

راه

آدرس اینترنت در صفحه ۴۰

توده

دوره دوم شماره ۷۸ آذرماه ۱۳۷۷

از داخل کشور به ما می نویسند:

۱- "خفتگان زورگی"

نامی که به مجلس خبرگان داده اند!

(ص ۱۹)

۲- آنچه از دیدار مادر

"جلائی پور" با "رهبر"

برسر زبانهاست! (ص ۱۱)

مناظره دکتر یزدی و عباس عبدی در تهران

(ص ۹)

دیدار با
"دلکش"

اندوه کودتای ۲۸ مرداد در ترانه های دلکش بود

(ص ۶)

چرا از "رهبر" نمی پرسید؟

(ص ۳)

پیش به سوی انتخابات شوراها

(ص ۶)

نگاهی به اسناد کنکره چهارم حزب دموکراتیک مردم ایران

بازگشت به گذشته

(ص ۱۷)

واقع بینی، در برابر ذهن گرائی

(ص ۲۷)

در حاشیه تشنج در سخنرانی "فرخ نگهدار" در سوند

تشنج آفرینی چرا؟

(ص ۵)

فوق العاده "راه توده" (ضمیمه)

درباره قتل داریوش فروهر

بحران اقتصادی به انفجار سیاسی خواهد انجامید؟

دو بحران اقتصادی و سیاسی حاکم بر جامعه ایران، جسم و روان مردم را هم آهنگ با هم می فرسایند. جنونی که ارتجاع مذهبی برای ادامه مقاومت در برابر آزادی ها و گشایش فضای سیاسی ایران از خود نشان می دهد، همزمان با کارشکنی همه جانبه سرمایه داری تجاری ایران در کار سامان یافتن اقتصاد بحران زده ایران، می رود تا بحران اقتصادی موجود را به یک انفجار سیاسی ختم کند! انفجاری که با کوتاه نشدن دست مخالفان و توطئه کنندگان از اهرم های قدرت، روز به روز اجتناب ناپذیرتر می نماید. هر اندازه که دورنمای این انفجار نزدیکتر می شود، به همان اندازه، اهمیت و ضرورت هدایت این انفجار در جهت تحولات مثبت بیش از پیش در دستور قرار می گیرد. در واقع نه از انفجار سیاسی، بلکه از بی سازمانی و عدم رهبری چنین انفجاری، جهت هدایت آن به مسیر تحولات باید نگران بود.

آنچه که امروز بعنوان بحران اقتصادی ایران از آن یاد می شود، مشابه همان بحرانی است که در تمامی کشورهای اجرا کننده برنامه های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی بروز کرده است. یعنی، حاصل یک دهه پیگیری برنامه های اقتصادی امپریالیسم جهانی در جمهوری اسلامی، امروز در اشکال فقر و فلاکت، بی خانمانی، بی سرپناهی، گرسنگی، فساد، دزدی، اعتیاد، اختلاس و... خود را نشان می دهد. اینها نشانه هایی است که در تمام کشورهای مجری برنامه های صندوق بین المللی و برنامه اقتصادی "تعدیل اقتصادی" و یا "تعدیل ساختاری" بروز اجتماعی یافته است. اندونزی، مالزی، سنگاپور، کره جنوبی، مکزیک، روسیه و... همگی به همان سرنوشتی دچار شده اند که ایران امروز دچار آنست. رشد سرمایه داری انگلیسی، تجارت بجای تولید، رشد مافیای دلالی، غارت مردم کارنامه اقتصادی چنین سرنوشتی است، و سرکوب معترضان، سبزه با مطبوعات، مقاومت در برابر آزادی ها، ارتکاب انواع جنایات مافیایی، ابزار سیاسی یک این اقتصاد غیرملی و وابسته است. یافتن نشانه های مشترک میان آنچه که امروز در مالزی و اندونزی می گذرد، با آنچه که در ایران جریان دارد، نه تنها کار آسانی است، بلکه با مرور اخبار رویدادهای این دو کشور، خود به خود جمهوری اسلامی در برابر دیدگان قرار می گیرد!

آنچه را که بعنوان نشانه تفاوت میان جمهوری اسلامی و کشورهای پیرو برنامه های صندوق بین المللی پول می توان برشمرد، همانا پنهان شدن مجریان، تحمیل کنندگان و بوجود آورندگان این بحران در پشت شعارهای به ظاهر انقلابی، عوامفریبانه و فاقد هر نوع اعتبار از یکسو، و آن رنگ و لعاب مذهبی است، که از سوی دیگر بر آن پاشیده اند. رنگ و لابی که فشار ناشی از بحران سیاسی-اقتصادی موجود بر میلیون ها توده مردم فقر زده، غارت شده و آرمسان بر باد رفته انقلاب ۵۷ ایران را مضائقه کرده است!

در متنگه این دو بحران است، که هر چاره ای که مخالفان تحولات در ایران، برای گریز از بحران می اندیشند، علیرغم همه خشونت و جنجالی که این توطئه ها در پی دارد، بلافاصله به ضد خود تبدیل شده و بر بحران همه جانبه می افزاید؛ چرا که جامعه نیازمند یک خانه تکانی اساسی است و طرد شدگان حاکم در پی روزه هایی برای برای تحفظ موقعیت خویش در حاکمیت و از سر گذراندن آوار بزرگی که مردم ایران بر سرشان خراب کرده اند!

(تبقه در ص ۲)

بحران اقتصادی - سیاسی

مرور کارنامه سیاسی-اقتصادی یکسال و نیم اخیر ایران، سرشار از نمونه‌هایی است که این ارزیابی را تأیید می‌کند.

یورش به خانه آیت الله منتظری و حبس خانگی او، بانگ هوشیاری را در صفوف روحانیون موجب شد. استیضاح وزیرکشور کابینه خانی، به خام خیالی عدم تحرک جبهه ارتجاع‌بازار خاتمه بخشید. بازداشت شهرداران تهران، به آگاهی عظیم و توده‌ای مردم از شکنجه و آنچه در زندانهای جمهوری اسلامی می‌گذرد انجامید. به زیرمشت و لگد رفتن اعضای کابینه دولت، حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی را بعنوان عامل اجرائی و رهبری عملیات نیروهای فشار افشاء کرد. محاکمه شهردار تهران، انشای بازداشتگاهها و زندانهای پنهانی و پوسیدگی سیستم قضاتی جمهوری اسلامی را بدنبال آورد. یورش به مطبوعات، ترس ارتجاع مذهبی و غارتگران بازاری از آگاهی مردم را برملا ساخت. انواع توطئه‌ها برای جلوگیری از ورود احزاب به صحنه سیاسی و متشکل شدن مردم، ضرورت این امر را برهمگان معلوم کرد. به زندان افتادن مذهبیون نسل انقلاب و سردآوردن بازماندگان خانواده‌های قربانیان جنگ از زندان اوین به شناخت همه این نیروها از واقعیات و پایان توهماهای ناشی از "برادران مذهبی" ختم شد. کارزار انتخابات مجلس خبرگان، آگاهی دهها میلیون مردم ایران از وظائفی که "مجلس خبرگان" دارد و به آن عمل نکرده را با دنبال آورد. بحث‌های مطبوعاتی و تلویزیونی مربوط به مجلس خبرگان، مردم را با اختیارات عظیم و بی‌کنترل "رهبر" آشنا ساخت. لیستی که از صنوف و طبقات مختلف مجلس خبرگان درآوردند، بیگانگی ترکیب آن را با خواست‌های مردم و بی‌اعتنائی مردم را به آن در پی داشت. کشاکش بر سر تنظیم "طرح بازسازی اقتصاد ایران" و اعلام حمایت همه حکومتیان با آن، اما به اجرا درنیامدن این طرح مردم را با ضرورت تحولات سیاسی و فراهم ساختن زمینه اجرای این نوع طرح‌ها روبرو ساخت. کارشکنی‌های ارتجاع مذهبی و نمایندگان بازار در مجلس اسلامی، اهمیت انتخابات مجلس و شناخت کاندیداها، پیش از رای دادن به آنها را روشن کرد. گرانی کم‌رشدن، ابعاد کینه‌توزانه توطئه‌کنندگان برای محاصره اقتصادی توده مردم را بدنبال داشت.

این لیست و این کارنامه را بعنوان دست‌آورد‌های جنبش مردم، همچنان می‌توان برشمرد و نشان داد که چگونه در منگه دو بحران اقتصادی و سیاسی که سرآپای جامعه ایران را دربر گرفته، تلاش‌ها و تکان‌های مخالفان تحولات و باقی ماندن طردهندگان مردم بر مسندهای قدرت، رویداد به رویداد بحران همه‌جانبه را شتاب بخشیده و درصورت ادامه این وضع، این شتاب را تشدید خواهد کرد.

چگونه می‌توان بدون حل بحران سیاسی، به حل بحران اقتصادی پرداخت؟ کدام نمونه تاریخی وجود دارد که براساس آن توانسته باشند، بدون حل بحران اقتصادی (که تغییر ترکیب و گرایش طبقاتی حاکمیت لازم است)، بحران سیاسی را در مسیر حل آن قرار داده باشد؟

کدام نمونه تاریخی وجود دارد، که تغییر ساختار اقتصادی و سیاسی یک جامعه با تنش‌های جدی همراه نباشد؟ تنش‌هایی که تا مرز بزرگترین جنایات و حتی رویارویی‌ها خونین نیز می‌تواند پیش برود.

درواقع، تنش‌ها در مسیر حل قطعی بحران اجتناب‌ناپذیر است و وقوع آنها نباید تعجب‌آور باشد؛ آنچه نگران‌کننده است، بی‌سازمانی جنبش عمومی مردم برای کنترل تنش‌آفرینی‌های آن نیروهای است که باید از حاکمیت به زیر کشیده شوند! آن تعللی است که در بسیج و سازماندهی مردم وجود دارد.

همین ضعف اساسی است، که طی سالهای اخیر، و بویژه یکسال و نیم اخیر، به ارتجاع حاکم و سرمایه داری تجاری و متحد آن امکان مانورهای گوناگون داده است. آنها متکی به ابزارهای عمده اقتصادی که در اختیار دارند، انواع شبکه‌های سازمانی، حزبی، اطلاعاتی، گروه‌های ترور، انفجار، آدم ربائی و مهاجم به مردم را در این سالها سازمان داده‌اند و در برابر از هرنوع سازمان یافتن جنبش جلوگیری کرده‌اند. این شبکه‌های مافیائی تا لحظه‌ای که پایگاه اقتصادی جبهه ارتجاع‌بازار از دستشان خارج نشده و به اقتصاد ملی و به حاکمیت ملی بازگردانده نشود، درهم کوبیدنی نیست و تا این شبکه‌های مافیائی درهم کوبیده نشود، توطئه‌ها در ابعاد جنایتکارانه‌تر و ضد ملی‌تر ادامه خواهد یافت. اهمیت و ضرورت این امر دو چندان می‌شود، اگر خطر سوء استفاده قدرت‌های جهانی و بویژه امپریالیسم جهانی، برای سوار شدن بر موج نارضاتیی عمومی و بحران سراسری حاکم بر ایران را نیز بر آن بیافزاییم. تعلل‌ها، برای سازماندهی مردم، درعین حالی گذاشتن میدان برای قدرت‌های خارجی جهت مداخله (حتی نظامی) در امور داخلی ایران، مشوق طردهندگان مردم، برای

یورش به اندک سازمانها و تشکل‌های موجود نیز هست. طرده‌گانی که بحران اقتصادی-سیاسی کنونی مولود حاکمیت آنهاست!

توطئه‌ای که اکنون علیه "دفتر تحکیم وحدت دانشجویی" در حال تدوین است و یا مقدماتی که برای تعطیل روزنامه سلام و سازمان دادن یورش به "مجمع روحانیون مبارز" می‌چینند، شاهد این امر است! همچنان که راه اندازی "رادیو صدای آزاد ایران" توسط آمریکا و تشدید حضور نظامی ارتش آمریکا در خلیج فارس و به بهانه کنترل نظامی عراق، شاهد تشدید مطامع و توطئه‌های خارجی است. درواقع طرده‌گان مردم از داخل کشور و قدرت‌های امپریالیستی از خارج، هرکدام تلاش می‌کنند از بحران کنونی و انفجار سیاسی احتمالی که بر جامعه سایه گسترده به سود خویش بهره ببرند. یگانه چاره کار، کوتاه سازی این دو دست توطئه از سر مردم ایران است، که آن نیز ممکن نیست، مگر با سازمان یابی مردم و تشدید فشار برای از قدرت به زیر کشیدن توطئه‌کنندگان و مخالفان تحولات!

مشی و نگرش حزب توده ایران می‌گوید: هر کس و هر مقام و رسانه‌ای به سخنگونی بازندگان انتخابات ریاست جمهوری می‌تواند هرگونه که دلش می‌خواهد آن انتخابات و اکنون انتخابات مجلس خبرگان را تعبیر و تفسیر کند، اما باید بخاطر داشت که قدرت‌های امپریالیستی و بویژه آمریکا نیز تفسیرهای خود را از این دو انتخابات دارند و اتفاقاً بسیار هم دقیق‌تر از سران جمهوری اسلامی!

آنها می‌دانند که ارتجاع حاکم، بشدت در میان مردم منزوی و مورد نفرت است و باقی ماندن آنها در حاکمیت و مقاومت آن در برابر خواست مردم براین نفرت روز به روز می‌افزاید. از سوی دیگر عدم رهبری و سازمان یابی جنبش توده‌ای مردم، که میان دو بحران سیاسی-اقتصادی به سوی انفجار اجتماعی می‌رود، هراندازه بی سازمان مانده و به طرف انفجار کور هدایت شود، امکان بهره گیری و هدایت آن از خارج بیشتر خواهد بود! خواست اساسی قدرت‌های مداخله جوی خارجی، بی‌سر ماندن جنبش در داخل کشور و تراشیدن سری برای آن از خارج است و یا حتی سری در داخل اما در خدمت آنها ست. به همین دلیل، تضعیف هرچه سریعتر پایگاه مردمی محمد خاتمی و از صحنه راندن طیف نراندیشان مذهبی و چپ مذهبی ایران و جدا ساختن مردم از آنها یک استراتژی بی‌خنده است. چرا که امپریالیسم هرگز متمایل به برقراری یک حکومت ملی و مردمی در ایران نیست. هر کس جز این تصور کند، ساده لوح است. بدین ترتیب است که باقی ماندن طردهندگان مردم بر سر قدرت و ادامه عملکرد آنها، کاملاً به سود قدرت‌های خارجی و بویژه آمریکا است، زیرا به تمام آن اهدافی خدمت می‌کند که این قدرت‌ها می‌خواهند: ناامیدی مطلق مردم و تن دادن به یک انفجار کور، حذف چهره‌های مورد علاقه مردم از درون و پیرامون حکومت و تشدید نفرت از حاکمیت درمیان مردم. جبهه ارتجاع‌بازار اکنون به چنین استراتژی امپریالیستی خدمت می‌کند. آمریکا با توجه به نتایج انتخابات ریاست جمهوری، انتخابات خبرگان رهبری و جو عمومی جامعه ایران است، که بلندگوی پر قدرت تبلیغاتی خود را با نام "صدای ایران آزاد"، علیرغم همه اعتراض‌های جمهوری اسلامی، با تأمین خسارات اقتصادی که به دولت جمهوری چک وارد می‌شود، به راه انداخته است تا ابتکار عمل را در منحرف ساختن جنبش مردم و تثبیت نقش و موقعیت خود در آن تضمین کند! حتی یورش نظامی طرده‌گان مردم و جبهه ارتجاع‌بازار به جنبش مردم، درهم کوبیدن نتایج و نشانه‌های انتخابات دوم خرداد و رقم زدن سروشتی نظیر رجائی، باهنر، احمد خمینی، بهشتی و دهها نمونه دیگر برای خاتمی و دگراندیشان مذهبی... همگی در خدمت این هدف است. آن حاکمیتی که از درون این حمام خون و این مقاومت ضد ملی سربیزون بیاورد، چاره‌ای جز اجرای فرامین قدرت‌های خارجی، برای حفظ بقای خویش نخواهد داشت، حاکمیتی اینچنین منفور مردم را شاید برای مدتی و درجهت اجرای چند نقش جدیدی تحمل کنند، اما برای سوار شدن بر امواج نارضاتیی مردم، چهره‌های دیگری را برمسند خواهد نشاند، که هم از خودش باشد و هم برای مردم ناآشنا!

مجلس خبرگان!

* این تحلیل و ارزیابی، که حتی روحانیون صاحب عنوان جناح راست نیز به مجلس خبرگان نرفتند و شاگردان و مریدان خود را به این مجلس فرستادند تا از بیرون این مجلس را در اختیار داشته باشند، به هوشیاری چندانی نیازمند نیست. مجلسی که حتی امثال مکارم شیرازی، فاضل لنکرانی و مهدوی کنی بیرون نشسته‌اند و به اشاره آنها نشست و برخاست نمایندگان صورت می‌گیرد، خود به آن تشکل‌های معضل آفرینی تبدیل خواهد شد، که شورای مصلحت یکی از آنهاست! درواقع، خبرگانی که بیرون از مجلس نشسته‌اند، سرخ مجلس خبرگان سرهمبندی شده در دست دارند! چرا که شان خود را در حد نمایندگی این مجلس نیافته و از طرق دیگری رهبر و رهبری و مجلس آن را تحت هدایت دارند!

* نگاه کنید به وصیتنامه اسدالله لاجوردی برای قتل عام چپ مذهبی و نراندیشان مذهبی ایران.

چرا رئیس جمهور باید پاسخ بدهد؟

چرا از رهبر "نمی پرسید؟"

وقتی همین احمد منتظری که چنین افشاگری را در باره دخالت "رهبر" در ادامه زندان آیت الله منتظری مطرح می کند، از محمد خاتمی می خواهد که آیت الله منتظری را آزاد کند، باید از وی پرسید که چرا این را از خود "رهبر" نمی خواهید؟

این سوال را نه فقط از احمد منتظری، که از همه اپوزیسیون، طرفداران تحولات، دادخواهان و مخالفان وضع موجود در ایران باید پرسید: «چرا از خاتمی می پرسید و از خاتمی می خواهید؟ چرا از خود "رهبر" که همه اختیارات را دارد، سوال نمی کنید؟»

محمد خاتمی بعنوان مجری قانونی که اختیارات او را بین ۱۵ تا ۲۰ درصد قدرت حکومتی تعیین کرده و نقطه ضعف نیروی مقابل را در اجرای قانون و جلوگیری از بی قانونی در کشور می داند، چگونه می تواند خود خلاف قانون عمل کند؟ اپوزیسیون که می گوید باید فشار قانونی به ارتجاع مذهبی و مخالفان تحولات وارد آورد، چرا مطابق قانون، صاحب اختیارات را به زیر سوال نمی گیرد؟

ببینیم این نکته بسیار مهم، از کدام انگیزه ها بر می خیزد و کدام ظرفیت های سیاسی-مبارزاتی را در نظر ندارد.

الف- مخالفان تحولات و بازندگان انتخابات ریاست جمهوری، می گویند "رهبر" جمهوری اسلامی را به موضع گیری علنی و آشکار علیه محمد خاتمی وادار کنند، تا بلافاصله با استفاده از نیروی نظامی، سرکوب جنبش عمومی مردم را به اجرا بگذارند. یعنی از رویارویی آشکار رهبر و ریاست جمهوری به سود اهداف خود بهره بگیرند. مشابه آنچه که رهبر درباره آیت الله منتظری گفت و کردند، آنچه که درباره روزنامه ها گفت و کردند، آنچه که درباره دانشگاه ها و یورش فرهنگی گفت و دارند سازمان می دهند. تمام تفتین ها، تحریکات و توطئه ها این هدف استراتژیک را دنبال می کنند و بر سرعت آن روز به روز افزوده نیز می شود، زیرا گذشت زمان به سود توطئه کنندگان و مخالفان تحولات نیست! آنها می گویند با بهانه قرار دادن هر حرکت و گفته محمد خاتمی، رهبر جمهوری اسلامی را تحریک کنند، تا سخن آنها را در یکی از موعظه های خود برای مردم تکرار کند تا بقیه کار را خودشان ترتیب بدهند! تردید نیست که انواع اطلاعات جعلی نیز در این دوران به دو طرف، یعنی رهبر و ریاست جمهوری رسانده اند، تا کار را هرچه سریعتر به این مرحله تعیین کننده برسانند.

حال ببینیم اپوزیسیون، نیروهای تحول طلب و مخالفان حاکمیت ارتجاع مذهبی-بازاری چه اندازه به این واقعیت باور دارند و آنرا در سیاست های مبارزاتی و افشاگرانه خود به کار می بندند:

ب- تمام کوشش بازندگان انتخابات ریاست جمهوری و تمام توطئه هایی که در یکسال و نیم اخیر به کار بسته اند، هدف بزرگ تضعیف پایگاه مردمی محمد خاتمی، تبلیغ ناتوان بودن ریاست جمهوری و نیازمند بودن ایران به یک حکومت و یک ریاست جمهوری مقتدر است. یعنی برقرار حکومت مطلقه و سرکوبگر!

فرض براینست که اپوزیسیون و طرفداران تحولات با انگیزه گشایش فضای سیاسی کشور و جلوگیری از یک تنازی نیروهای واپسگرا و توطئه گر، بی وقته رئیس جمهوری را بر سر هر بزنگاهی مورد سوال قرار داده و خواست های خود را با وی در میان می گذارد و همه این فشارها نیز برای به عقب راندن ارتجاع و نیروهای مخالف تحولات است.

حال در یک پرسش ساده می توان از همه مبارزان و مخالفان نیروهای ضد آزادی و ضد جنبش مردم پرسید: اگر هدف محاصره ارتجاع مذهبی و این توطئه کنندگان است، چرا از آنکس که ۸۰ درصد اختیارات حکومتی را در اختیار دارد، سوال نمی کنید و او را در محاصره نمی گیرید. حمله به ارتجاع و کوشش برای عقب راندن او را چرا با استفاده از این اختیارات قانونی، از درون خود آن جبهه سازمان نمی دهید؟ این رهبر است که باید پاسخ بدهد چرا قوه قضائیه به کانون جنایت و شکنجه و بیداد تبدیل شده است؟ این رهبر است که باید بگوید چرا رادیو تلویزیون در برابر مردم ایستاده است؟ چرا فرماندهان نظامی می خواهند زبان مردم را بیرند و دهانشان را بلوزند؟ چرا بنیادهای مالی که زیر نظر او است به کانون های تامین هزینه انواع توطئه ها شده اند؟ این رهبر است که درباره بحران اقتصادی کشور باید پاسخ بدهد، زیرا سیاست های اقتصادی کشور، هم در دولت هاشمی رفسنجانی و هم در دولت کنونی بر عهده او بوده است، همچنین است سیاست خارجی بحران زده و ماجراجویانه جمهوری اسلامی که تحت هدایت و رهنمودهای وی پیگیری شده است، عملکرد جنایتکارانه وزارت اطلاعات و سازمان اطلاعاتی و امنیتی رنگارنگ جمهوری اسلامی که آن نیز تحت هدایت رهبر عمل کرده است و... این رهبر است که باید پاسخ بدهد، نه ریاست جمهوری! دفاع از تحولات و مبارزه در راه آن، از این جبهه نه تنها قانونی تر و منطقی تر است، بلکه توطئه تضعیف پایگاه مردمی خاتمی را نیز خنثی می کند.

یکسال از سخنرانی افشاگرانه و شجاعانه آیت الله منتظری که طی آن شخص "رهبر" را خطاب قرار داده و از او خواست که در امور اجرایی کشور دخالت نکند و آن را به ریاست جمهوری بسپارد، می گذرد. در پی این سخنرانی شجاعانه، ارتجاع مذهبی و متحدان بازاری آن تظاهراتی نفرت انگیز را علیه آیت الله منتظری در شهر قم سازمان دادند و بنابر آن، آیت الله منتظری در خانه شخصی خود حبس شد، که این حبس خانگی همچنان ادامه دارد.

در سالگرد این رویداد، فرزند ارشد آیت الله منتظری، احمد منتظری، در یک مصاحبه کوتاه با رادیو بین المللی فرانسه، برای نخستین بار فاش ساخت، که شورای امنیت ملی با اکثریت آراء گرفته (و نه به اتفاق آراء) تصمیم به پایان بخشیدن به حبس خانگی آیت الله منتظری بود و نظر خود را بر این اساس اعلام داشت، اما اجرای این تصمیم با تلفنی که توسط آقای "حجازی" از دفتر "رهبر" صورت گرفت لغو شد. آقای حجازی گفت که وضع آقای منتظری همینطور بماند.

یعنی آن اقلیتی که در جلسه شورای امنیت ملی موافق ادامه زندان خانگی آیت الله منتظری بود، از طریق دفتر رهبری نظر خود را به اکثریت تحمیل کرد. اعضای شورای امنیت ملی، از جمله عبارتند از روسای سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه که روسای دو قوه مقننه و قضائیه از سازماندهندگان تظاهرات قم و زندانی شدن آیت الله منتظری در خانه اش می باشند!

مصاحبه کوتاه احمد منتظری، دو واقعیت بسیار مهم را افشاء می کند که اگر اپوزیسیون جمهوری اسلامی و نیروهای طرفدار تحولات در ایران، عمیقاً به آن توجه داشته و سیاستی افشاگرانه و متناسب با آن اتخاذ کنند، فضای جدیدی را در جنبش مردم ایران ایجاد خواهند کرد.

احمد منتظری از پیروزی اقلیت نظری در شورای امنیت صحبت کرده است، که در نهایت امر و پس از همه بحث ها و رای گیری ها و شکست در آن، خواست خود را از دهان رهبر جمهوری اسلامی به اجرا گذاشته است. این اقلیت عبارتند از ناطق نوری، محمد یزدی (روسای دو قوه مقننه و قضائیه)، فرمانده سپاه پاسداران و...

در ساده ترین و ابتدائی ترین ارزیابی، "رهبر" مجری تصمیمات و نظرات این اقلیت است. اقلیتی که در خارج از شورای امنیت ملی، امثال آیت الله طبعی (تولیت آستان قدس رضوی)، آیت الله کنی، حبیب الله عسگرولادی (دبیرکل مؤتلفه اسلامی)، رفیق دوست (رئیس بنیاد مستضعفان) و... را پشت سر دارد. حتی براساس همین افشاگری نیز، رهبر کنونی جمهوری اسلامی برگزیده این اقلیت، اگر بعنوان سخنگوی آن هم عمل نکند، در کنار آن عمل می کند! اقلیتی که مجلس خبرگان دوم را در اختیار داشت و مجلس سوم خبرگان را هم علیرغم همه رسوائی ناشی از انتخابات آن در اختیار دارد.

دومین نکته مهم و افشاگرانه مصاحبه احمد منتظری، دخالت مستقیم "رهبر" (با هدایت مستقیم و غیر مستقیم آن اقلیت که در بالا اشاره شد) در تمام امور و جزئیات مملکت است. در جریان کارزار انتخاباتی مجلس خبرگان، بارها، در مطبوعات داخل کشور و با استناد به بندهائی از قانون اساسی جمهوری اسلامی، که در سال ۶۸ در جهت تضعیف جمهوریت و تقویت اختیارات مطلقه و سلطنتی دستکاری شد، نوشتند که بین ۷۵ تا ۸۰ درصد اختیارات حکومتی در جمهوری اسلامی، در اختیار "رهبر" است. این واقعیت از دهان بسیاری از روحانیون و غیر روحانیون و کارشناسان قانون اساسی مطرح شد. در جریان همین بحث ها، بارها مطرح شد که اختیارات ریاست جمهوری، مطابق قانون اساسی بین ۱۵ تا ۲۰ درصد قدرت حکومتی است. آن ۷۵ تا ۸۰ درصد رئیس قوه قضائیه، فرماندهان نیروهای نظامی و انتظامی، امام جمعه ها، سرپرست سازمان تبلیغات اسلامی، سرپرست برای بنیادهای عظیم مالی، سرپرست برای رادیو تلویزیون، اعضای شورای مصلحت نظام، نماینده برای روزنامه های مصادره شده و دولتی و... تعیین می کند و با اتکا به همین اختیاراتی که دارد، ترکیب هیات رئیسه مجلس اسلامی را نیز تعیین می کند و...

چه کسی پاسخگوست؟

۷۰ درصد اختیارات حکومتی در جمهوری اسلامی، مطابق تغییراتی که در قانون اساسی دادند و دستکاری‌هایی که در سال ۱۳۶۸ در آن کردند، در اختیار "رهبر" است!

چپه ارتجاع-بازار که هدایت کننده و اعمال‌کننده این تفسیرات در قانون اساسی، برای قبضه قدرت پس از درگذشت آیت الله خمینی بود، اکنون نه تنها این ۷۰ درصد اختیارات حکومتی را در اختیار دارد، بلکه فراتر از آن را نیز خواهند است! آنها در حالیکه "رهبر" را سخنگوی خود ساخته‌اند و عملاً رهبری جمهوری اسلامی را در دست دارند، به بهانه ضرورت حفظ قداست رهبری (!) با کنترل این اختیارات و انتشار نظرات مردم در این مورد مخالفت کرده و آن را عبور از خط قرمز اعلام داشته‌اند. طی یکسال و نیم اخیر، مردم بسیار وسیع‌تر از گذشته، از کانون قدرت حکومتی و اختیارات خارج از کنترلی که "رهبر" در اختیار دارد و براساس آن جناح راست و ارتجاع مذهبی یکسره تازی می‌کند، با اطلاع شده‌اند. این آگاهی در جریان کارزار انتخابات مجلس خبرگان رهبری، مقاومت و جان سختی ارتجاع و بازار برای ادامه کنترل خود بر این مجلس و بحث‌هایی که در مطبوعات پیرامون آن صورت گرفت، در ابعادی بسیار گسترده افزایش یافته است.

امروز علیرغم سرهمبندی کردن مجلس خبرگان، مردم خواهان کنترل اختیارات "رهبر" و پاسخگو بودن وی در برابر خویش می‌باشند. این امر، بی‌اعتناء به بی اختیار و دست نشانده بودن مجلس خبرگان ادامه خواهد یافت. در واقع مردم بدرستی، کانون قدرت و عمل و مقاومت در برابر تحولات در جمهوری را بازشناخته و در برابر آن چپه بندی می‌کنند.

به نمونه‌ای از بحث‌های مربوط به "رهبر" و اختیارات او، ضرورت کنترل این اختیارات و سرانجام، خواست مردم برای "رهبرپاسخگو" را در زیر و برگرفته و از شماره ۳۰ مهر ماه روزنامه سلام می‌خوانید:

اختلاف برسر چگونگی اداره کشور امری طبیعی است و نباید آن را به خلاف تقوی و مصلحت جامعه تلقی کرد و اتفاقاً یکی از موارد اختلاف همین است که عده‌ای می‌گویند همه باید مطیع بی چون و چرا باشند و این اطلاعات بی چون و چرا را یک ارزش می‌دانند؛ و عده‌ای هم در مقابل معتقدند تنها در برابر خدا و رهبران معصوم باید چنین بود و در مقابل غیر معصوم نه تنها نباید و نمی‌شود مطیع بی چون چرا بود که باید از او سؤال کرد و او پاسخ دهد و باید بر اعمال او نظارت شود.

خوشبختانه امروز بر اثر همین بحث‌ها و بگومگوها افکار عمومی به جایی رسیده است که لزوم نظارت بر اعمال رهبری یکی از شعارهای انتخابی شده است و حتی همانان که تا دیروز گفتن یا نوشتن این مطالب را عبور از خط قرمز می‌دانستند و بخاطر آن نویسنده و گوینده را مستحق هرگونه اهانت و مجازات و حتی کتک خوردن در برابر چشم ملت می‌پنداشتند، امروز از سر دادن این شعار کوتاهی نمی‌کنند و اظهار این شعار را در کسب آراء بیشتر رای دهندگان موثر می‌دانند و این رشد و توسعه سیاسی در پی همین بحث‌ها و جدال‌های نیکو است، هر چند به قیمت خون دل خوردن‌ها و مورد اهانت و بی‌مهری قرار گرفتن بخشی از نیروهای دلسوز و طرفدار انقلاب و امام تمام شده است... می‌بینید که صریحاً نوشته و گفته می‌شود که باید خبرگان بر اعمال رهبر نظارت کنند و هیچ لریزه‌ای هم بر اندام این نظام الهی نمی‌افتد و نظام‌مستولین هم تضعیف نمی‌شوند و برعکس به اعتقاد ما روز به روز این نهال نوپای مقدس نیرومندتر می‌شود. گفتن و نوشتن از سر تکیه آن‌ها هم از سر ترس به نفع چه کسی است؟ در چنین فضایی جز این است که عافیت طلبان به گوشه‌ای می‌خزند و متخلفان چاپلوس میدان‌داری می‌کنند و دلسوزان خون دل می‌خورند؟ در چنین فضایی همه زیان می‌کنند، حتی همانان که تصور می‌شود اگر آن‌ها را در قلعه‌ای بنشانیم و اطرافشان خط قرمزی بکشیم مصون و مقتدر می‌مانند، حتی همانان زیان می‌بینند. چرا که اگر در میان آن قلعه خود ساخته چند نقطه ضعف دیده نمی‌شود بیا نمی‌گذارند که دیده شود. بسیاری از نقاط مثبت - که بی تردید هست - نیز دیده نمی‌شود و بسیاری از فضا سازی‌های ناروا و شایعات، ساخته پرداخته می‌شود که کسی توان مقابله با آن را ندارد.

تصور می‌شود، که بسیاری با خطاب قرار ندادن "رهبر" عملاً مخالفت خود را با ولایت فقیه ابراز می‌دارند. تنها می‌توان گفت که این تصویری است که هر کس می‌تواند در رویای سیاسی خویش داشته باشد، اما با واقعیتی که در جامعه حاکم است، همخوانی ندارد. "رهبر" و "ولی فقیه" نه با سکوت در برابر او و اختیاراتی که براساس آن دارد، بلکه با فرا خواندن او به میان میدان است که نقش و موقعیت‌اش روشن می‌شود. او باید در برابر مردم قرار گیرد و به سؤالات مردم نه در چارچوب موعظه‌های هفتگی و باصطلاح تعیین خطوط کلی، بلکه مستقیماً و در جزئیات آنچه که زیر نظر مستقیم او انجام می‌شود، پاسخ بدهد. باید به مصاحبه مطبوعاتی فرا خوانده شود، باید در همین تلویزیون جمهوری اسلامی به سؤالات تلفنی مردم پاسخ بگوید و...

سکوت در باره "رهبر" و سؤال از ریاست جمهوری، عملاً دو هدف بزرگ ارتجاع را تأمین می‌کند:

۱- بوجود آوردن قداست برای "رهبر" و پیشبرد اهداف خویش در پشت این قداست.

۲- پیش انداختن ریاست جمهوری و تضعیف پایگاه مردمی آن و ایجاد این توهم در مردم که دولت و ریاست جمهوری ضعیف است و نمی‌تواند؛ بگذارد دولت مقتدر ما بر سر کار بیاید!

کسانی که به جای رهبر، رئیس جمهور را زیر بمباران سؤال، نامه، درخواست و مکاتبات گرفته‌اند، آیا عملاً خدمت به همان هدفی نمی‌کنند، که ارتجاع در پی تحقق آن است؟

در تمام عرصه‌هایی که تصمیمات در چارچوب اختیارات قانونی و غیر قانونی "رهبر" به اجرا گذاشته می‌شود، باید از خود او سؤال کرد. نامه‌ها، خطابه‌ها، شکایت‌ها، دادخواهی‌ها، اعتراض‌ها همه و همه باید خطاب به او باشد. در چنین حالتی دو راه بیشتر در جلوی پای "رهبر" نیست:

الف- جدا ساختن حساب خویش از ارتجاع مذهبی-بازاری و تبدیل شدن به سخنگوی خواست‌های مردم و همصدا شدن به جنبش. واگذار کردن اختیارات خود به ارگان‌های دولتی و حتی تجدید نظر در قانون اساسی!

ب- رویارویی آشکار و مستقیم با مردم و بیان صریح نظرانی که در برابر جنبش عمومی مردم ایران است! که در اینصورت، نه تنها آگاهی وسیع توده مردم در پی خواهد آمد، بلکه این توده وسیع تکلیفش را روشن تر و دقیق‌تر از امروز خواهد دانست!

تجربه ای تاریخی

این تجربه ایست که جنبش تحول خواهی مردم ایران در گذشته نیز نتایج مثبت و واقعه‌ام‌عملی آن را در خاطر دارد:

شاه سرنگون شده ایران نیز، پس از استقرار دولت کودتا، خود را نیازمند به مصاحبه و یا گفتگو با مردم نمی‌دانست، مگر وقتی که به نقاط زلزله زده می‌رفت و کلماتی در دلجوئی مردم نگون‌بخت و خانه ویران ایران، برای برخی روستائیان دستچین و شرفیاب شده به حضور ملوکانه بر دهان می‌آورد. مصاحبه او تنها با نشریات معروف جهان بود و نشریات داخلی کشور را جیره خواران سازمان‌های اطلاعاتی-فرهنگی وابسته به دربار و تحت کنترل ساواک خود می‌دانست و برایشان ارزش قائل نبود. آن مصاحبه‌های با نشریات معتبر جهانی نیز با پرداخت پول و خرید صفحات این نشریات انجام می‌شد. در واقع مصاحبه‌های تبلیغاتی بود و بصورت آگهی تبلیغاتی نیز انتشار می‌یافت. خبرنگاران خارجی فقط حق داشتند یک سؤال درباره حقوق بشر در ایران بکنند و پاسخ شاه هم، پیوسته با اعتراض، یکی بود!

سد به میدان فراخواندن شاه را دکتر علی اصغر حاج سید جواد شکست. او که نامه‌های افشاگرانه و اعتراضی خود را در آغاز نخستین نشانه‌های انقلاب بهمن ۵۷ و بحران نفتی-اقتصادی ایران به هویدا و رئیس دفتر دربار شاهنشاهی نوشته و طرفی از این طریق نبسته بود، نامه‌ها را از آن پس خطاب به خود "شاه" نوشت و او را به پاسخگویی فراخواند. نخستین مصاحبه "شاه" با دو خبرنگار ایرانی (محمود عنایت و امیرطاهری)، پایان آن قداستی بود که دور کاخ شاه کشیده بودند. این مهم نبود که دو خبرنگار شرف‌یاب شده باید همان سؤالاتی را می‌کردند که شاه با طرح آنها موافقت کرده بود، و باز، این مهم نبود که شاه روی مبل نشسته و دو خبرنگار ایرانی که اجازه نشستن در برابر شاه نداشتند، دست به سینه ایستاده و سؤالات را مطرح کردند. مهم آن بود، که "شاه" زیر فشار افکار عمومی، برای نخستین بار تن به مصاحبه با دو خبرنگار ایرانی داده بود و به سؤالاتی پاسخ می‌داد که به مسائل داخلی ایران ارتباط داشت و نه پیروزی‌های ملوکانه در بازار نفت جهانی و از این نوع رجز خوانی‌های شاه در مصاحبه با خبرنگاران خارجی!

این مصاحبه، سرانجام تبدیل شد به آن سخنرانی کوتاه، شتابزده و آشفته شاه، که پس از دین تظاهرات چند میلیونی مردم تهران از داخل هلیکوپتر خود، خطاب به مردم گفت: «صدای انقلاب شما را شنیدم...»، که البته ۲۵ سال دیر شنیده بود و هیچکس به شنوائی او باور نداشت!

تشنج آفرینی چرا؟

روز ۱۴ نوامبر فرخ نگهدار، عضو شورای رهبری فدائیان اکثریت، تحت عنوان «ایران بعد از ۲ خرداد» در شهر استکهلم سوئد سخنرانی کرد. وی در این سخنرانی مطالبی را، بعنوان دیدگاه‌های خویش و سازمانش مطرح کرد، که بصورت بسیار طبیعی می‌توان با همه و یا بخشی از آن موافق و یا مخالف بود. چنانکه «راه توده» نیز نحوه نگرش وی به اوضاع کنونی ایران را عمدتاً متاثر از «آین» و یا «آن» رویداد ارزیابی می‌کند و نه نگرشی جامع به جنبش کنونی مردم ایران، بعنوان ادامه انقلاب سال ۵۷. همینگونه است، مطالبی که وی درباره «ولایت فقیه» و یا «رهبر» مطرح می‌کند و عمدتاً مبارزه با «فرد» و نه «حقیقت» و جریان طبقاتی هدایت کننده این فرد و یا افراد را در نظر دارد. از این جمله است اصطلاح «جناح خامنه‌ای» که معلوم نیست باز اجتماعی- طبقاتی این اصطلاح چیست و ایشان متکی به کدام قشر از اقشار اجتماعی عمل می‌کند و سخنگوی آنهاست و چرا مبارزه با این قشر و اقشار مقدم بر سخنگو و یا هم‌طراز با سخنگوی آنها مطرح نمی‌شود؛ در حالیکه اگر چنین ارزیابی تلقین و ارائه شود، آنوقت جنبه‌های طبقاتی آن مبارزه روشن خواهد شد و مبارزه با این قشر و اقشار، تکلیف «رهبر» را نیز روشن خواهد کرد!

اینها نکات و نقطه نظرانی است که «راه توده» بسیار پیش از انتخابات ریاست جمهوری و اساساً، تحولات دو سال اخیر مطرح کرده و همچنان آنها را پیگیری و مطابق شرایط روز ارائه داده و می‌دهد. در اینجا، هدف مرور این نقطه نظرات و انگشت گذاشتن بر تفاوت دیدگاه‌هایی نیست که توده‌ای‌ها، بر سر اوضاع کنونی جامعه ایران، با رهبران فدائیان اکثریت و از جمله «فرخ نگهدار» دارند. انگیزه این نوشته، اشاره به سخنرانی فرخ نگهدار و حادتره‌ایست که در آن روی داد، و در حقیقت «حادته‌ای» که روی داد مورد نظر است.

در اواخر سخنرانی مورد بحث و طرح پرسش‌ها، چند نفر از حاضرین در جلسه، که مطابق معمول گفته می‌شود از وابستگان به سازمان مجاهدین بودند، سخنرانی او را قطع کرده و با فحاشی قصد حمله به وی را داشتند که با مخالفت و اعتراض حاضرین در جلسه روبرو شدند. پس از بیرون راندن شلشن مجاهدین، سخنرانی ادامه یافت. نکته دیگری که تهیه کنندگان و ارسال کنندگان گزارش این جلسه برای «راه توده»، بر آن تاکید کرده‌اند، مجهز بودن مجاهدین به دوربین عکاسی و گرفتن عکس از حاضرین در جلسه است!

روز ۱۵ نوامبر نیز فرخ نگهدار که همراه با چند تن از فعالین سیاسی دیگر، از جمله بابک امیرخسروی از حزب دمکراتیک مردم ایران، به دعوت حزب چپ سوئد، پیرامون تحولات جدید ایران سخنرانی می‌کرد، با جنجالی مشابه سخنرانی روز ۱۴ نوامبر روبرو شد. این تشنج در پایان سخنرانی برپا شد و همان گروه‌های برهم زنده جلسات، که فعلاً بنام هواداران مجاهدین معرفی می‌شوند، عامل آن بود. جلسه مذکور ابتدا از سوی میزبانان سوئدی منحل اعلام شد، اما بدنبال خواست حاضرین برای ادامه جلسه و تسلیم نشدن به هدف مجاهدین برای برهم زدن جلسات، ادامه یافت. در ادامه این جلسه و پس از اخراج مجاهدین از سالن سخنرانی، بابک امیرخسروی سخنرانی کرد، که نظرات و دیدگاه‌های او با نظرات وی و حزب دمکراتیک مردم ایران متضاد پیش از انتخابات ریاست جمهوری- تفاوت داشت و با بسیاری از دیدگاه‌های حزب توده ایران درباره جمهوری اسلامی و انقلاب سال ۵۷ و ادامه آن در «راه توده» شباهتی در حد کمی برداری داشت! در گفتگوهای حاشیه این سخنرانی، بابک امیرخسروی در باره «ولایت فقیه»، «رهبری» و بویژه اصطلاح «جناح خامنه‌ای» که فرخ نگهدار آنها مطرح می‌کند، نقطه نظرانی را مطرح کرد، که شباهت‌های مورد اشاره این نظرات با نقطه نظرات حزب توده ایران و ادامه آن در «راه توده» پررنگ‌تر از اشارات سخنرانی اصلی نیز بود! (در همین ارتباط نقلی که بر اسناد کنگره چهارم حزب دمکراتیک مردم ایران، در همین شماره راه توده منتشر شده را بخوانید)

مجاهدین مهاجر، انصار کیستند؟

پیرامون تشنج آفرینی در جلسات سخنرانی فعالان سیاسی خارج از کشور و یا فعالان سیاسی داخل کشور که هنگام مسافرت به خارج از کشور، برای آنها جلسات سخنرانی و پرسش و پاسخ برپا می‌شود، حدس و گمان‌های متفاوتی وجود دارد. برخی از این حدس و گمان‌ها، در شماره ۷۷ راه توده و زیر عنوان «واقعیت تلخ» و در ادامه گزارش مربوط به سخنرانی دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران، در کشور سوئد مطرح شد. آن برخورد و طرح مسائل حاشیه‌ای گروه‌های مهاجم و مهاجر، با استقبال بسیاری روبرو شد و در فاصله دو شماره ۷۷ و ۷۸ راه توده، نامه‌ها و پیام‌های مختلفی در این ارتباط دریافت شد. در اغلب این پیام‌ها و نامه‌ها، بر صراحت بموقع «راه توده» برای طرح نقطه نظرات مربوط به این عملیات تاکید شده بود.

آنچه که در آن مقاله عنوان شده و اکنون با حوادثی که در سخنرانی فرخ نگهدار در کشور سوئد پیش آمد، باید با صراحت بیشتری عنوان شود، همسانی انگیزه و تشابه عمل مجاهدین خارج از کشور با مهاجمین داخل کشور، این جسارت را به هر ناظر جلسات سخنرانی که در خارج از کشور به تشنج کشیده می‌شود می‌دهد، که از خود بپرسد: مجاهدین داخل کشور، انصار حزب الله‌اند، این مهاجمین انصار کیستند؟

برای این سوال نه تنها باید پاسخ درخور را یافت، بلکه جسارت طرح این پاسخ و تحلیل و انتشار این رویداد را نیز داشت! با صراحت باید گفت، که هیچ نوع تعلل در این زمینه جایز نیست!

همان موقع که به طرف وزیر ارشاد دولت خاتمی تخطم مرغ پرت کردند، باید از این جسارت یاری گرفته می‌شد. زمانی که جلوی سازمان ملل متحد با شعار مرگ بر خاتمی جمع شدند، باید از این جسارت کمک گرفته می‌شد. وقتی جلسه سخنرانی «مسعود بهنود»، روزنامه نگار را بهم زدند، آن روز که فاتحه هاشمی را کتک زدند، آن لحظه که سخنرانی دکتر یزدی را به تشنج کشیدند و امروز که سخنرانی نگهدار را با فحاشی به تشنج می‌کشند... در تمام این لحظات و زمان‌ها باید جسورانه گفت که این اعمال در خدمت کدام اهداف است، با کجا همخوانی دارد، پول آن از کجا تامین می‌شود و ارتباطش با تحولات داخل کشور کدام است؟ اگر در داخل کشور، نشریات و روزنامه‌های مستقل و نیمه مستقل، که بر اعمال مغرب و تشنج آفرین انصار حزب الله انگشت می‌گذارند، بنابر دهم دلیل آشکار و پنهان نمی‌توانند با صراحت بگویند:

* بنیاد مستضعفان، آستان قدس رضوی، کمیته امداد امام، حساب ویژه رئیس کل دادگستری تهران خرج انصار حزب الله را تامین می‌کنند

* گردانندگان واقعی گروه‌های مهاجم داخل کشور، بخشی از شورای نگهبان، روحانیت مبارز، مؤتلفه اسلامی و مافیای حجتیه است.

* مجاهدین داخل کشور بازجوها، شکنجه گران، توابع‌های مجاهدین مسئولین ایندولولیک زندان‌ها در دهه ۶۰، ضد اطلاعات نیروهای انتظامی و واحد اطلاعات سپاه پاسداران اند.

* ستاد رهبری مجاهدین نیز در ساختمان موسسه انتشاراتی کیهان! و مرکز آموزشی و تجمع گروه‌های انصار حزب الله نیز زندان «گوهردشت»، واقع در جاده کرج است.

بنابر کدام انگیزه‌ها و دلائل، حتی اگر اطلاعاتی به دقت اطلاعات موجود پیرامون گروه‌های فشار داخل کشور در دست نباشد، نباید به تحلیل و بررسی این پدیده در خارج از کشور پرداخت؟ آنها که در مهاجرت منتقد نشریات داخل کشورند، که چرا نشریات با صراحت نمی‌نویسند هزینه حزب الله و انصارش از کجا تامین می‌شود، چرا وقتی نوبت به خارج از کشور می‌رسد، خودشان دچار لکنت قلم و زبان می‌شوند و نمی‌پرسند: هزینه سنگین جمع آوری نیرو، کرایه اتوبوس‌های اختصاصی و حتی پرداخت پول بلیت هواپیما برای انتقال نیرو از سراسر اروپا به فرانسه و آن صحنه آفرینی‌های تشریفاتی در مسابقه جام جهانی فوتبال از کجا تامین شد و می‌شود؟ در امریکا و در جریان سخنرانی خاتمی در سازمان ملل متحد، هزینه بسیج آن نیرو را، که برای «مرگ بر خاتمی» جمع شده بودند، چه کسی، کسان و یا سازمان‌هایی تامین کردند؟ اگر سازمان مجاهدین خلق تقبل این هزینه را قبول می‌کند، این پول را از کجا می‌آورد؟ دولت عراق که خودش در تامین نان شب مردم عراق عاجز مانده است. شیخ نشین‌ها هم که چشمشان به دهان عربستان سعودی است. اگر این پول از داخل کشور تامین می‌شود، تامین کننده آن چه کسانی و چه جریاناتی هستند؟ همانها نیستند که هزینه انصار حزب الله را تامین می‌کنند؟ وقتی اهداف و روش‌ها یکی است، چرا نباید منبع هدایت و تامین هزینه‌ها نیز یکی باشد؟ اگر اینگونه نیست، اعلام کنند، از کجا می‌آوردند، تا جای هیچ نوع شک و شبهه‌ای باقی نماند.

صنور اطلاعیه‌هایی نظیر آنچه در نشریه «کار» و در ارتباط با تشنج در سخنرانی دکتر ابراهیم یزدی منتشر شد، شبیه همان اطلاعیه‌ها و موضع گیری‌های سازمان‌ها و گروه‌های تحت فشار در داخل کشور نیست؟ که از بیم تشدید فشارها و افتادن به زندان‌ها و بازداشتگاه‌های مخفی، در محکومیت حمله به نشریات و به زیرمشت و لگد گرفتن وزرای کابینه، اطلاعیه‌هایی با همین مضمون منتشر می‌کنند!

اگر سیلی و مشت و لگد پرت کردن برای فاتحه هاشمی، جز یک ماجراجویی مهاجرتی نیست، که جسارتی را هم لازم ندارد، و در عمل کمکی است به ارتجاع حاکم برای ایجاد یک صف واحد حکومتی در برابر همه اپوزیسیون و مخالفان سیستم حاکم، چرا نباید این را گفت؟ ولو آنکه آفرینندگان چنین حوادثی نام‌های پر طمطراقی مانند «حزب کمونیست کارگری» را نیز یک بکشند! که اتفاقاً همین نام، در کنار آن نوع ماجراجویی‌ها و ایفای نقش انصار حزب الله در خارج از کشور، عمل و انگیزه‌ایست آشنا، برای جلوگیری از هر نوع اتحاد عملی در داخل کشور و در برابر ارتجاع و بازارهای! این نوع اعمال هیچ نوع همخوانی با جنبش مردم ایران ندارد و در برابر آن، همانقدر باید ایستاد که در داخل کشور و در برابر انصار حزب الله ایستاده‌اند!

دیداری با "دلکش"، در حد مرور دفتر خاطرات

در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد
و شکست و سرکوب آرزوهای مردم

افسوس و افسردگی
یک ملت، در صدا و

ترانه های دلکش بود!

اخیراً خانم "دلکش" برای اجرای چند کنسرت در کشورهای اروپایی، سفری نیز به همین منظور به کشور آلمان کرده بود. یکی از همکاران "راه توده" در یک میهمانی خصوصی، دیداری با خانم دلکش داشته که گزارش آن را برای چاپ در اختیار ما گذاشته است. تهیه کننده این گزارش، آنگونه که از گفتگوی وی با خانم دلکش بر می آید، با وی از پیش آشنا بوده و به همین دلیل، گزارشی که برای ما ارسال داشته زمینه هائی دارد، که ریشه در مسائل سیاسی - هنری پیش و پس از انقلاب سال ۵۷ ایران دارد.

هیچ دندانی در دهان نداشت. آهسته و با احتیاط برنج سفید را، که به رنگ موهای سرش بود با لثه هایش می جوید و گهگاه آب خورشی هم به آن می افزود تا لقمه ای را که در دهان داشت نرم کند.

او روی صندلی نشسته بود و سر در بشقابش داشت، و چند نفری که اعضای ارکسترش بودند، مانند بقیه ایستاده غذا می خوردند. از میان آن چند تن دیگری هم که دور میز ایستاده و بشقابی در دست داشتند، برخی چهره ها آشنا بودند. بسیاریشان مقیم آلمان بودند و انگشت شماری نیز اهل شعر و هنر. این یک میهمانی خصوصی ناهار برای "دلکش" بود، که علاوه بر معنود اعضای ارکسترش، چند تنی از محارم صاعقه خانه نیز در آن حضور داشتند. جمع همگان به ۲۰ نفر هم نمی رسید! ما که رسیدیم غذا رو به پایان بود.

از پشت میز به کمک عصائی که در کنارش، به دیوار تکیه داشت برخاست. خمیده و به کمک عصا به اتاق دیگری رفت که در آن جای می دادند و شیرینی. نه دستش بر عصا می لرزید و نه پایش بر زمین؛ استوار گام برمی داشت و با اطمینان.

آتشپ و فردا شب در کلن و فرانکفورت کنسرت داشت و سه روز دیگر در لندن، و بعد هم راهی ایران.

وقتی یکی از اعضای ارکستر، از کنار "دلکش" برخاست، یگانه صندلی خالی اتاق به من رسید. او را ۲۵ سال پیش، در تهران دیده بودم. زمانی که وزارت دارائی وقت، برایش یک پرونده مالیاتی باز کرده بود!

آن دیدار و گفتگو نیمه کاره رها شد. به آنجا رسیدیم که چرا صدای شما را برای برنامه گل ها ضبط نمی کنند؟ چرا برای شما رقیبی تراشیده اند بنام "پروین"، که صدای او را برای برنامه گل ها ضبط می کنند؟ چرا مرضیه عزیز دردانه است و شما نه؟ چرا پرونده مالیاتی برای مرضیه نی گشایند، اما حالا که شما به سن و سال بازنشستگی رسیده اید، این دفتر را برای شما گشوده اند؟

۲۵ سال پیش، زمان برای پاسخگویی او به این سوالات مناسب نبود. گشایش آن دفاتری ممکن نبود که ساواک شاهنشاهی بسته بود. مانند دفاتری که وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی، امروز بسته است و با گشایش آن می ستیزد!

وقتی کنارش نشستم، آن دیدار را به یادش آوردم. بخاطر نداشت و یا سایه هائی از آن را در حافظه اش داشت، اما با آن سوالات آشنا بود. آنها محنودیت ها و فشارهای روانی بود، که سال ها تحمل کرده بود. به جرم آنکه مردم "دلکش" را از خودشان می دانستند و "مرضیه" را مورد حمایت دربار شاهنشاهی!

ترانه های "اولی" آلوده به غم و خشم برخاسته از کودتای ۲۸ مرداد بود و ترانه های "دومی" نه! "دومی" به تلویزیون و تالار رودکی راه داشت و "اولی" نه! "اولی" در همان کوچه و خیابان هائی زندگی می کرد که مردم زندگی می کردند، و "دومی" را دیوار به دیوار کاخ نیاوران و در همسایگی شاه سکنی داده بودند. "اولی" سرشار از استعداد بود و خود ساخته، "دومی" کم استعداد و خواص خواسته!

این سبک و سنگین آخر را "علی تجویدی" کرده بود. یکبار که صحبت از مقایسه استعدادها بود. می گفت: «مرضیه جان آدم را به لب می رساند. بر سر هر ترانه و آوازی، ده ها بار باید مواظبش بود که از نت خارج نشود!»

یادمانده های گذشته

آن روز، در آن سه کنج اتاق، دفتر یادمانده های گذشته را با "دلکش" ورق زدیم. ۲۳ سال پیش نمی شد درباره غم و اندوهی سوال کرد که در برخی از ترانه های دلکش موج می زد. غمی که بسیاری بر این عقیده بودند، غم شکست جنبش ملی نفت و غم کودتای ۲۸ مرداد بود. غم خانواده هائی که نان آورشان به جرم توده ای بودن زندانی شده بودند، غم پاک ترین و شریف ترین افسرانی که به جوخه اعدام سپرده شده بودند، اندوه ملتی که آزادیش به بند کشیده شده بود، غم دوری از جگر گوشه هائی که تن به مهاجرت داده بودند. نفرت از عبرت نامه هائی که فرماندار نظامی تیمور بختیار، در زیر شکنجه روحی و جسمی، در زندان قصر و قزل قلعه و پادگان جمشیدیه می گرفت و به روزنامه ها می داد، تا برای شکنستن روحیه مقاومت مردم منتشر کنند. اینها را ۲۳ سال پیش نمی شد از دلکش پرسید و دلیل پذیرش او و ترانه هایش از سوی مردم را یاد آورد. اما، حالا می شد.

دلکش: من، در آن سال ها فقط می دانستم که مردم خودشان را در ترانه های من پیدا می کنند. آقا! شعرها را بیژن ترقی و نواب صفا می گفتند، من هم حق شعر را ادا می کردم. خوب، شاعر هم از زندگی مردم الهام می گیرد. لابد همان است که شما می گویی. آن سالها، حال و هوا همان بود که می گویی. راست می گویی! ترانه ها، یکباره از "سحر" که از کوه بلند جام طلا سر می زنه، رفتند به حال و هوای "آتش" ز کاروان بجا مانده. این نشان ز کاروان بجا مانده، آتش امید سحری، به خاکستر برجای مانده از کاروان رفته تبدیل شده بود! راست می گویی!

من رقابتی یا مرضیه نداشتم، مردم خودشان حساب ما دو تا را از هم جدا کرده بودند. محاسبه های مردم، معیارهائی دارد که کمتر می شود برای آن منطق و دلیل پیدا کرد، اینها همه حسی است!

بهر تقدیر، یک دوره از ترانه ها و آوازه های شما، از نظر بسیاری از مردم ایران و مخصوصاً روشنفکران جامعه، غم و درد کودتای ۲۸ مرداد را بازگو می کرد. یکی از این ترانه ها، که در آن سال ها در خانه هر توده ای اشک از چشم ها روان می کرد، ترانه "می روم و می گلزم" از دیار تو تنها می گلزم" بود. این نوع ترانه ها، در آن سالها سبک و سیاقی داشت که بازتاب درد و افسردگی مردمی بود که آمل و آرزوهایشان سرکوب شده بود. حتی اگر ترانه ای به این قصد هم سروده نمی شد، مردم غم خودشان را در آنها پیدا می کردند و سپس بازار شایعات براه می افتاد. این فقط مربوط به آن سالها نیست. حالا هم وضع همینطور است. شما می دانید که این آقای شجریان در سال ۶۲ یک آوازی در "بیداد" همایون خواند که آتش به جان همه افکند. شرح بیدادی بود که بر مردم ایران و بریزه امثال من که حالا با شما نشستیم، رفته است! با همان شعر حافظ که میگوید "یاری اندر کس نمی بینیم، یاران را چه شد؟".

کار این بیداد و آواز به مجلس هم کشید. همه جا شایع بود که این آواز، حال و هوای یورش های سال ۶۱-۶۲ را دارد. مخصوصاً که در "بیداد" همایون هم خوانده شده بود و خیلی ها از آن بنام "بیداد زمانه" نام می بردند!

زیر گریه. راننده تاکسی که فکر کرده بود تحت تاثیر ترانه قرار گرفته ام گفت: مادر می بینی چه می خونه! گفتم: تو می دونی کیه؟ گفت: اسمش دلکش مادرا! هر جا هست خدا عمرش بده، ما که با صدش حال می کنیم. تاش پیدا نشده!

تو نستم زبانم را نگه دارم. گفتم: این صدای منه! من دلکشم! تا آخر مسیر، دیگه هیچکس را سوار نکرد. هر ده متر به ده متر برمی گشت و به من خیره می شد. بالاخره تاب نیاورد و ضبط صورت ماشین را بست. قبل از اینکه بخواند، خودم برایش همان ترانه ای را که نیمه کاره قطع کرده بود، آرام آرام خواندم. وقتی به مقصد رسیدم هر چه اصرار کردم پول نگرفت. شما نمی دونین در این روز و روزگار که ما در ایران داریم این نوع گذشت های پولی یعنی چه!

- راستی، این آقائی که ترانه های شما را بازخوانی می کند، از شما اجازه گرفته؟ حق و حقوقی به شما تعلق می گیرد؟

دلکش: آقا! قریونترین! قانون مانوئی در کار نیست. مثل همه کارهای دیگه، هر کس هر کاری توانست می کند و به کسی هم جواب پس نمی دهد. این آقا هم بدون اجازه من این کار را کرده و یک پاپاسی هم نصیب من نشده. صدایش بد نیست، تقلیدی است از صدای من و ایرج. تحریر آواز هم ندارد! ترانه های گوگوش را هم یکی دیگه شروع کرده می خونه. اقلاً اگر یک زن می خواند باز آدم خوشحال می شد که زن ها دارند وارد میدان می شوند! اما اینطور نیست، مرد ها تقلید امثال من و گوگوش را می کنند! بهر حال، این است روزگاری که ما داریم.

- از کنسرت ها راضی هستید؟ مردم می آیند؟

دلکش: آقا! باور کن آدم تعجب می کند! اصلاً منتظر نمی شوند من بخوانم، خودشان با من شروع می کنند به خواندن! چنان دم می گیرند، مثل اینکه برای وطنشون سرود می خوانند!

- چه ترانه هایی را شما می خوانید و کدام را مردم می خواهند؟

دلکش: خوب، من که دیگه جوان نیستم؛ حافظه ام هم مثل پام شده که به کمک عصا من را اینطرف و آنطرف می کشند! چند ترانه ای را حفظ هستم و تمرین هم کرده ام. آنها را می خوانم. بعضی ها را هم تو دفترچه ای که همراهم است با خط درشت نوشته ام تا اگر خواستند از روی آن بخوانم. هر جا هم که جا می مانم خود مردم کمک می کنند! همه با هم کنسرت اجرا می کنیم! (با خنده)

- سلیقه ایرانی ها در کشورها و شهرهای مختلف با هم فرق نمی کند؟

دلکش: تعجب می کنید اگر بگویم نه! مثلاً ترانه محلی سازندرانی "بیا بریم چون کیجا" رو همه جا می خواهند. ترانه دیگری که همه جا می خواهند "کاروان" است.

- خانم دلکش، بعضی وقت ها آدم چنان در گذشته های پشت سرمانده غرق می شود که زمان را فراموش می کند. هر خواننده ای از میان ترانه هائی که خوانده، چند ترانه محبوب دارد. من نمی خواهم بیرسم ترانه محبوب شما کدام است؟ می خواهم بدانم بعضی وقت ها که گوشه آشنه خانه چائی در تنهائی دم می کنید و سیگاری آتش می زنید، چه آواز و یا ترانه ای را به یاد همه گذشته ها و پیوندشان با حال و روز کنونی زمزمه می کنید؟

دلکش: اگر حال ترانه را داشته باشم، "می روم و می گذرم" را و اگر بغض گلویم را گرفته باشد همان چند بیتی را که وسط ترانه "کاروان" خوانده ام. یعنی "بخت سبک عنان، اگر همی کند. با پای جان به بلرزه کاروان روم" را. شما چی؟ بر می گردین ایران؟

- حالا که نمی شود، تا ببینیم چه پیش خواهد آمد.

دلکش: یعنی اینطرف ها ماندگارید؟

- همینطوره.

دلکش: خیلی وقته؟

- بله.

دلکش: آقا باید بیایید و ببینید چه خبره! این آقای خاتمی آدم خوبیه! آنقدر روزنامه درمی آید، مردم جلوی روزنامه فروشی ها صف می کشند. جوانها نمی دانید چه شوری دارند! ایکاش همه بتوانند بیایند...

دلکش: حالا هم که میلیونین کنسرت های شجریان آن قدر شلوغ می شود که جای سوزن انداختن نیست. البته او هم به فراخور حال و روز مردم می خواند. یعنی همان که گفتم: مردم دردشان را در صداها و ترانه ها پیدا می کنند.

- درسته! همین شجریان، در سال ۶۸ هم آواز غم انگیز و جگر سوز دیگری در "دشتی" خواند. یعنی همان سالی که خیلی از خانواده ها عزادار شده بودند.

یک آواز دیگر او هم در سال ۷۳، از درون خانه ها بلند شد، که شایع است آن را هم تحت تاثیر جنگ، بازگشت از جبهه های جنگ و به ماتم نشانیدن خیلی از خانواده ها در سال ۶۸ خوانده شده بود. با این شعر حافظ «آه از آن نرگس جادو که چه بازی افکند» وای از آن مست که با مردم هوشیار چه کرد!، که آنهم شرح اندوه مردم بود. حتی شنیده ام این آواز خیلی به دل جنگ زده ها نشسته بود و آنها آنرا شرح حال درگیری و ناکامی خودشان تفسیر کرده بودند. جنگی که جز ویرانی، مرگ، نکبت و بدبختی هیچ چیز برای ایران و ایرانی نداشت. چنان به زاری و شیون تعزیه ها شبیه بود که هر بچه مذهبی و بسیجی جبهه دیده ای فکر می کرد به تعزیه امام حسین مظلوم رفته. شاید هم او اصلاً به این قصد نخوانده بود، اما مردم آنرا اینطور تفسیر می کردند.

می خواهم نظر شما را تأیید کنم: همان است که شما می گویی. مردم دردشان را در ترانه ها و آواها پیدا می کنند.

اینکه حالا اینطور مردم به کنسرت هایش می روند و حکومت هم مانع برپائی این کنسرت ها می شود، به دلیل همین غمخواری و هم صدائی مردم و خواننده است. استقبالی که حالا در این غربت هم از کنسرت های شما می شود، دلیلش همین است. استقبال از کنسرت های عارف قزوینی هم در زمان خودش به همین دلیل بود! ریشه ها اینجاست!

زمان شاه هم وضع در اشکال دیگر همین بود. بعد از ترانه های شما، که یک دوره از تاریخ سرکوب و غم شکست را بازگو می کرد، غم و اندوه سالهای دهه ۵۰ در ترانه هائی بازتاب یافت که امثال داریوش، فروغی، فرهاد و حتی گوگوش در کارهای آخرش می خواند. هر دوره، سخنگوی هنری خود را دارد!

درباره گوگوش و ترانه های سال های ۵۰-۵۶ او هم وضع به همین ترتیب بود. همانطور که برای ترانه های شما بود و یا، برای آواها و ترانه های شجریان هست.

دلکش: این حرف درستی است. آقا! دیدید، ترانه های گوگوش این آخری ها چه حال و هوایی گرفته بود؟ این ترانه ها واقعا ماندگار شد. مثل اون ترانه "دوتا ماهی". شما خبردارید "شهریار قنبری" کجاست؟ خیلی از این ترانه های گوگوش را او سروده بود. خیلی با استعداد بود.

- قنبری، هست و یک کارهائی هم می کند. گوگوش چه می کند؟ شما از او خبر دارید؟

دلکش: آقا! نمی دانید برای خودش چه شخصیتی شده! یک دوره تمرین ستار کرد و بعد هم پیانو یاد گرفت. حتی شعر هم می گوید. بعضی از شعرهائی را که خودش گفته، خوانده، اما فقط برای خودش. اون چیزی از آب درآمد که فکرش را هم کسی نمی کرد. زیاد از هم دور زندگی نمی کنیم. حوالی "جردن" می نشیند. توی یک آپارتمان کوچک. گهگاه همدیگر را می بینیم. می دانید که شوهرش کیه؟ کیمیائی! هر دو همدیگر رو حفظ کرده اند. این آخری ها شنیدم که زندگی اش را بصورت فیلمنامه نوشته و تقاضا ساختن آن را هم کرده! شاید اجازه بدهند. دنیا را چه دیده اید؟ من که رنگارنگش را دیدم! (خنده و آتش زدن سیگاری دیگر)

- شنیده ام نسل جوان ایران هم او را می شناسد. همانطور که شما را می شناسد. از روی ترانه ها! راست است؟

دلکش: آقا چه می گویی؟ همین فوتبال که شده بود و ایران امریکا را شکست داد، می دونین که مردم نصف شب ریختن تو خیابان ها. بعدها شنیدم که آن شب، گوگوش هم با حجاب آمده بود توی خیابان جردن تا با مردم شادی کند. جوانها می ریزن دوش. می دونین که اونشب مردم با وانت بار و کامیون و تریلی در خیابان ها براه افتاده بودند و از این محله به آن محله می رفتند. گوگوش را جوان ها می برند روی یکی از این تریلی ها و نمی دونم از کجا یک بلند گو هم می آورند که بخواند. از جوان ها اصرار و از او انکار. بالاخره خودش و کیمیائی جوان ها را قانع می کنند که این کار صلاح نیست.

- شاید هم یک روز در استادیوم یکصد هزار نفره بخواند!

دلکش: خودش هم همین امید را دارد. می خوام بگم نسل جدید بی خبر از گذشته نیست. مورد خود را بگم.

یک روز سوار تاکسی شدم، راننده تاکسی که ۲۴-۲۵ ساله بود نوار چندتا از ترانه های منو گذاشته بود. خون تو سرم جمع شده بود، می خواستم بزنم

فدائیان اسلام" با کدام مجوز اعلامیه "ترور" صادر می کنند؟

وصیتنامه لاجوردی برای ریختن خون
"چپ مذهبی" را در نماز جمعه تهران خواندند!

روح اسدا لله لاجوردی در کالبد "موتلفه اسلامی"

وصیتنامه ای که بنام اسدا لله لاجوردی در نشریه "شما"، ارگان موتلفه اسلامی منتشر شد، اکنون از سوی بسیاری از طیف های وابسته به روشنفکران مذهبی، چپ مذهبی و نواندیشان دینی کارپایه جناح شکست خورده در انتخابات ریاست جمهوری، برای راه انداختن یک حمام خون دیگر ارزیابی شده است.

اکنون بحث در برخی مطبوعات داخل کشور، بر سر آنست که آیا این وصیتنامه متعلق به اسدا لله لاجوردی بوده است و یا رهبران کنونی جمعیت موتلفه اسلامی، نقشه ها و آرزوهای لاجوردی و خود را در قالب چنین وصیتنامه ای و بنام وی منتشر ساخته اند.

این وصیتنامه، که راه توده در شماره ۷۷ خود تفسیری را پیرامون آن منتشر ساخت، پس از کشته شدن اسدا لله لاجوردی و قرائت آن از تریبون نماز جمعه تهران، در نشریه "شما" انتشار یافت. بموجب این وصیتنامه سران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و طیف وسیعی از چپ مذهبی و کسانی که خود را طیف خط امام می نامند خطرناک تر از منافقین (مجاهدین خلق) هستند و باید با آنها تا دیر نشده مقابله کرد.

نشریه "عصرما" در شماره ۱۳ آبان ماه خود برای نخستین بار به وصیتنامه اسدا لله لاجوردی اشاره کرده و طی سئوالی از سوی یکی از خوانندگان خود نوشت: «... آیا بنظر شما وصیت نامه بدون تاریخ شهید لاجوردی به غیر از آن قسمتی که مربوط به خانواده اش می شود، مشکوک بنظر نمی رسد؟ اصلا چرا باید این وصیت نامه از تریبون نماز جمعه خوانده شود؟ چرا این شهید بزرگوار درست همان حرف های رسالتی ها و کیهانی ها را تکرار می کند؟ چرا او هم از تکرار حوادث مشروطه نگران است؟ از وصیت نامه چنین بر می آید که تمام رنج ها و مشقت های شهید مربوط به همین یکسال گذشته می باشد. آیا منظور او، دولتمردان کنونی هستند یا دولتمردان دوره قبل؟ آیا شما در این قضیه رد پای توطئه جدیدی را نمی بینید؟»

اشارات مندرج در این سوال، بلرستی از توطئه ای پسرده بر می دارد که بازندگان انتخابات و مخالفان جنبش عمومی مردم ایران برای آزادی و ارتجاع ستیزی، پس از کشته شدن اسدا لله لاجوردی در صدد اجرای آن بودند. همین تدارکات و نقشه های از پیش تعیین شده برای فراهم ساختن مقدمات یورش به چپ مذهبی، خود بارزترین سند دست داشتن همین جناح در ترور لاجوردی است. آنها با این ترور، در صدد بودند تا آخرین بهره برداری را از لاجوردی، بعنوان یک مهره سوخته و مورد نفرت عمومی مردم ایران برده و موجی از ترور و زندان و اعدام را دوباره راه بیندازند. ترور ساختگی محسن رفیقدوست نیز با همین اندیشه و نقشه از سوی جناح راست به اجرا گذاشته شد، که آن نیز خیلی زود رسوا شد و توطئه کنندگان به خواست خود نتوانستند برسند. ناکام ماندن این توطئه ها، هرگز به معنی دست برداشتن ارتجاع مذهبی-بازاری و مافیای مالی موجود در پشت سر جبهه ارتجاع-بازار برای یورش به چپ مذهبی نیست! واکنشی که دبیرکل جمعیت موتلفه اسلامی، در جریان تدارکات انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم و هنگام طرح احتمال کاندیداتوری میرحسین موسوی برای ریاست جمهوری از خود نشان داد، بیم و هراس این جناح از چپ مذهبی را می رساند. عسکراولادی در جریان مقابله با کاندیداتوری میرحسین موسوی با دو سفر به شهر قم، روحانیون مرتجع این مرکز مذهبی را با این عنوان که "اقتصاد ما خراب می شود" بسیج کرد و یاران و همکارانش در داخل ارگان های تبلیغاتی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی انواع عکس های خانوادگی میرحسین موسوی را در سطحی وسیع تکتیر کردند و به خود وی نیز پیغام دادند که اگر اعلام انصراف نکند هر آنچه از دستشان برآید علیه او خواهند کرد!

انتشار اطلاعیه ای با امضای "فدائیان اسلام" در روزنامه "قدس"، فصل جدیدی را در دفتر سیاسی-تروریستی جبهه ارتجاع-بازار گشود. در این اطلاعیه، رسماً وعده ترور داده شده و برای نخستین بار، یک روزنامه رسمی و یومیه کشور آن را منتشر کرده است!

این اطلاعیه بدنبال برگزاری مراسم سالگرد اشغال سفارت امریکا توسط دانشجویان خط امام منتشر شد. دانشجویان دفتر تحکیم وحدت، امسال نیز مانند سال های گذشته، مراسم سالگرد اشغال سفارت امریکا را جدا از مراسم دولتی و رسمی برگزار کردند. مراسم رسمی، پس از درگذشت آیت الله خمینی، همه ساله تحت هدایت ارتجاع برگزار می شود. در مراسمی که دانشجویان دفتر تحکیم وحدت برگزار کردند، مهندس اصغرزاده، از رهبران دانشجویان خط امام سخنرانی کرد. وی در این سخنرانی گفت که کارکنان سفارت امریکا در زمان اشغال سفارت می توانند، در صورت تمایل خودشان سفر کرده و از ایران دیدن کنند. این دعوت و اظهارنظر، در چارچوب سیاست دولت خاتمی، مبنی بر گفتگوی فرهنگ ها و سیاست تنش زدائی بیان شد.

دنبال این دعوت، روزنامه "قدس" وابسته به بنیاد مالی-مذهبی تولیت آستانقدس، که از کانون های بسیار مهم توطئه علیه دولت کنونی و جنبش عمومی مردم ایران است، اطلاعیه ای با امضای فدائیان اسلام منتشر کرد. در این اطلاعیه رسماً و برای نخستین بار در جمهوری اسلامی اعلام شد که هر کدام از گروگان های سابق امریکائی به ایران بیایند ترور خواهند شد و خونشان به گردن خودشان است! تاکنون تنها در ارتباط با سلمان رشدی و آنهم برای عملیاتی در خارج از کشور و توصیه ای عام برای اعدام سلمان رشدی، اطلاعیه ای منتشر و در مطبوعات چاپ شده بود.

انتشار این اطلاعیه بصورت اختصاصی در روزنامه قدس از رابطه و سازماندهی جدید "فدائیان اسلام" و آستانقدس رضوی خبر می دهد. این در حالی است که گفته می شود "انصار حزب الله" نیز تحت هدایت واعظ طبسی تولیت آستانقدس رضوی قرار دارد و بخشی از هزینه عملیات و سازماندهی آن نیز از طریق همین بنیاد مالی-مذهبی تامین می شود.

این در حالی است که رهبران فدائیان اسلامی که بیانیه آنها در روزنامه "قدس" انتشار یافته علنی نیستند و معلوم نیست از کجا و از چه مرجعی جواز فعالیت دریافت داشته اند. وزارت ارشاد اسلامی و وزارت کشور موظفند از اداره کنندگان روزنامه "قدس" و شخص آیت الله واعظ طبسی، تولیت آستانقدس رضوی نام و مشخصات این افراد را خواسته و بررسی انگیزه و مجوز چاپ چنین اطلاعیه ای را به دادگاه مطبوعات ارجاع کند.

نشریه "حرم"

آستانقدس رضوی، علاوه بر روزنامه "قدس"، نشریه دیگری بنام "حرم" نیز منتشر می کند. این نشریه، که بصورت رنگی چاپ می شود، عمدتاً اختصاصی به اخبار مربوط به آیت الله واعظ طبسی دارد. انواع عکس های رنگی او در کنار اخبار مربوط به بازدیدها و دیدارهای واعظ طبسی در حد "رهبر" ج.ا. در این نشریه منتشر می شود.

واعظ طبسی در انتخابات اخیر مجلس خبرگان، به این مجلس راه یافت و حدس و گمان هایی پیرامون نقش تعیین کننده وی در این دوره مجلس خبرگان بر سرزبان هاست.

هر دو نشریه قدس و حرم، با آنکه بودجه شان از طریق آستانقدس رضوی تامین می شود و باید یک روزنامه منطقه ای، در خراسان باشند، در سراسر ایران و در شبکه توزیع کشوری پخش می شوند!

وارث حجتیه

از واعظ طبسی، بعنوان وارث شبکه تشکیلاتی شیخ محمود حلبی نام برده می شود. گفته می شود، آیت الله حلبی که رهبر و بنیانگذار انجمن حجتیه بود، پیش از مرگ، این تشکیلات را تحویل واعظ طبسی داده است. انجمن حجتیه با آنکه رسماً و علنی فعالیت ندارد، در عمل بزرگترین نقش را در رهبری جمهوری اسلامی ایفاء می کند. شبکه های این انجمن، در سپاه پاسداران، نیروهای انتظامی، وزارت اطلاعات و امنیت، بیت رهبری، مجلس اسلامی، مجلس خبرگان، روحانیت مبارز، مدرسین حوزه علمیه قم و دهها نهاد نظامی، شبه نظامی و غیر نظامی دیگر حضور دارند و رهبری می شوند. تنگاتنگ ترین ارتباط تشکیلاتی بین جمعیت موتلفه اسلامی و شبکه حجتیه وجود دارد.

مشروح آن در کتاب "تاریخ ۲۵ ساله" مرحوم نجابتی درج شده است. این فرستاده گفت که از سوی کارتر پیامی دارم. خلاصه حرف این بود که شاه ایران را ترک می کند، بختیار سرکار می آید و آمریکایی ها خواستار همکاری با پشتیبار هستند، تا مانع کودتای ارتش شوند و خواستند تا وی اجازه مذاکره روحانیون داخل کشور با ارتش را بدهد و برخی از این مذاکرات را در خاطرات قره باغی هم دیده اید. اما اینکه چرا آمریکایی ها در آن کنفرانس این تصمیم را اعلام داشتند، طرح برژینسکی بود که می خواست برای جلوگیری از روی کار آمدن کمونیست ها، میان روحانیان و نظامیان رابطه برقرار شود. شاید اگر در فروردین ۵۷ شاه از ایران می رفت و بعدا ارتش از شاه دعوت به بازگشت می کرد کار به شکل دیگری پیش می رفت. ولی دیر اقدام به این کار کردند و انقلاب پیروز شد.

عباس عیدی: ابتدا باید مقدماتی را به عنوان مبانی تحلیل بپذیریم، و بعد هم اختلافات داخلی را نباید با موضوعات خارجی حل کنیم. البته توجه دارید که زور و قنرت هم در روابط خارجی بسیار تعیین کننده است. در ضمن نخواهیم که از موضوعات خارجی به عنوان پشتوانه ای برای پیشبرد مسائل داخلی استفاده کنیم.

به نظر من برقراری روابط میان ما و آمریکا در حال حاضر نه ممکن است و نه مفید. ممکن نیست به خاطر این که در تنش های موجود، گفتگو نتیجه مفید نخواهد داشت. در دو سال گذشته، ما سیاست هایی اتخاذ کرده ایم که آمریکا جواب آن را نداده و حتی فشارهای خود را افزایش هم داده است. البته این از عجایب است که ما در عمل کوتاه آمده ایم، ولی در حرف کوتاه نمی آئیم، در مقابل، آمریکا در عمل سخت گیری را علیه ما بیشتر کرده، ولی طرز حرف زدن را عوض کرده است!

باید زمان بگذرد و عرف بین الملل ببیند که دو طرف آماده شده اند. در این صورت امکان گفتگو به وجود خواهد آمد.

ابتدا دموکراسی، سپس رابطه

تا قبل از انتخابات ریاست جمهوری، رقبای آقای خاتمی خواهان برقراری رابطه با آمریکا بودند، اما حالا در رقابت با دولت با آن مخالفتند. گام برداشتن در این جهت اکنون مفید نیست، چون ما باید ابتدا مسئله داخلی را حل کنیم. مسئله اصلی ما اکنون داخلی است. یعنی، تا وقتی تعریف خودمان را از حکومت بر مبنای آرای ملی مشخص نکرده ایم، حضور قدرت های بزرگ صرفا به نفع اقلیت های قدرت پرست است!

هر رابطه ای از نظر سیاسی و یا اقتصادی منافع و مضاری دارد. از جمله رابطه با آمریکا. از نظر من، مهمترین مساله جامعه ما نهادینه کردن دموکراسی در داخل کشور است و روابط خود را باید با این منفعت اصلی تطبیق دهیم. رابطه با آمریکا به این نیاز جامعه لطمه می زند.

دکتر یزدی: با فرمایشات آقای عیدی موافقم. نهادینه شدن جمهوریت و دموکراسی را شرط اصلی برای پیشبرد منافع ملی می دانم، اما مشکل ما در مورد بسیاری از موارد و مسائل شبیه همان مسئله سفر مک فارلن به ایران است. یعنی مناسبات و روابطی دور از چشم مردم. چرا به مردم دروغ گفته می شود؟ کاری انجام می گیرد و به مردم چیز دیگری گفته می شود. این وضع همین حالا هم هست. حرف هایی که مردم را گمراه می کند. مثلا بحران داخلی آمریکا ناشی از روابط کلینتون و فلان خانم نیست. مسئله اینست که چرا دروغ به مردم گفته می شود؟ *

تجربه انقلاب ها نشان داده است که وقتی حکومت ها بتدریج پایگاه های مردمی خود را از دست می دهند یا مثل ناصر سقوط می کنند و یا مثل سادات (شعراهایی برای عوامفریبی مردم می دهند و به نوعی خود را پیرو و ادامه دهنده رهبر انقلاب نشان می دهند اما) به پایگاه های خارجی وابسته می شوند.

ماجرای امیرانتظام و تصرف سفارت آمریکا

(مهندس امیر انتظام گفته است که آمریکا برای سرنگونی دولت موقت مهندس بازرگان توطئه می کرد و اشغال سفارت آمریکا و پرونده ای که برای او تشکیل شد، ادامه همین توطئه بوده است.) دکتر یزدی در این مورد گفت: این مسئله را خود آقای امیرانتظام باید توضیح بدهد، اما آقای اصغر زاده (سخنگوی وقت دانشجویان خط امام) که نماینده دوره سوم مجلس شورای اسلامی بودند، در یکی از نطق های پیش از دستور خود مدارکی ارائه دادند که

مناظره مهندس عباس عیدی و دکتر ابراهیم یزدی در دانشگاه صنعتی امیرکبیر تهران

جمهوری اسلامی در عمل کوتاه آمده! امریکا در حرف

در یک صبح جمعه، در دانشگاه صنعتی امیرکبیر تهران، عباس عیدی که در سال ۵۸ یکی از رهبران دانشجویان خط امام هنگام تصرف سفارت آمریکا بود، با دکتر ابراهیم یزدی، وزیر خارجه دولت موقت دولت بازرگان با یکدیگر به مناظره نشستند. این مناظره روز ۲۷-۶۷ و پس از بازگشت عباس عیدی از فرانسه انجام شد. عباس عیدی طی سفر کوتاهی به فرانسه، با "باری روزن"، یکی از گروگان های وقت سفارت آمریکا در تهران ملاقات و در یک مصاحبه مشترک شرکت کرده بود.

دکتر ابراهیم یزدی در این مناظره نقطه نظرات خود را، بعنوان دبیرکل نهضت آزادی ایران، پیرامون شرایط و مقدمات مناسبات و مذاکره با آمریکا مطرح کرد و مهندس عباس عیدی نیز، متقابلا نقطه نظرات خود را در این ارتباط در میان گذاشت. بحث نسبتا طولانی از این مناظره به ماجرای دستگیری و زندانی شدن مهندس عباس امیرانتظام اختصاص یافت. در جریان این مناظره، اشاره هایی بسیار مهم و تاریخی به کودتای طبس، اسناد محرمانه ناپدید شده این کودتا و... شد. اسنادی که همگی آنها برای حزب توده ایران، بعنوان حزبی که با تمام وجود و امکاناتش در صحنه انقلاب حضور داشته، پیوسته مورد خشم و کینه ضد انقلاب داخلی و خارجی بوده و همچنان پیکر گذشته و حال اوضاع داخل کشور است، ارزش و اعتباری خدشه ناپذیر دارد.

از این مناظره گزارشی برای راه توده تهیه و ارسال شده، که بدلیل محدودیت صفحات، آنرا تا حدی که به اصل آن خدشه ای وارد نیاید، خلاصه کرده و منتشر می کنیم.

رابطه با آمریکا

دکتر یزدی: «انجام مذاکره مهم نیست، بلکه مهم این است که در چه شرایطی و با چه ابزاری و نیز با چه دستوری مذاکره کنیم. یکی از دستور کارها معذرت خواهی آمریکایی ها از دخالت در کودتا علیه دولت ملی دکتر مصدق است و دستور کار دیگر، کاهش حجم نیروهای نظامی آمریکا در خلیج فارس است. کودتای ۲۸ مرداد با حوادثی نظیر سرنگونی هواپیمای مسافری یا حمایت آمریکا از عراق در جنگ تحمیلی فرق می کند. کودتای ۲۸ مرداد که رویداد تاریخی است که ۲۵ سال ملت ایران را با مشکل روبرو ساخت. در مورد سرنگونی هواپیمای غرامت به خانواده ها داده شده است.

البته مذاکراتی از این گونه وقتی با مصالح ملی مغایرت ندارد که روزنامه ها آزاد باشند و بتوانند بر عملکرد دولت نظارت کنند و گرنه ممکن است تمعدا یا ندانسته توافقانهایی مخالف با منافع ملی انجام گیرد.»

طرح برژینسکی برای انقلاب ایران

در مورد دولت کارتر و ادعاهایی که درباره تسایل وی به برکناری شاه و عنوان ساختن این مسئله در کنفرانس "گودالوپ" مطرح است، دکتر یزدی گفت: «... قبل از کنفرانس "گودالوپ" قطب زاده به درخواست ژنرال دستن گزارش ماهرانه ای از وضع ایران و نظرات ملت تهیه کرد و به کنفرانس ارائه داد. پس از کنفرانس هم جلسه ای بین فرستاده ویژه ژنرال دستن و امام برقرار شد که

پی نویسی ها

این مطلب اشاره ایست به سخنرانی باصطلاح ضد آمریکائی آیت الله جنتی در نماز جمعه تهران و مبارزه ضد آمریکائی از نگاه ارتجاع مذهبی که بخشی از عوامفریبی آنها در جامعه ایران است. در همین ارتباط، در این شماره راه توده تفسیری منتشر شده است.

این نکته ایست که مهندس میردامادی، یکی دیگر از سخنگوی دانشجویان خط امام در مصاحبه ای که اخیراً از وی در نشریه "عصرما" منتشر شده، با اشاره به چپ روی های سیاسی نظامی در آن دوره عنوان کرده است. این مصاحبه را نیز در این شماره راه توده می خوانید.

قتل عامی، که در برنامه کودتای طبعی بود! ارتجاع مذهبی اجرا کرد!

این اسناد، بخشی از هزاران سند دیگری است، که در جمهوری اسلامی به پایگانی های محرمانه ای سپرده شد. پایگانی، که آیت الله خمینی به آن دسترسی مستقیم داشت و از سوی او، احمد خمینی از تمام آنها اطلاع داشت. نه تنها دکتر چمران و بسیاری از مطلقین این اسناد به طریقی در جمهوری اسلامی نابود و یا ناپدید شدند، بلکه احمد خمینی نیز با گنجینه ای از این نوع اسرار به زیر خاک فرستاده شد! در امور داخلی، از جمله اسناد مهم همانا طرح یورش به حزب توده ایران و دلال ها و واسطه های انگلیسی جمهوری اسلامی برای سازمان دادن این یورش، جزئیات توطئه برکناری آیت الله منتظری، ادامه جنگ، انفجار حزب جمهوری اسلامی و نخست وزیر و...

نکته دیگری که دکتر یزدی در این بخش از مناظره خویش (اگر اطلاع داشته بنا به دلائل و ملاحظات که قابل درک است و اگر اطلاع نداشته، باید به آن اسناد مراجعه کرد و یافت) بدان نپرداخته، نام برجسته ترین رهبران حزب توده ایران در صدر لیستی می باشد که وی به آن اشاره می کند و تنها از آیت الله خمینی نام می برد. شناسائی محل سکونت رهبران درجه اول حزب توده ایران و کشتار بی امان آنها در همان نخستین حرکات کودتائی و همزمان با کشتن آیت الله خمینی، از جمله مندرجات سندی است که دکتر یزدی به آن اشاره می کند. استفاده از گاز بیهوشی و پخش آن بوسیله هلیکوپتر در بخشی از شمال و مرکز تهران و بیهوش کردن مردم این مناطق، برای عملیات شبانه، بخشی دیگری از این اسناد است، که در زمان خود، حزب توده ایران به بخشی از آنها دست یافته و مقامات وقت جمهوری اسلامی (از جمله آیت الله خمینی) را در جریان آن قرار داده بود!

کدام امریکا؟ کدام مبارزه؟

مراسم سالگرد اشغال سفارت امریکا، امسال نیز مانند چند سال گذشته، یکبار توسط دانشجویان دفتر تحکیم وحدت و یکبار توسط سازمان تبلیغات اسلامی برگزار شد. دانشجویان، روز ۱۱ آبان این مراسم را برپا کردند و سازمان تبلیغات اسلامی روز ۱۳ آبان. در مراسم مربوط به دانشجویان دفتر تحکیم وحدت، مهندس ابراهیم اصغرزاده یکی از سخنگویان دانشجویان خط امام (در سال ۵۸) سخنرانی کرد و در مراسم رسمی و تحت هدایت سازمان تبلیغات اسلامی، فرمانده سابق سپاه پاسداران "محسن رضائی"، تعداد شرکت کنندگان در مراسم دانشجویان دفتر تحکیم وحدت را بین ۳ تا ۵ هزار نفر تخمین زده اند، که عمدتاً دانشجویان بودند. تعداد شرکت کنندگان در مراسم وابسته به تبلیغات اسلامی بیشتر از تعداد شرکت کنندگان در مراسم دفتر تحکیم وحدت گزارش شده است، که عمدتاً دانش آموزان مدارس بودند، که برای شرکت در این مراسم تعطیل شده بودند.

سازمان تبلیغات اسلامی، تحت هدایت آیت الله جنتی است و مراسمی که این سازمان برپا کرد، زیر نفوذ شورائی نگهبان و روحانیت مبارز تهران بود. دفتر تحکیم وحدت دانشجویی، تحت هدایت مهندس اصغرزاده و مهندس محسن میردامادی عمل می کند، که متحد مجمع روحانیون مبارز، مجاهدین انقلاب اسلامی و حامی دولت خاتمی است.

نگرش دولت محمد خاتمی نسبت به مناسبات با امریکا و ضرورت تنش زدائی، زیر پوشش "گفتگوی فرهنگ ها"، که در مصاحبه وی با شبکه

امریکائی ها علیه دولت موقت توطئه می کردند. آقای کروی هم بعداً این را تأیید کردند. من هم در وقت مناسب دلائل خود را توضیح خواهم داد.

مهندس عبدی: اینکه اشغال لانه جاسوسی را تندروی، هتک حرمت و مانع تحقق جامعه مدنی می نامند، درست نیست. هر عملی را در چارچوب خودش باید تحلیل کرد. در آن زمان در جامعه ما خشونت بسیار زیاد بود. اشغال لانه جاسوسی بعنوان کانونی که این خشونت ها را ترویج و حتی هدایت می کرد، نقش مثبتی داشت و آنها را کاهش داد. البته این را باید قبول داشت که هر عمل اجتماعی درعین مفید بودن ممکن است عوارض سوئی هم داشته باشد که نافی مفید بودن آن نیست.

دکتر یزدی: من اعتقاد دارم که باید دو موضوع تصرف لانه و انتشار علیه افراد را از یکدیگر تفکیک کرد. تصرف لانه ربطی به مجوز شرعی تجاوز به حقوق افرادی مانند بازرگان را با انتخاب و انتشار مغرضانه اسناد لانه نداشت. خود من، به عنوان وزیر امور خارجه وقت نامه ای به آقای موسوی خویینی نوشته و خواهش کردم تمام اسناد در مورد ابراهیم یزدی را منتشر کنند و آنها را بصورت انتخابی منتشر نکنند. تمام مذاکرات اساسی دولت موقت زیر نظر شورای نگهبان بود. اما تمام اسناد منتشر نشد به دو دلیل:

اول- من تقویم تمام دیدارهایم را دارم و نمی توان بریده بریده منتشر کرد. دوم- آقای تمیل، کارمند سیاسی سفارت در خاطرات خود نوشته که رابطه نیروهای انقلاب با امریکائی ها آقای موسوی اردبیلی و مهندس سبحانی بوده اند و آقای بهشتی نیز خودش با سولیوان مذاکره داشته است. در مورد امیرانتظام هم این را بگویم، که آقای میرلوحی که آن زمان دادستان انقلاب بود، چند سال پیش نزد آقای بازرگان آمد و گفت که من از شدت ناراحتی بیمار شدم. وارد یک بازی شدم و احساس گناه می کنم. سعی می کنم امیرانتظام را بیرون بیاورم.

نکته دیگر اینکه، سازمان جاسوسی امریکا (سیا) زیر نظر شورای امنیت ملی امریکا نیست و دوستان ما به جای مراجعه و اشغال سفارت باید سراغ هیات مستشاری نظامی امریکا در ایران می رفتند. سؤال این است که اسناد مربوط به این هیات کجاست؟ بگذارید من فقط به یک نکته ای اشاره کنم: هنگامی که امریکائی ها به طبعس حمله کردند و شکست خوردند و هواپیمای ایران، هلی کوپتر روشن امریکائی ها را زد، سؤال شد که چرا زدید؟ هیاتی مامور رسیدگی شد. مرحوم چمران وزیر دفاع بود. به ایشان گفتم سراغ کامیوترهای این هیات در اداره خلیج فارس بروید. متعاقب آن یک متخصص کامیوتر ایرانی تحصیل کرده در امریکا با سرهنگ دیباجی رفتند و بخشی از آنها را در آوردند. من فقط آنها را دیدم. هشتصد صفحه چاپ گرفتند. یک صفحه را مرحوم چمران به من نشان داد. سه گزینه برای مقابله با انقلاب ایران تهیه کرده بودند. گزینه اول زدن افراد بود که در راس آنها امام خمینی و نفر دوم ابراهیم یزدی بود. بعداً این اسناد و اسناد دفتر ویژه شاه ناپدید شد. مهندس عبدی: آنقدر که می دانم پایگاه هیات مستشاری امریکا در سفارت بود و برخی اسناد را به امریکا فرستاده بودند و برخی نیز در جریان اشغال از بین رفته بود. در این ارتباط ها هیچ سندی بیرون نیامده است، که مشخص کند مذاکرات آنها چه بوده است. ما هر چه را پیدا کردیم منتشر کردیم. سندهای مذاکرات مرحوم بهشتی را ندیدیم. ضمناً موارد خاص مربوط به امیر انتظام، بنی صدر و شریعتمداری را که مساله دار بودند، مورد توجه قرار دادیم.

در مورد انتشار دستچین شده اسناد هم یک مورد را مثال بزنید. چرا علیه شما نشد، اما علیه امیرانتظام شد. ما علیه شما و مهندس بازرگان این کار را نکردیم. امیر انتظام کد و وابستگی به "سیا" داشت. ممکن است با میزان محکومیت امیرانتظام موافق نباشم. درعین حال فضای وقت طوری بود که از هر حرفی برداشت ویژه می شد.

دکتر یزدی: من یاد می آید، روزی شیخ محمد یزدی (رئیس کنونی قوه قضائیه) من و بازرگان را خواست و گفت که ما می خواهیم امیرانتظام را از زندان بیرون بیاوریم، اما او نمی آید. می گویم دخترش درخواست عفو کند، قبول نمی کند و می گوید اگر او چیزی بنویسد، دختر من نیست. شیخ یزدی به آقای بازرگان گفت که شما چیزی بنویس. ایشان گفت من چرا درخواست کنم. من پیشنهاد دادم که وی را به بیمارستان بفرستند، تا با او در آنجا حرف بزنیم. در این حالت او را به تخت زنجیر کردند، که عکس آن در دنیا پخش شد.

مهندس عبدی: ظلمی که به آقای امیر انتظام شده جای خودش، ولی شما هم دوستان را که کد "سیا" داشتند در دولت موقت جای دادید. شما که آدم زرنگی هستید چطور این را نفهمیدید که ایشان کد سیا دارد؟

دکتر یزدی: من اطلاعی از موضوع جاسوسی ایشان ندارم. ایشان فقط در دوره کوتاهی در سال ۴۰ عضو نهضت آزادی بوده است و همان موقع این نکته را اعلام کردیم. در ضمن، نفوذی همه جا بوده و هست. در حزب جمهوری اسلامی هم نفوذی بود. کلاهی نزد آقای بهشتی و کشمیری پیش آقای رجائی جا خوش کرده بودند. من و آقای بازرگان هم علم غیب نداشتیم.

شرایط خاص جنگی و در دهه دوم به دلیل عدم اهتمام مجریان برنامه توسعه اقتصادی مغفول ماند. در مقطع کنونی این اصل باید با جدیت تمام انجام گیرد.

بسیج دانشگاهی - تعدد مراکز تصمیم گیری پیرامون آموزش عالی، طی سال‌های گذشته و حضور مدیریت غیر کارآمد در مقطعی از دوران سازندگی (دوران اجرای برنامه تعدیل اقتصادی) عملاً سیاستگذاری و تصمیم سازی برای این نهاد مهم را با مشکل مواجه ساخت. امروز که دوران اصلاحات فرهنگی-سیاسی است و مدیریت آموزش عالی با استفاده از تجارب گذشته به سمت سیاستگذاری کلان حرکت می‌کند با مانع تراشی جریان "راست" روبروست. مغشوش کردن اذهان متولیان امر و مصروف ساختن آنان به امور جزئی و کم اهمیت و نیز بزرگ نمایی مشکلات معمول دانشگاه‌ها، قطعاً جز بیهوده غیر کارآمد کردن و متوقف ساختن اصلاحات مسود نظر مردم صورت نمی‌پذیرد... مخالفت ما با توسعه تشکیل بسیج دانشجویی در دانشگاه نیز از همین منظر است نه به علت حضور یک تفکر و جریان فکری، بلکه به سبب بسط حاکمیت نظامیان و روحیه نظامیگری در کانون علم آموزی است. ما ضمن احترام به بسیج و تفکر بسیجی که در واقع بایستی همان تفکر عدالت جو و آزادخواه باشد، حضور پررنگ این نهاد غیر دانشجویی خصوصاً در عرصه تصمیم گیری‌های فرهنگی و رفتارهای انضباطی را به ضرر فضای تعامل اندیشه در دانشگاه دانسته و نگرانی خود را از این بابت اعلام می‌داریم. ما معتقدیم که یک جریان خاص سیاسی، بنا به علل مختلف و عدم پذیرش در جامعه دانشگاهی، سعی در سوء استفاده از نهاد ارزشمندی چون بسیج در دانشگاه را دارد. بر نمایندگان مجلس فرض است که نسبت به عواقب گسترش یک مجموعه نظامی در دانشگاه و تاثیر آن به خوبی اندیشیده و بیش از این فضای علمی جامعه دانشگاهی را با ترویج روحیه نظامی گری آلوده نسازند.

انتخابات خبرگان جنبش دانشجویی تمام تلاش خود را در برگزاری رقابتی آزاد و در شان ملت ایران که زمینه ساز حضور گسترده مردم در عرصه تعیین سرنوشت باشد به کار گرفت، لیکن برخورد سلیقه‌ای شورای نگهبان در رد صلاحیت گسترده کاندیداهای انقلابی و روشن ضمیر، عملاً عرصه را برای فعالیت جدی بر ما و نیروهای انقلابی دیگر تنگ کرد و عدم مشارکت گسترده مردم در این انتخابات را به همراه داشت. ما مسئول این رویداد را عملکرد شورای نگهبان می‌دانیم و هشدار می‌دهیم که در صورت عدم اصلاح این قبیل رفتار و در نظر نگرفتن واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی ایران، نظام جمهوری اسلامی دچار بحران مشروعیت و دفع نیروهای توانمند در اداره کشور خواهد شد.

موضع گیری نشریات ارتجاع-بازار

بلافاصله پس از این مراسم و انتشار قطعنامه بالا در روزنامه سلام، دو روزنامه کیهان و رسالت حملات تبلیغاتی خود را به دفتر تحکیم وحدت تشدید کردند. این دو روزنامه و سپس روزنامه جمهوری اسلامی، این مواضع را سازشکارانه ارزیابی کردند و بدنبال آنها، روزنامه "قدس" بیانیه‌ای با امضای "قذافیان اسلام" را منتشر کرد، که در آن تهدید به ترور گروگان‌های سابق آمریکا، در صورت سفر به ایران شده بود!

از جمله موضع گیری‌های خواندنی، یکی هم اظهارات حبیب‌الله عسگراولادی، دبیرکل جمعیت مولفه اسلامی بود. او از آستانه انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم تا کنون، در بزنگاه‌های حساس، با روزنامه "رسالت" مصاحبه کرده و نقطه نظرات وی، اغلب در این روزنامه، بعنوان رهنمودهای اساسی برای رهبری جبهه آرتجاع-بازار انتشار می‌یابد. عسگراولادی نیز در مخالفت با مراسم دفتر تحکیم وحدت به مناسبات سالگرد اشغال سفارت آمریکا، گفت که در مواضع دفتر تحکیم وحدت سازش وجود دارد!

گروگ ضعیف و میش قوی!

حبیب‌الله عسگراولادی، درحالی دفتر تحکیم وحدت را متهم به سازش با آمریکا کرده است که خود، در آستانه انتخابات ریاست جمهوری و هنگامی که محمد جواد لاریجانی برای مذاکرات محرمانه و جلب حمایت انگلستان از ناطق نوری به این کشور سفر کرده بود، طی مصاحبه‌ای که در نشریه "شما" و سپس "رسالت" انتشار یافت، پیرامون ضرورت دیالگ با آمریکا گفته بود: «... نه جمهوری اسلامی دیگر آن میش اول انقلاب است و نه آمریکا آن گرگ!»

نظیر همین نظر را محمد جواد لاریجانی در مذاکراتش با "تیک‌بران" انگلیسی در لندن مطرح کرده و بر تمایل جناح خویش، پس از رسیدن ناطق

تولویزونی سی‌ان‌ان طرح شد، زمینه ساز سخنرانی مهندس اصغر زاده در مراسم اقبال اشغال سفارت آمریکا، توسط دانشجویان دفتر تحکیم وحدت بود و به همین دلیل از آتش زدن پرچم آمریکا، بعنوان سبیل ملی این کشور خودداری شد.

کارشکنی جناح بازنده انتخابات ریاست جمهوری و جبهه آرتجاع-بازار در کنار دولت محمد خاتمی، که اکنون در شعارهای بسی محتسوا و پرخاشگرانه نسبت به مناسبات با غرب و آمریکا بازتاب می‌یابد، خمیرمایه سخنرانی محسن رضانی و میدان داری انصار حزب الله در این مراسم برای آتش زدن پرچم آمریکا بود. نمونه شناخت و تبلیغات جبهه آرتجاع-بازار نسبت به آمریکا و شعارها و تحلیل‌های عوامفریبانه و بسی محتسوا این جبهه در ارتباط با آمریکا، که اغلب در مراسم رسمی و نماز جمعه‌ها طرح و در روزنامه‌های رسالت و کیهان بازتاب می‌یابد، آن تحلیلی است که آیت الله جنتی درباره آمریکا و جنگال "مونیکا لوبینسکی" یکی از کارکنان کاخ سفید راه افتاده بود ارائه داد. جنگالی که جمهوریخواهان برای انحراف افکار عمومی راه انداخته بودند و انتخابات اخیر کنگره آمریکا، شکست جمهوریخواهان و نظر سنجی‌هایی که پس از این انتخابات انتشار یافت نشان داد که انتقاد مردم آمریکا نسبت به دولت کلینتون، نه ماجراهای جنگالی جمهوریخواهان، بلکه عدم اجرای وعده‌های دوران انتخاباتی وی برای بیمه‌های درمانی ۳۵ میلیون آمریکائی است، که هیچ نوع امنیت پزشکی ندارند!

آیت الله جنتی، در خطبه‌های نماز خود، پیش از انتخابات مجلس خبرگان، آمریکا و دولت کلینتون را به این دلیل استکباری معرفی کرد که رئیس جمهورش انحراف اخلاقی و سکسی دارد!! این شیوه‌ایست که تمام روزنامه‌ها و نشریات وابسته به آرتجاع و بازار آن را دنبال می‌کنند. در هیچیک از نشریات وابسته به این جبهه، تحلیل و تفسیری برای شناخت دقیق امپریالیسم آمریکا صورت نمی‌گیرد، آنچه که طرح می‌شود، عمدتاً همین عوامفریبی‌هاست، چرا که اگر بخواهند به عمق این شناخت وارد شوند، آنوقت باید پاسخ بدهند که آیین چگونه مبارزه با استکباری است، که به چرخ پنجم برنامه‌های بانک جهانی و وابسته صندوق بین‌المللی پول تبدیل شده‌اید؟

مراسم دفتر تحکیم وحدت

"آبراهیم اصغرزاده"، سخنران مراسمی بود که دفتر تحکیم وحدت برگزار کرد. او در سخنرانی خود، که بلافاصله با واکنش‌های تند و عصبی نشریات جبهه آرتجاع-بازار روبرو شد، گفت:

«... سفارت آمریکا در تهران، در سال ۵۸ به محل همفکری مخالفان انقلاب مبدل شده بود. برخورد ما با گروگان‌ها، برخورد با ملت آمریکا نبود. ما به این دلیل گروگان‌ها را نگه داشتیم که آنان ماموریتی خلاف شئون دیپلماتیک را عهده دار شده بودند.»

در این مراسم قطعنامه‌ای نیز قرائت شد، که نوس آن به شرح زیر است:

«... گفتگو - ما به عنوان دانشجویان ایران اسلامی که دوران جوانی خود را در تقارن با بیستین سال روند انقلاب می‌بینیم، به عنوان فرزندان زمان خویش و وارث انباشت تجربه انقلابی پرنشیب و فراز، اینک معتقد به تعامل و گفتگوی فرهنگ‌ها، ادیان و تمدن‌ها در عرصه فرهنگ جهانی بوده و پیش فرض گفتگو را تلاش برای راهیابی به حقیقت و پرهیز از مطلق انگاری به جای حذف مخالف می‌دانیم.

فلسطین - ضمن محکوم کردن حرکت‌های سازشکارانه و رفتارهای توسعه طلبانه، معتقدیم تنها راه ایجاد ثبات و آرامش در منطقه مهم خاورمیانه، کوتاه شدن دست غاصبان از فلسطین و تشکیل دولت فراگیر با توجه به خواستگاه اجتماعی، مذهبی و قومی مردم ستمدیده فلسطین است.

افغانستان - این تراژدی نیز تکرار تراژدی غمبار برخورد دوگانه نسبت به حقوق بشر است. حرکت‌های ضد انسانی طالبان و رفتار متحجرانه آنان با مردم تحت ستم افغانستان و عدم برخورد قاطع شورای امنیت این دوگانگی را آشکارتر می‌سازد. افغانستان باید توسط یکم دولت فراگیر اداره شود و جوامع جهانی باید با حفظ احترام به تمامیت ارضی و استقلال کشور افغانستان، گروه طالبان و دولت‌های حامی آن را در جهت نیل به ثبات و امنیت در منطقه از طریق گفتگو و مذاکره تحت فشار قرار دهند.

شوراهای - اصل شوراهای، از جمله ضروریات جامعه مدنی و لازمه حضور موثر مردمی در اداره امور جامعه است که در دهه اول انقلاب به دلیل

در ادامه این وضع است، که روزنامه "سلام" در تاریخ ۱۲ آبان، یکی دیگر از طرح‌ها، تلفن‌ها و پیشنهادات مردم درباره یافتن راه حل انحلال مجلس و تجدید انتخابات را به صورت زیر و در ستون "آلو سلام" خود منتشر ساخت: «... ما نظامی که پارلمان بخشی از آن است را از دیگران به عسارت گرفته‌ایم، ولی سایر الزامات آن را فراموش کرده‌ایم. مجلسی که دائماً برای رئیس جمهور آن مساله می‌آفریند چگونه باید مشکلش حل شود؟ از طرفی رئیس جمهور نماینده مستقیم مردم است و عالی‌ترین مقام پس از رهبری و از طرفی نمایندگان مجلس هم نماینده مردم اند. دنیا برای تعارض بین این دو نهاد که هر دو مشروعیت مردمی دارند راه حل جسته است و آن انحلال مجلس در برخی از شرایط توسط رئیس جمهور و برگزاری انتخابات زودرس است. این که عزاداری نمی‌خواهد، تسلیم گفتن نمی‌خواهد، ثلثمای نیست که هیچ چیز آن را جبران نکند. هنگامی که در برابر شعار انحلال مجلس لرزه بر اندام مان می‌افتد و به هم تسلیم و دلداری می‌دهیم این نشان از توسعه نیافتگی است. همین است که شعاردهنده را توطئه‌گر محسوب می‌کنیم، که باید تحت تعقیب قرار گیرد و باید از وی اعتراف گرفت که چه کسی این شعار را به شما یاد داده است؟»

نوری به ریاست جمهوری برای دیالگ با امریکا تاکید کرده بود. او پیام ناطق نوری را برای انگلستان برده بود.

راه توده بارها درباره این نوع موضعگیری‌های به ظاهر امریکا ستیزانه جبهه "ارتجاع‌یابازار" نوشته است، که آنها طرفدار زدو بند پشت پرده با امریکا هستند و مذاکرات با امریکا را بعنوان یک برگ برنده در مناسبات خارجی برای خود می‌خواهند. این طیف کوچکترین اختلافی با سیستم اقتصادی حاکم بر امریکا و اساساً سرمایه داری جهانی ندارد و امریکا ستیزی و استیکبار ستیزی آنها مقوله‌ایست بکلی جدا از مقوله مبارزه با امپریالیسم. آنها ایران را تجارتخانه بزرگ منطقه می‌دانند و خود را بزرگترین تاجر منطقه و خواهان به رسمیت شناختن این سهم خویش توسط امریکا و گسترش مناسبات تجاری با آن هستند. اعلام رسمی ناطق نوری، در آستانه انتخابات ریاست جمهوری، برای پیوستن به پیمان تجارت بین المللی "گات" در صورت رسیدن به ریاست جمهوری، شاهدهی است که بصورت سند در مطبوعات آن دوره از فعالیت جناح مذکور ثبت شده است! همانگونه که اظهارات عسکروالادی پیرامون تبدیل ایران به تجارتخانه منطقه، رابطه میش قوی با گرگ ضعیف و ضرورت فروش نفت و وارد کردن نیازمندی‌های ایران در مطبوعات آستانه انتخابات مجلس دوره پنجم ثبت است!

بسج دانشگاهی، به تقلید از کاردها "مانو" در چین!

مجلس اسلامی، علیرغم همه مخالفت‌هایی که صورت گرفت، لایحه تشکیل بسج دانشگاهی را تصویب کرد. به موجب این لایحه، همه وابستگاه به گروه‌های فشار که در دانشگاه حضور دارند و افرادی که وابسته به کمیته اسداده امام و بنیادهایی نظیر ۱۵ خرداد، بنیاد شهید، سهمیه سپاه و بورسیه بنیاد مستضعفان هستند در یک شکل نیمه نظامی در دانشگاه‌ها جمع شده و در شورای سیاست‌گذاری دانشگاه نیز حضور خواهند یافت. آشکارا، این طرحی است برای مقابله با جنبش رو به تشدید دانشجویی در سراسر ایران. همانگونه که در مراسم سانگرد اشغال سفارت امریکا، از سوی سخنران دفتر تحکیم وحدت و در قطعنامه این دفتر عنوان شد، این طرح عملاً دانشگاه‌های ایران را به طرف مقابله و رویارویی‌های نظامی خواهد کشاند. جبهه "ارتجاع‌یابازار" قصد دارد بسج دانشگاهی را بعنوان پلیس ضد شورش داخلی در دانشگاه درآورده و عملاً دانشجویان را به جان هم بیاندازد!

کارپایه‌های این طرح، همان سخنان و نظراتی است که "رهبر" جمهوری اسلامی، در دوران اخیر و بعنوان راه‌های مقابله خود دانشجویان با دانشجویان مطرح شده است. این نوع طرح‌ها، کمی برداری از راه‌هایی است که در کشور چین، در دوران انقلاب فرهنگی به اجرا گذاشته شد و عمدتاً برخاسته از ذهن گرانی‌های "مانو" بود. بسیاری بر این عقیده‌اند، که علی‌خامنه‌ای، در دوران ریاست جمهوری خویش، در سفری که به چین کرد، بسیار شیفته این نوع طرح‌ها شده بود! طرح‌هایی که در چین با شکست‌های سنگین روبرو شد و ضرباتی جدی به فرهنگ و اقتصاد چین و انقلاب این کشور زد.

انحلال مجلس!

کارشکنی‌های مجلس در کار دولت، تصویب لوایح ارتجاعی توسط اکثریت ضعیف حاضر در این مجلس و نطق‌ها و سخنرانی‌های تمسخرآمیز برخی نمایندگان ارتجاع در مجلس اسلامی، تبدیل هیات رئیسه مجلس اسلامی به کانون توطئه‌های قانونی غلبه تحولات و خواست‌های مردم و آکسیون، زمزمه‌هایی که برای کارشکنی در انتخابات شوراها و نظارت استصوابی اکثریت ارتجاعی مجلس در این انتخابات جریان دارد، همگی بتدریج موجب طرح محتاطانه راه‌های انحلال مجلس و تجدید انتخابات شده است. زمزمه‌ای که در محافل، مراسم و سخنرانی‌های دانشجویی مطرح می‌شود و در تلفن‌های مردم به روزنامه‌ها نیز منعکس می‌شود. باقی ماندن ریاست مجلس در دست "ناطق نوری"، بعنوان بازنده بزرگ انتخابات ریاست جمهوری و ادامه جنگ و دندان نشان دادن وی به مردم از پشت تریبون مجلس، عملاً می‌رود تا شعار تجدید انتخابات و انحلال مجلس کنونی را در صورت یک انفجار سیاسی، در اشکال وسیعی، در جامعه مطرح سازد. هم اکنون نیز، به نوشته مطبوعات، برخی از نمایندگان مجلس که به مخالفان شناخته شده دولت در مجلس تبدیل شده‌اند، از سفر به مناطقی که از آنجا به مجلس راه یافته‌اند پرهیز دارند، زیرا اغلب در این مناطق با اعتراض مردم و حتی تهدید مردم روبرو هستند.

در اعتراض به کودتای ۲۸ مرداد، کلاپتوسیون و دیگر دخالت‌های امریکا در ایران

محمد خانی:

اشغال سفارت امریکا یک واکنش ملی بود!

محمد خاتمی در جمع دانش آموزان، به مناسبت سالروز اشغال سفارت امریکا گفت: «نباید این واقعه (تصرف سفارت امریکا) را از حوادث تاریخی جدا کنیم و بصورت مجرد مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم. این کار را باید در کنار کودتای امریکائی ۲۸ مرداد، در کنار قرار داده مصونیت مستشاران امریکائی (کاپیتولاسیون) در ایران و در کنار تبعید حضرت امام و سایر امور قرار داد و بررسی کرد.

تصرف سفارت امریکا در تهران در واقع یک نوع اعتراض به یک سلسله سیاست‌هایی بود که نتیجه آن تجاوز به حقوق و حاکمیت ملی مردم ایران، جلوگیری از استقرار پایه‌های استقلال کشور، جلوگیری از حق ملت برای اداره کشور خود بوده است.

تصرف سفارت امریکا در ایران، می‌توانست نقطه عطفی در سیاست‌های امریکا باشد. یعنی اگر سیاستمداران امریکائی از این حادثه و انقلاب اسلامی در ایران به خود می‌آمدند و یک بازنگری در سیاست‌های خود می‌کردند و سیاست‌های گذشته خود را مورد ارزیابی قرار می‌دادند و منصفانه و شجاعانه از مردم بزرگوار ایران و نیز از ملت امریکا عذرخواهی می‌کردند، فضای تازه‌ای برای زندگی جهانی پدید می‌آمد و امیدها برای استقرار یک صلح مبتنی بر عدالت در دنیای ما بیشتر می‌شد. ولی متأسفانه اینطور نشد. امریکا علاوه بر سخت‌گیری‌ها و ستم‌هایی که نسبت به ملت و کشور ما اعمال کرد با فعال کردن زرادخانه‌های تبلیغاتی وابسته خود کوشید، تا در افکار عمومی، انقلاب اسلامی ایران را یک حرکت مقابله‌آمیز با ملت امریکا معرفی کند. در حالیکه آنچه در ایران اتفاق می‌افتاد مبارزه با ملت امریکا نبود، بلکه مبارزه با سیاست‌هایی بود که توسط امریکا در ایران و در خاورمیانه اعمال می‌شد. اعتراض به سیاست‌هایی بود که بنام مردم امریکا، ولی برخلاف مصالحه واقعی مردم امریکا و اروپا اعمال می‌شد.»

برویم که در همین اثنا ماجرای اشغال لانه پیش آمد و با اشغال لانه تمام این مسائل تحت الشعاع قرار گرفت.

نقش سفارت امریکا

از یک سو استان های مرزی کشور دستخوش حرکت های جدایی طلبانه شدند و از سوی دیگر در سایر استان ها گروه های ریز و درشت ضد انقلاب دست به آشوب و فتنه زدند. اعتصاب و تحصن و درگیری و اغتشاش در ادارات و کارخانه ها و دیگر جاها امری عادی و روزانه شده بود. شواهد و قرائن در دست داشتیم که این وضع طبیعی نیست و این احساس در بین دانشجویان وجود داشت که این کارها که صورت می گیرد نباید ناهمآهنگ و خود به خودی باشد. به نظر می رسید که این کارها باید از جانی هدایت شود و این تصور به طور جدی در بین دوستان وجود داشت که این کارها به نحوی مستقیم و غیر مستقیم بوسیله امریکا هدایت می شود. به این دلیل بود که بحث اشغال سفارت امریکا پیش آمد، به عنوان مرکزی که اگر اشغال شود کل توطئه ها از بین خواهد رفت و همینطور هم شد.

از ابتدا و قبل از اقدام، در صدد بودیم که در صورت امکان، نظر امام را دریابیم. راهی که به ذهنمان رسید این بود که مشورتی با آقای موسوی خوینی داشته باشیم و اینطور هم بود که قبل از اشغال لانه به جز دانشجویان تنها کسی که از قضیه مطلع بود آقای موسوی خوینی بود. با ایشان مفصلاً مشورت کردیم و تحلیل خودمان را گفتیم که مرکز توطئه علیه انقلاب را سفارت امریکا می بینیم و تصمیم به چنین کاری گرفته ایم و می خواهیم نظر امام را هم بدانیم. تحلیل ما را ایشان قبول داشتند، اما در این مورد که نظر امام را جویا شوند، موافق نبودند. ایشان می گفتند ما از مجموعه نظرات امام اینطور درک می کنیم که امام مخالفتی قاعداً نباید داشته باشند، اما اگر از ایشان سؤال شود احتمالاً بدلیل محظوراتی نتوانند اعلام موافقت کنند و احتیاج به سؤال نیست. دو سه روز قبل از ۱۳ آبان به مناسبت کشتار دانش آموزان در حکومت نظامی سال قبل، امام پیامی دادند که در آن پیام به پذیرفتن شاه به وسیله امریکائی ها اعتراض کردند و چنین جمله ای گفتند که (نقل به مضمون) بر دانشجویان و دانش آموزان و طلاب علوم دینی است که حملات خود را علیه امریکا گسترش دهند و خواهان استرداد شاه مخلوع بشوند. ما ابتدا تصورمان این بود که موضوع به امام گفته شده و امام اینطور نظرشان را بیان کرده اند، ولی بعداً که تحقیق کردیم مشخص شد که اینطور نبوده است. بهرحال این پیام ما را مطمئن تر کرد که اگر اینکار را بکنیم در تعارض با دیدگاه ها و خواسته های امام نیست و وقتی هم که اقدام شد حضرت امام حمایت کردند.

ممکن است بعضی ها که صرفاً از دید اقتصادی با مسائل برخورد کنند و بگویند به این دلائل ما مشکلات اقتصادی پیدا کردیم. بهرحال وقتی باید انقلاب را حفظ می کردیم باید تبعات آن را هم می پذیرتیم. ما اگر حاضر بودیم از انقلاب خودمان بگذریم شاید می توانستیم روابط اقتصادی خوبی هم با امریکا داشته باشیم. البته این را عرض کنم که بعضی تصور می کنند، اگر ما روابط سیاسی با امریکا داشته باشیم عمده مشکلات اقتصادی، حل خواهد شد. من این تحلیل را قبول ندارم.

ضرورت های جدید

من فکر می کنم هر مسئله ای باید در ظرف زمانی و مکانی خودش مورد تحلیل قرار گیرد. شرایط جامعه الان با شرایط اوایل پیروزی انقلاب قابل مقایسه نیست. در دوران انقلاب خیلی کارها صورت می گیرد که در شرایط غیر آن اصلاً منطقی نیست. هم از نظر داخلی و هم از نظر بین المللی. شما ببینید ما در ماجرای لانه حدود ۶۰ نفر از امریکائی ها را گروگان گرفتیم برای مدت ۴۴۴ روز و امریکا هم هیچ کار مهمی نتوانست بکند. حتی تا حدود شش ماه اروپائی ها که متحد امریکا هستند تقاضای امریکا برای تحریم ایران را عملی نکردند. اما روشن بنظر می آید که امروز اگر حتی ۵ نفر هم در یک کشور گروگان گرفته شوند امریکا فردایش اقدام می کند. ما الان ۲۰ سال از انقلابمان گذشته است و نظام یک نظام تثبیت شده است و کارها در مجرای خودش انجام می شود و کسی اصلاً به ذهنش نمی آید که امروز سفارتی را اشغال کند، بدلیل اینکه شرایط با آن زمان فرق کرده است. این موردی هم که امریکا روابطش را با ما قطع کرد در حقیقت یک برخورد انفعالی از طرف کارتر بود، که در قبال گروگانگیری انجام داد. و به عنوان پاسخی که می خواست به مردم خودش بدهد آن را انجام داد. وگرنه بعد از آن در زمان ریگان و بوش و پس از آن کشور دنبال برقراری رابطه بوده و هستند. یک موقع از ابتدا اگر رابطه ما با امریکا قطع نمی شد این رابطه ممکن بود نوسان پیدا کند و کم و زیاد شود مثل رابطه ما با انگلیس. ما در

مصاحبه میردامادی، یکی از رهبران دانشجویان خط امام، با نشریه "عصرما"

انگیزه های تصرف سفارت امریکا!

محسن میردامادی، از اعضای رهبری دانشجویان پیرو خط امام، در آستانه سالگرد تصرف سفارت امریکا در سال ۵۸، مصاحبه ای با نشریه "عصرما"، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی انجام داد. این مصاحبه همراه با عکسی از وی، در زمان تصرف سفارت و برپائی مصاحبه های مطبوعاتی رهبران و سخنگویان دانشجویان خط امام، در شماره ۱۳ آبان نشریه "عصرما" انتشار یافته است. در این مصاحبه، اشارات مهمی به زمینه های تصرف سفارت امریکا، جلسات پیش و پس از این رویداد، نقش آیت الله خمینی و حجت الاسلام خوینی ها در این ارتباط، دیدگاه های کنونی امثال میردامادی، در زمینه مناسبات با امریکا و... می شود. میردامادی اکنون از رهبران دفتر تحکیم وحدت دانشجویی است و جناح ارتجاع بازار امثال او را متهم به تمایل به مناسبات با امریکا کرده و خود را پرچمدار مبارزه با امریکا معرفی می کند. این در حالی است، که تمامی وابستگان مولفه و اکثر روحانیون صاحب مقام امروز جمهوری اسلامی در شورای نگهبان و روحانیت مبارز تهران، در آن زمان، از جمله مخالفان تصرف سفارت امریکا بودند! از جمله دیگر رهبران وقت دانشجویان پیرو خط امام، مهندس ابراهیم افشارزاده است، که دو دوره نماینده مجلس اسلامی بود، اما در مجلس چهارم کنار گذاشته شد و برای مجلس پنجم نیز صلاحیتش از سوی شورای نگهبان رد شد. عضو دیگر رهبری وقت دانشجویان خط امام مهندس "بی طرف" بود، که اکنون وزیر معادن در کابینه محمد خاتمی است. خلاصه ای از مصاحبه میردامادی را در زیر می خوانید.

زمینه های تصرف

میردامادی: ... دانشجویان در صدد برآمدند که یک جریان متشکل دانشجویی ایجاد کنند و به نحوی خود را با امام مرتبط کنند و از امام رهنمود بگیرند. این مسئله منجر به انتخاب نمایندگانی از طرف انجمن های اسلامی دانشجویان سراسر کشور شد، که بنده هم یکی از آنها بودم و جمعی مشخص شد برای طرح مسئله با حضرت امام. دوبار در این رابطه خدمت امام رسیدیم و از ایشان خواستیم که جمعی را تعیین بکنند، بعنوان حلقه واسط بین دانشگاه ها و خودشان. جلسات ما بطور فشرده بود. ما به این نتیجه رسیدیم بودیم که در تابستان حتماً باید فکری کرد و برنامه ای ریخت برای سال جدید تحصیلی، تا دانشگاه ها عرصه فعالیت های گروهک ها نشود.

پی گیری های بعدی منجر به این شد که شورای مرکب از هفت نفر نمایندگان دانشجویان که از کل دانشگاه های کشور انتخاب شده بودند و بنده هم توفیق حضور داشتم و پنج نفر از شخصیت های مملکتی که عبارت بودند از مقام رهبری فعلی و آقایان موسوی خوینی، دکتر حبیبی، محمد مجتهد شبستری و بنی صدر. این مجموعه قرار بود روی دانشگاه کار کنند و گزارشی خدمات امام بدهند.

در واقع تشکل دانشجویی که در این رابطه شکل گرفت و ما هفت نفر آن را نمایندگی می کردیم، نام "دفتر تحکیم وحدت" را بعنوان یک نام موقت برای خود برگزید، که ظاهراً پس از نزدیک به دو دهه هنوز این دوره موقت تمام نشده است. آن جلساتی هم که آن جمع دانشجویی با ۵ نفر مذکور یعنی جمع ۱۲ نفره داشتند جلسات خیلی پربار و با ارزشی بود که عمدتاً در دانشگاه پلی تکنیک تشکیل می شد. یک جلسه آن هم در مجلس خبرگان تشکیل شد که مرحوم حاج احمد آقا هم در آن جلسه حضور داشتند و تقریباً اینجا رسیده بودیم که ما اساسنامه ای بنویسیم و بعد از تکمیل اساسنامه خدمت حضرت امام

پیش به سوی انتخابات شوراها!

انتخابات شوراها، در محاصره انواع توطئه ها، کارشکنی ها و انواع حوادث خونی و جنایتکارانه، که پیوسته از سوی ستاد توطئه علیه جنبش عمومی مردم ایران سازمان داده می شود، قرار است برگزار شود!

بازندگان انتخابات ریاست جمهوری که هیچ آمیدی به پیروزی در هیچ انتخاباتی ندارند و اقتضای انتخابات اخسیر مجلس خبرگان روی دستشان مانده است، پس از شکست همه کوشش هائی که برای جلوگیری از برگزاری انتخابات شوراها کردند، اینک و به ظاهر تن به برگزاری آن داده اند.

در انتخابات شوراها، که پس از گذشت ۲۰ سال از تصویب قانون اساسی جمهوری قرار است برگزار شود، از میان ۸۰۰ هزار داوطلب نمایندگی شوراها ۲ هزار نفر باید به نمایندگی انتخاب شوند.

نظارت انتخابات شوراها، مطابق قانون برعهده مجلس اسلامی است و جبهه ارتجاع بازار با انواع ترفندها هیاتی را برای نظارت بر این انتخابات از درون مجلس اسلامی برگزیده و تحمیل کرده است، که در اکثریت مطلق خود وابسته به این جبهه است. ریاست کمیسیون نظارت بر انتخابات شوراها را به حجت الاسلام محمدی ساوجی واگذار کرده اند، که از یگانه مخالفان علنی وزیر کشور کنونی، هنگام رای اعتماد به وی بود! محمدی ساوجی، همان روحانی است که در زمان حیات آیت الله خمینی، وقتی وی به مجلس توصیه کرد که به کابینه میرحسین موسوی رای اعتماد بدهند، او در صحن مجلس گفت: بگوئید ۲۸۰ پوزه بند بفرستند! محمدی ساوجی، که کمیسیون احزاب مجلس را در اختیار دارد، در جریان رای اعتماد به کابینه محمد خاتمی و در پایان این رای گیری با صدای بلند سوره الرحمن را خواند!

بدین ترتیب، ارتجاع حاکم بر مجلس اسلامی، کمیسیون نظارت بر انتخابات شوراها را به یکی از مخالفان علنی و بی امان برنامه توسعه سیاسی و گشایش فضای سیاسی کشور واگذار کرده است!

علیرغم همه این تهیدات و بسیج نیرو و امکاناتی که بازندگان و طردشدگان انتخابات ریاست جمهوری بدان دست زده اند، اگر آنها موفق به بردن کشور به سمت حالت فوق العاده و لغو انتخابات نشوند و این انتخابات برگزار شود، خود یک گام اساسی به پیش است. مهمترین دستاورد چنین انتخاباتی، در درجه نخست تشدید جو سیاسی در کشور و در درجه دوم افشای چهره های وابسته به ارتجاع و بسیج مردم برای مقاومت در برابر آنست. حتی اگر همین دو دستاورد، یگانه دست آوردهای انتخابات شوراها باشد، با تمام نیرو باید در جهت برگزاری آن کوشید، در حالیکه بر اساس همه شواهد و قرائن، این انتخابات می تواند دستاوردهائی فراتر از این نیز داشته باشد. اگر توجه شود که ارتجاع مذهبی، روی آراء روستاها و شهرهای کوچک ایران، در هر انتخاباتی برای خویش حساب ویژه دارد و در انتخابات اخیر مجلس خبرگان نیز در این عرصه موفقیت هائی داشته است، آنوقت اهمیت گسترش آگاهی ها در روستاها و شهرهای کوچک و ورود همه جانبه مردم به عرصه انتخابات و سیاست بیشتر درک می شود.

بی شک، علاوه بر کارشکنی ها و توطئه های ارتجاع و غارتگران بازاری علیه این انتخابات، ضعف دیگر این انتخابات، همانا عدم حضور احزاب سیاسی در صحنه است. شاید دعوت اخیر وزیر کشور از احزاب سیاسی برای فعالیت و دعوت عام از آنها برای شرکت در جلسات این وزارتخانه، جهت رایزنی پیرامون اوضاع سیاسی-اقتصادی کشور مقدمه ای برای جبران این ضعف باشد. وضعی که هر اندازه با آن مقابله شود، آتش سنگین کنونی بازندگان انتخابات ریاست جمهوری و مخالف دولت خاتمی، بر دولت وی پراکنده شدن و جبهه های مختلف در برابر مخالفان گشوده می شود.

بنابراین، بی اعتناء به امکانات مخالفان تحولات در ایران برای کارشکنی در کار برگزاری انتخابات شوراها، امکان و یا عدم امکان برگزاری این انتخابات در پایان کار، و یا میزان موفقیت جبهه ضد ارتجاع در این انتخابات، در این مرحله همه امکانات را برای بسیج و کشاندن مردم به صحنه باید به خدمت گرفت!

این بیست سال پس از انقلاب اظهار داشته ایم که بدون نیاز به امریکا کشور خود را اداره خواهیم کرد و با فراز و نشیب ها و مشکلاتی که داشته تاکنون اینکار را کرده ایم و به نظر بنده دوران مشکل آن را پشت سر گذاشته ایم. امریکا نیز هنوز در سطح بین المللی از موضعی برابر با ما برخوردار نمی کند. در این شرایط اگر ما تصمیم به برقراری رابطه بگیریم معنای بین المللی آن اینست که ما بدون امریکا مشکل داریم و بعد از ۲۰ سال به این نتیجه رسیده ایم که باید با امریکا رابطه داشته باشیم. چنین رابطه ای به سود ما نخواهد بود.

آن برقراری رابطه سیاسی که امریکا تعقیب می کند هدف نهائی او نیست، بلکه تنها گام اول در یک مسیر است. وقتی این قدم برداشته شد، قدم های بعدی مطرح خواهد شد تا به اهداف خودش در ایران برسد و ما هم قدم به قدم باید عقب نشینی بکنیم. ضمن اینکه در هر مرحله فشارهای خودش را می تواند بر ایران داشته باشد. اگر الان فشاری می تواند وارد کند در هر یک از مراحل بعدی نیز که ما مقاومت کنیم همان فشار می تواند اعمال گردد.

دولت خاتمی

اما در مورد سیاست های یکسال اخیر دولت آقای خاتمی، به نظر من کاری که آقای خاتمی در رابطه با امریکا انجام داده اند این بوده که با یکسری حرکت های ابتکاری، قدرت ابتکار را از دست امریکائی ها گرفته اند و در صحنه بین المللی در بحث رابطه بین ایران و امریکا اکنون ابتکار عمل در دست ایران است. شما اگر مروری بر روابط ایران و امریکا از اول انقلاب بکنید ما یک مدت کوتاهی در دوران کارتر که گروگان ها در دست ما بودند ابتکار عمل را در دست داشتیم و آنها منفعول بودند. بعد از دوره ریگان به تدریج مسایل تغییر کرد و امریکائی ها با فشارهائی که می آوردند، سعی می کردند سیاست های ما را جهت بدهند و در حقیقت ما با فشارهای آنها عکس العمل نشان می دادیم. در یک دوران کوتاه، در دوران جنگ موتمنی که ما دست برتر را داشتیم، زمانی که رزمندگان ما شبه جزیره "قار" را تصرف کرده بودند که نقطه اوج در جنگ بود، در یک دوران کوتاه مجدداً اینحالت تغییر کرد که منجر شد به آمدن مک فارلین به ایران و امریکائی ها تلاش کردند از یک موضع انفعالی به ما نزدیک شوند. این تقریباً زمانی بود که در کشورهای غربی پذیرفته شده بود که برنده نهائی جنگ ایران است و باید قبل از اتمام جنگ به برنده نزدیک شد. شما اگر دقت کنید در آن دوره که در سال ۱۳۶۵ و اوایل ۱۳۶۶ بود امریکا و انگلیس و فرانسه هر سه در تلاش بودند با ایران رابطه نزدیکتر برقرار کنند. بعد از آن مجدداً وضعیت برگشت به حالت قبلی و در دوران بعد از جنگ فشارهای امریکا کاملاً وجود داشت و ما عمده عکس العملی کار می کردیم.

کاری که آقای خاتمی کردند، یعنی در حقیقت پدیده دوم خرداد این کار را کرد، من نمی خواهم بگویم فقط آقای خاتمی اینکار را کردند. اتفاقی که در دوم خرداد افتاد و طبعاً چهره برجسته پدیده دوم خرداد آقای خاتمی بودند، موقعیت جهانی ما را تغییر داد و ابتکارهای شخصی آقای خاتمی مثل مصاحبه با سی. ان. ان، یا شعار گفتگوی تمدن ها را مطرح کرده اند و کلیتاً با تعبیر دیگر همین مطلب را دوبار در صحبت هایش گفته است. او از گفتگوی غرب با اسلام گفته است. چرا قبل از این را نمی گفت؟ یا در رابطه با امریکا و متحدینش اگر دقت کنید اروپائی ها که قبلاً ممکن بود به راحتی در اعمال سیاست های فشار علیه ایران با امریکا هماهنگ شوند در حال حاضر کاملاً متفاوت عمل می کنند. حتی انگلیس که نزدیکترین متحد امریکائی ها در اروپاست به سرعت دنبال اینست که سطح رابطه خود را با ایران ارتقا بدهد. یعنی امریکا قدرت ابتکار عمل گذشته را ندارد و در این یکسال منفعلاً عمل کرده است و این نشاندهنده قوت ماست.

در حقیقت سیاست تنش زدائی که آقای خاتمی شروع کرده اند تا حد زیادی امریکا را در اعمال فشار علیه ما خلع سلاح کرده است تا نتواند فشارها را مثل گذشته اعمال کند. این به معنی برقراری روابط سیاسی نیست و اگر کسانی این را به معنی رابطه برقرار کردن با امریکا می گیرند، ساده نگری می کنند. ما می توانیم با امریکا خصومت ایجاد نکنیم و تنش زدائی بکنیم، ولی هدفمان برقراری رابطه سیاسی با امریکا هم نباشد. این ممکن است کم کم منجر به یک رابطه اقتصادی هم بشود، مثل زمانی که بعد از جنگ روابط اقتصادی و نفتی وجود داشت و اگر زیاده روی نشود مشکلات سیاسی هم ایجاد نمی کنند. به نظر من، ما الان در ارتباط با امریکا در صحنه بین المللی به دلیل مجموعه سیاست های آقای خاتمی شاید بهترین موقعیت را در طی یکی دو دهه گذشته داریم و می توانیم با ابتکار در صحنه بین المللی حاضر شویم.

سپانلو می نویسد: «شعر خوندار عارف در آفاق حریت ایران طنین می اندازد. این تحول و به موازات آن، ترانه ای از خون جوانان وطن لاله دمیده... در سنگهای پیکار، در گورستان شهدا، در مراسم یاد بسید، در جشن های بزرگداشت و شکرگزاری در آسمان های این مرز و بوم افغان می شود... فقط یک دو سال کافی بود تا شاعر جوان بر قلب ها حکومت کند: اینک او سخنگوی آرزوهای ملی است، بزرگ دارنده مردم سرزمین خود و عاشق شوریده و سرشناس وطن خویش است» (ص ۳۹) و براین راه تا پایان عمر می رود.

در همه حوادث سترگ تاریخی که از مشروطیت تا استقرار دیکتاتوری می گذرد، عارف همراه سه شاعر ملی دیگر، اگر هر کس به راه خویش می رود، گویند چنانکه سال ها بعد «سیاوش کسرانی» رفت، «به راه توده می رود».

در مهاجرت به عثمانی، با سید حسن مدرس و عشقی آشنا می شود و رنگ وطن خواهی اش به رنگ خون در می آید:

«جامه ای که نشود غرق به خون بهر وطن

بدر آن جامه که تنک تن و کم از کفن است»

در آغاز بکار آمدن رضاخان، عارف نیز مانند عشقی ابتدا فریب شعارهای او را خورد، اما اندکی بعد که پشت پرده را در می یابد، به راه خود بر می گردد و هرگز تسلیم دیکتاتوری نمی شود. در چنین اوضاعی است که بی تاب از شنیدن فریاد آزادیخواهی کلنل پسیان خود را سراسیمه به او می رساند و این بار شعرش سلاح مبارزان خراسان می شود. اما ارتجاع سربریده قهرمان آزادی را کنار درخت یبلی به تاریخ خونین ایران می سپارد. عارف این شعر را می سراپد که در روز تشییع جنازه کلنل بر زبان ها جاری می شود:

«این سر که نشان سرپرستی است / و امروز رها ز قید هستی است»

«با دیده بهترش ببینید / این عاقبت وطن پرستی است»

از این پس زندگی عارف در اندوه تلخ قتل آزادی و قهرمان آزادی، به درگیری می گذرد، تا اتفاقی در دهی از دهات همدان همراه با سگی، ظرف غذایی و زن روستائی پیری که مراقبت او را بر عهده داشت، تنها می ماند.

۱۵ سال بدینسان می گذرد، دیکتاتور قلم ها را شکسته، دهان فرخی را دوخته، عشقی را به تیر استبداد به خاک کشیده، بهار را با هزار ترفند به گوشه ای رانده و عارف شکسته و بسته در گنج انزوا تا لحظه آخر به دیکتاتور «نه» می گوید تا لحظه آخر می رسد، که سپانلو آن را چنین تصویر می کند:

«... تماشاکران را گروه خاموش و بی حرف اشباح تشکیل می دهند: زنجیر به گردن ها، آویختگان، تیرباران شدگان، مجاهدانی که پس از انهدام مشروطیت خودکشی کرده اند. خود باختگان و جان باختگان، دوستانی که به بیماری های مرگبار مرده اند. ستارخان با پای افلیج جلوی مجلس شورا، حیدرخان با تن مشبک از گلوله در جنگل، خیابانی درهم شکسته در زیر زمین، کلنل پسیان با سر بدیده جلوی درخت پید...» (ص ۱۰۵) و دهانش زمزمه کنان این ترانه ملی، از تصنیف هفتم، در مایه دشتی:

«از خون جوانان وطن لاله دمیده / از ماتم سرو قدشان سرو خمیده

در سایه گل لبلب از این غصه خزیده / گل نیز چو من در غمشان جامع دریده»

و ... شاعر میهنی دق می کند!

من "فرخی دهن دوخته"!

«من، فرخی دهن دوخته، نماینده مجلس شورای ملی، مدیر روزنامه طوفان هستم. مرا برخلاف قانون توقیف نموده و به اینجا آورده اند...»

آین، نه شمس الواعظین و جلاتی پسر (سردبیر و مدیر مسئول روزنامه جامعه)، نه رحمان هاتقی (سردبیر روزنامه کیهان دوران انقلاب)، نه کریمپور شیرازی (مدیر سردبیر نشریه شورش) و نه «پیشه وری» (مدیر مسئول نشریه آژیر) است. این تاریخ خودگامی در ایران است که فریاد بر می آورد. آنکه دهن فرخی را دوخته اسلاف خودگامگان امروز ایران است. او رضاخان قلندر است، که بسیاری در جمهوری اسلامی، در انتظار پوشیدن شل او، لحظه شماری می کنند!

رضاخان نیز، در ابتدا شعارهای بسیاری برای حفظ هویت ملی و ستیز با بیگانگان می داد. همانگونه که امروز، امثال ناطق نوری و رحیم صفوی، فرمانده سپاه پاسداران وعده مبارزه با اسکتبار و دفاع از ارزش های اسلامی می دهند. نه تاریخ کهن، که تاریخ معاصر ایران نیز مملو از تلخ ترین تجربه های آزادیخواهی است. فرخی یکی از این قربانیان این تجربه، و یکی از بزرگان آنست!

«فرخی یزدی»، سر از پنجره سلول زندان رضاخانی بیرون آورده و با فریاد خود را به زندانیان معرفی می کند: «من، فرخی دهن دوخته ام!» دهانش را واقعا با نخ و سوزن دوختند!

کتاب «چهار شاعر آزادی»، که اکنون یکی از پرفروش ترین کتابهای تهران است، بعد از عارف و عشقی و بهار، به فرخی یزدی می رسد. شاعری که سروده هایش جزو فرهنگ مقاومت تاریخ معاصر ایران است:

در کف مردانگی شمشیر می باید گرفت

تکرار سرانجام انقلاب مشروطه، و کشیده شدن "شل" رضاخانی بر سر این انقلاب، سرائع می است که هم مردم از آن بیم دارند و هم ارتجاع! هم آیت الله مهدوی کنی از سرانجام خویش نگران است و هم آزادیخواهان. هرگز در طول تاریخ حیات جمهوری اسلامی و تاریخ حیات دویله یوی، تا این حد مردم کنجکاو تاریخ مشروطه، پیکر سرانجام نقش آفرینان آن، مشتاق هر مقاله و کتابی که در باره مشروطه نوشته و منتشر می شود، نبوده اند. صفحات بسیاری از مطبوعات دهنگی که اکنون در ایران انتشار می یابد، اگر کاملاً اختصاص به بررسی تاریخ مشروطه نداشته باشد، گریز به آن دارد. در میان نویسندگان و منتقدان، هم مکتب وجود دارد و هم مکتب!

آخرین کتابی که اخیراً در ایران انتشار یافته و با استقبال وسیع مردم روبرو شده، کتاب قطوری است که شاعر و محقق ایران "محمد علی سپانلو" فراهم آورده است. این کتاب به چهار شاعر بزرگ و آزادیخواه مشروطه اختصاص دارد.

انتشار کتاب هائی از این دست، گوشه ای از پیکار بی امانی را نشان می دهد، که در داخل کشور و در جهت آشنائی نسل جوان کشور با تاریخ معاصر ایران جریان دارد و ازج و اعتبار آن فاصله ای نجومی با نگاه و تکاپوهای مهاجرین سیاسی ایران نسبت به اوضاع ایران و در رابطه با آن دارد! نویسنده "معرفی کتاب" در یادداشت کولهای برای ما، ضمن ابراز علاقمندی به راه توده، می نویسد: دیشب کتاب را تمام کردم، تا صبح با فرخی و عارف پرپر زدم. همه در خانه خوابید، اما مرا خواب نمی برد. امکان تصانی ندارم...

چهار شاعر مشروطه و آزادی

عارف، بهار، عشقی و فرخی، چهار شاعر آزادی، چهار شاعر مشروطه که از سنگرهای انقلاب برآمدند و شعر خود را به سلاح نبرد مردم میل کردند و هنوز برنیامده از انقلاب، گرفتار دیکتاتوری شدند، بار دیگر در تاریخ روشن ایران، زندگی و شعر خود را در گوش مردم فریاد می کنند!

محمد علی سپانلو، کارنامه این چهار شاعر را در کتابی به نام «چهار شاعر آزادی» در ۵۵۰ صفحه توسط انتشارات "نگاه" به بازار فرستاده است. نویسنده در مقدمه آورده است: «چهار شاعری که در این جا بررسی می شوند، در منظره تاریخی شان برای مثل ما پیامی دارند که باید با دقت شنیده شود» (ص ۱۷) و در سراسر کتاب این پیام که بدقت و وسواس تمام از میان زندگی و آثار این شاعران استخراج شده، چیزی جز مقاومت در برابر دیکتاتوری نیست. سپانلو، که بخوبی نقش زمانه را بررسی می کند، شرایط تاریخی را می کاود، راه شاعران آزادی را می جوید و از تاثیر بی چون و چرای انقلاب اکتبر بر همه آنان - کم و بیش - پرده برمی دارد. هر جا نقش ملی شاعران آزادی را برجسته می کند و آن را با آزادیخواهی پیوند می زند.

با این امید که هر شماره به یکی از این شاعران بپردازیم، به دیدار "عارف قزوینی" می رویم. او که "شاعر ترانه های ملی" است و سپانلو بررسی زندگیش را با این شعر او آغاز می کند: «بیدار هر که گشت در ایران رود به باد» بیدار و زندگانی بیدارم آرزوست» و می نویسد که عارف به سال ۱۳۰۰ هجری (۱۲۵۸ شمسی) در قزوین به دنیا آمد. جوانی او را دورانی ستمگر می شناسند. اندکی قبل از امضای مشروطیت به تهران می آید و آنگاه که نهضت آزادیخواهی اوج می گیرد به آن می پیوندد و زندگی را سراسر بر سر آن عشق آزاد یخواهی می گذارد که با عشق وطن در آمیخته است. عارف این عشق را در شعر چنین می سراپد:

«مرا ز عشق وطن به این خوشست که گر

ز عشق هر که شود کشته زاده وطن است»

در نبرد یازده ماهه تبریز، عارف که اکنون با شعرها و صدای ملکوتی اش که در کنسرت ها مردم را به انقلاب فرا می خواند، به شاعر ملی تبدیل شده، سلاح شعر خود را در اختیار مبارزان می گذارد. شعرهای او که خود به آواز می خواند در سنگرهای پیکار با استبداد دست به دست می شود:

پیام دوشم از پیر می فروش آمد - بنوش باده که یک ملتی به هوش آمد
هزار پرده از ایران درید استبداد - هزار شکر که مشروطه پرده پوش آمد
ز خون پاک شهیدان راه آزادی - ببین که خون سیاوش چه سان به جوش آمد

۳۰۰۰ معروف شد. زندانیان های جمهوری اسلامی می گفتند: اینجا اوین است و زندانیان قدیمی که با در و دیوار زندان شهرتانی رضاشاهی، کمیته مشترک آشنائی داشتند و بوی زندانها و سلولها را می شناختند و با لمس دیوارها می دانستند در کدام زندانند، به زندانیان جوان و نوجوان، لبخند مرگ و تسخیر می زدند. زندانیان ریش بر چهره و کابل بدست نمی دانستند، اما آوازه خوانان قدیمی "آزادی" می دانستند در کنار این دیوارها گلوی کدام پرندگان آزادی با تیغ استبداد و دیکتاتوری آشنا شده! ... از اینجا بوی خون فرخی می آید... فرخی آخرین مرد از سلاله دلاوران مشروطیت، خون خود را یکسره با همه رزمندگان روزنامه نویس و شاعر پیوند زد... سپانلو ادامه می دهد: «... اما، انگار از لحظه های کتاب او این فریاد بلند است: "آیا بس نیست؟" آیا سرنوشت قاتلان فرخی عبرت نشده...» روزنامه نگاران ایران، راهی را آغاز نکرده اند که فرخی در سال ۱۰۲۶ پا در آن گذاشت؟

پرونده ۳۰ صفحه ای علیه مطبوعات!

ستاد توطئه علیه مطبوعات، که در ساختمان موسسه انتشاراتی "کیهان" مستقر است جزوه ۳۰ صفحه ای را منتشر کرده که در نماز جمعه ها پخش می شود. این جزوه در حوزه های مذهبی، وزارتخانه ها، دانشگاه ها، آموزش و پرورش توزیع شده و برای بسیاری از مطبوعات نیز پست شده است.

جزوه ۳۰ صفحه ای، عنوان "آزادی برای توطئه" و امضای جعلی "جمعی از طلاب و دانشجویان حزب الله" را دارد.

تمام این جزوه، پرونده سازی برای مطبوعات غیر حکومتی و نویسندگان آن است. استناد به مدارک جعلی، کنکاش در زندگی خصوصی افراد، وابسته اعلام کردن این و آن به حکومت شاهنشاهی، متهم ساختن نویسندگان و روزنامه نویسان جدید به ارتباط با روزنامه نگاران قدیمی ایران و سرانجام هشدار نسبت به خطری که از ناحیه آزادی مطبوعات جمهوری اسلامی را تهدید می کند، خیرمایه این جزوه است. تهیه کنندگان جزوه، که همان گردانندگان روزنامه کیهان هستند، آشکارا به ستیز با کارپایه انتخاباتی محمد خاتمی و برنامه ها و شعارهای او برخاسته و از جمله در مقدمه جزوه می نویسند: «... در اثر تساهل و تسامح یا تجاهل و تغافل عده ای از خواص، نشریات مانند کلک، آدینه، گردون، کیان، فرهنگ توسعه، گزارش، مفید، ایران فردا، آفتاب امروز، دانش و فن، پیام امروز، فاراد، چیستا، دنیای سخن، آریا، نگاه نو، خانه، توس، جامعه، گزارش فیلم، نامه، ارزش و... به چاپ رسید.»

بدین ترتیب و در پشت پرده ای که برای نویسندگان مطبوعات دست و پا شده، لیست نشریاتی که باید تعطیل شوند و یا حمله به آنها سازمان داده شود، اعلام شده است.

در این جزوه، جرم دو نشریه چیستا و فرهنگ توسعه نیز آنست که مطالبی می نویسند که "راه توده" یک تا دو بار، از آنها نیز مانند همه نشریات دیگر مقاله و یا تفسیری را برگرفته و منتشر کرده است.

در میان نشریاتی که از آنها یک لیست ارائه شده، تمام نیروی ارتجاع و بازار برای به تعطیل کشاندن روزنامه سلام بسیج شده است. در برخی محافل گفته می شود، حکم محکومیت موسوی خوینی ها برای عدم انتشار "سلام" که پیش از انتخابات خبرگان، توسط دادگاه روحانیت صادر شده اما معلق مانده بود، اکنون دستور اجرا برای آن صادر شده است. همین محافل می گویند، که دادستانی دادگاه ویژه روحانیت گفته است، مقام رهبری، از عملکرد جناح چپ مذهبی در انتخابات خبرگان ناراحت است و اجرای حکم محکومیت موسوی خوینی ها را خواسته است! تمام توطئه آنست که ابتدا موسوی خوینی ها را از پشت سلام بردارند و سپس در اولین فرصت روزنامه سلام را توقیف کنند.

حجت الاسلام کرویسی، با اشاره به همین مسئله در مصاحبه ای که در روزنامه سلام چاپ شده، گفت: حکومتی که نتواند تحمل روزنامه ای را بکند که روحانی برجسته ای نظیر آقای خوینی ها، که عضو شورای تشخیص مصلحت نظام و مشاور سیاسی رهبر مدیر آنست، چگونه می تواند مدعی گفتگوی تمدن ها در جهان شود؟

همزمان با انتشار جزوه ۳۰ صفحه ای، یک نامه ۶ صفحه ای نیز به کلیه روزنامه ها فاکس شده است. در این نامه اسامی عده ای از روشنفکران، فعالان سیاسی و روزنامه نویسان کشور، بعنوان معاند و مخالف انقلاب (بخوانید مخالف ارتجاع) ذکر شده است.

حق خود را از دهان شیر می باید گرفت

و یا:

همین بستن است ز آزادی نشانه ما

که زیر بار فلک هم نرفت شانه ما

فصل فرخی، در کتاب "چهار شاعر..." با عنوان "مبلغ عدالت" آغاز می شود. محمد علی سپانلو مطلب را چنین آغاز می کند:

«فرخی یزدی نیز چون عارف، عشقی و بهار فرزند انقلاب مشروطه و پرورده فضای فرهنگی و ذهنی آن است. همه ریشه مشترکی دارند، اما فرخی بر شاخه ای دیگر رسته است. در ازای افکار لیبرالی معاصرانش، فرخی از چشمه تفکر سوسیالیستی نوشیده است. در آثار اوست که ما نخستین بار از فرهنگ اصطلاحات و تعبیری که سال ها بعد ادبیات سیاسی چپ را انباشت نشانه ها می بینیم... با این همه، توانایی فرخی در صورت های تغزلی و عشق عمومی اش به وطن و آزادی، به او هم چهره شاعر ملی داده است...» (ص ۴۴۲)

نویسنده کتاب "چهار شاعر..." هر چند، وقتی به اتحاد شوروی و "حزب توده ایران" می رسد انصاف را قربانی کینه می کند، اما سرنوشت فرخی را به زیبایی تمام رقم می زند:

«جنر خان و خیابانی و میرزا کوچک خان کشته شده اند. عشقی به گلوله مزدوران دستگاه از پای درآمده، عارف به تبعید دق آور خود افتاده، اشرف الدین گیلانی جامه وزین می پوشد، بهار به همراه اقلیت مجلس کنار گذاشته شده است، دهخدا یکسر به کار تحقیق سرگرم است... جنبش کم شمار، اما بسیار متنفذ چپ، در ایران یکسر درهم شکسته است. تخمی که در بنیان دوران انقلابی اجتماعی و عامیون، حزب عدالت، کنگره انزلی و اتحادیه های کوچک کارگری کاشته بودند، در این سالهای دستخوش تاراج شده بود. باغچه ای سوخته و بی منظر از آن باقی مانده... باید چند سالی می گذشت، تا گروه ۵۳ نفر، تقریباً از صفر آغاز کنند...» (ص ۴۴۳)

سال هولناک ۱۰۳۶ شمسی است. یک نفر مانده است. آخرین مرد: «فرخی از آخرین بازماندگان آن سال ها بود که بر زمین وطن خویش پای افشردند. ساحل سلامت را رها کردند و به قلب گرداب شیرجه رفتند. پس از قلع و قمع همراهان دوره آزادی، چند سالی دیگر هم غریب و بی یاور، چون آخرین جنگجوی قبیله آپاچی، از گذرگاه کوهستانش دفاع کرد...» (ص ۴۴۳)

این زندگی یکه و دلاورانه ۱۲ سال طول کشید. دهقان زاده یزدی که در بهار جوانی چنان سروده بود که دهانش را با نخ و سوزن دوختند، وقتی به تهران آمد که دیکتاتوری پایه های خود را استوار می کرد. همه نبرد او با این دیکتاتوری گذشت. انگار نویسنده کتاب، روزگار ما را جابجا یاد می آورد که هنوز این نبرد در شکل های تازه ای ادامه دارد. دیکتاتوری مستقر می شود و فرخی فریاد عدالت را با آزادی در می آمیزد:

«او نخستین مبلغ معنای سیاسی و اقتصادی عدالت در شعر فارسی است...» (ص ۴۴۶)

سپانلو پرسشی را در متن مطرح می کند: «و به راستی چه کسی توانسته بود، تا آن زمان، پیش بینی انقلاب محتمل و قهرآمیز مردم ستمدیده، و آبدیدگی مبارزان را در کوره شکنجه و مرارت، این چنین به زبانی شفاف و گرم تغزل برگرداند؟ ز اشک و آن مردم بوی خون آید که آهن را - دهی گر آب و آتش دشنه فولاد می گردد»

رضا شاه، ۳ سال بعد از سلطنت خود (۱۳۰۷) توفان را تعطیل می کند. «فرخی که تندرو» و طرفدار بلشویک ها شناخته شده، تنها شعر می گوید، منتشر می کند و مدام به سوی مرگ می رود. با گروهی مخفی ارتباط می گیرد. گروه که لو می رود (۱۳۰۹) می گریزد و به مسکو می رود. تنهائی تلخ او را سال ها بعد شاعر دیگری از سلاله او، یعنی "سیاوش کسرانی" تجربه می کند. فرخی به آلمان می رود و از آنجا تحویل ایران داده می شود، به شرط آنکه کشته نشود: «اکنون شاعر زیر تیغ حکومت نشسته است» (ص ۴۴۷) یا باید ساکت بماند و زنده و یا برزمد: «اینک او "فرخی"، به تنهائی تصمیم می گیرد که به عقیده خود وفادار بماند و به عنوان فرزند شایسته، آخرین فرزند شایسته کشور، پایداری کند و این مسیر مرگبار را تا پایان مردانه بپیماید: نوشدارو شد برای نامداران مرگ سرخ - بس که در این شهر تنگین زندگانی تنگ بود» (ص ۴۴۸)

پیشنهاد خدمت در نظمی را که رد می کند، دستگیرش می کنند. زندان قصر، بعد زندان موقت شهرتانی: «در آن زمستان سرد، یکتا پیراهن، سیاه چال نمناکی را برای خود می خرد و در همین شهرتانی، وقتی نمی تواند شعرهایش را به هیچ وسیله ای بیرون بفرستد، بر دیوارهای ستر پلید می نویسد: پیش دشمن، سپر افکن من هست محال... و روز بیست و سوم مهرماه سال ۱۳۱۸ سه نفر در آستانه سلول ظاهر می شوند. فرخی سرهنگ نیرومند، رئیس زندان و پزشک احمدی، جلال بی سواد و تبسیج بدست رضا خان را می شناسد. پس آن حکم که سال ها در جیب داشت اینک اجرا می شود...» (ص ۴۵۷)

و این همان سلول است که سال ها بعد، طبری خود را در آن یافت. کمی آنطرف تر، سلول رحمان هاتنی بود و سال ها پیشتر خسرو گل سرخی از این بند به پای جوخه اعدام رفت. زندان شهرتانی، نام کمیته مشترک گرفت و بعد از انقلاب به بند

نگاهی به اسناد کنگره چهارم حزب دمکراتیک مردم ایران

بازگشت به واقع بینی!

اخیرا نسخه ای از اسناد کنگره چهارم حزب دمکراتیک مردم ایران بدست ما رسیده است. کنگره ای که اسناد آن انتشار یافته، آنچنان که از تاریخ روی جلد جزوه مذکور بر می آید، در اسفند ماه ۱۳۷۶ برگزار شده است.

دیدگاه های مطرح شده در این جزوه، شناسنامه حزبی است که آنرا منتشر ساخته و به جای خود محترم نیز هست. تفاوت دیدگاه هائی نیز، اگر با اسناد مورد بحث وجود داشته باشد - که قطعاً دارد - می تواند بموقع مطرح شود. این حق طبیعی همه خوانندگان و همه وابستگان به احزاب و سازمان های سیاسی است، که درباره اسناد منتشره احزاب و سازمان های سیاسی دیگر، از چپ تا راست اظهار نظر کنند. اما توجه و حساسیت نسبت به اسناد و دیدگاه های حزب دمکراتیک مردم ایران، از جانب توده ای ها برخاسته از ویژه گی های دیگری نیز هست:

اول- رهبری این حزب، ریشه های خود را توده ای می داند و آن را حتی در همین اسناد جدید نیز مورد تاکید قرار داده است.

دوم- آنها مبتکر نخستین انشعاب در حزب توده ایران، پس از ضربات وارده به حزب توده ایران و در مهاجرت جاری بودند. چنانچه در همین اسناد نیز به آن اعتراف کرده و آن را "زود هنگام" اعلام داشته اند.

سوم- بخشی از کارپایه تشکیل دهندگان حزب دمکراتیک مردم ایران (پس از سیورس گذشتی که در نشریات مختلف وابسته به آنها منعکس است) انتقادهای بسیار تند نسبت به سیاست حزب توده ایران در برابر جمهوری اسلامی تشکیل می داد. بخشی از این انتقادات نیز به مناسبات حزب توده ایران با جنبش کمونیستی جهان و مناسبات و شیوه های درون سازمانی حزب باز می گشت، که عمدتاً برخاسته از دوران مهاجرت طولانی حزب بوده است.

چهارم- با کمال تاسف، انشعابی که سرانجام به تاسیس حزب دمکراتیک مردم ایران ختم شد، پیوسته با خصومتی نسبت به حزب توده ایران همراه بود، که از جمله، در گفتگوهای طولانی با زنده یاد "ایرج اسکندری" (که به حیثیت سیاسی و حزبی او ضرباتی تاریخی وارد آورد) و انتشار سلسله مقالاتی در روزنامه "اطلاعات" چاپ داخل کشور برای همیشه ثبت است. این خصومت، چنان واکنش قابل انتظاری را در میان طیفی از توده ای ها بوجود آورده، که در عدم پذیرش موجودیت چنین حزبی منعکس است! ادامه ستیز رهبران حزب دمکراتیک مردم ایران با حزب توده ایران، که در اسناد کنگره اخیر حزب مذکور نیز منعکس است، عملاً به تشدید تنش های موجود میان برخی از رهبران این حزب و توده ای ها کمک می کند. تنش هائی که گاه در مجامع و محافل سیاسی انعکاس می یابد.

پنجم- این انشعاب و یورش تبلیغاتی که متعاقب آن به حزب توده ایران وارد آمد، نقش مهمی در فاصله گیری سازمان اکثریت از حزب توده ایران، ایدئولوژی زدانی در این سازمان و تغییر هویت آن ایفاء کرد.

ابتدا ببینیم رهبران حزب دمکراتیک مردم ایران، درباره سابقه توده ای خود چه می گویند و برخی انتقاداتشان به حزبی که سالیان دراز در آن بوده اند، چیست:

«سابقه ... بخشی از اعضای موسس این حزب، مبارزانی هستند که سالیان متمادی در صفوف حزب توده ایران عضویت داشته و بخش دیگر، در سایر سازمان های چپ ایران فعال بوده اند.

انتقاد - ارزیابی فرصت طلبانه رهبری آن (حزب) در حمایت تمام عیار از حاکمیت جمهوری اسلامی نیز، به نوبه خود، پیامد وابستگی ایدئولوژیک او بود.

شکست انقلاب، نیروی اصلی موسسان حزب ما، پس از طلی یک دوره مبارزه درون حزبی چند ساله، علل شکست انقلاب بهمن را بررسی کرد. سیاست گذشته - قصد ما ... تلوین سیاست نوینی در مقابله با رژیم جمهوری اسلامی، برپایه نقد سیاست خانمان برانداز قبلی (سیاست دوران انقلاب حزب توده ایران) بود.

تحوالات آرام - حزب دمکراتیک مردم ایران، گام به گام از یک حزب لنینی به یک حزب چپ آزادی خواه و معتقد به تغییر و تحول آرام تحول یافت. پایبند به مشی مسالمت آمیز هستیم.

طبقات - ما بر فردیت انسان تاکید داریم و تفویض مقام انسان مشخص و دارای فردیت به طبقه را قربانی کردن انسان می دانیم.

اینها، رئوس شناسنامه حزب دمکراتیک مردم ایران است، که در مقدمه و دیباچه اسناد انتشار یافته، درج شده است. ابتدا و پیش از آنکه به سیاست و مشی حزب دمکراتیک مردم ایران در برابر جمهوری اسلامی و ادعای فاصله گیری از سیاست "فرصت طلبانه" حزب توده ایران، در برابر آن بپردازیم، ابتدا ببینیم نقطه نظرات مطرح شده در همین مقدمه، چگونه در تضاد با واقعیات دیگری که در بند بند اسناد کنگره مطرح شده، قرار دارد:

هم نفی طبقات، هم تأیید طبقات!

- مقدمه و دیباچه اسناد انتشار یافته مدافع فردیت انسان و نفی "طبقه" است، اما در بندهای دوم و هفتم، از فصل اول همین اسناد آمده است: «حزب دمکراتیک مردم ایران... مسائل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مربوط به لایه های گسترده زحمتکشان یدی و فکری و محرومان را در اولویت قرار می دهد. زحمتکشان شهر و روستا، روشنفکران، کارمندان، دانشجویان و لایه های زحمتکش میانی جامعه، می توانند مستقل از باورهای فلسفی و اعتقادات مذهبی، به آن پیوندند.»

ما فرض را بر این قرار می دهیم که حزب دمکراتیک مردم، اهدافی را که در بند دوم، از فصل اول اسناد خود منتشر کرده در اولویت کار خود قرار می دهد. با استناد به همین بند، جا دارد از منتشرکنندگان این اسناد و رهبران حزب دمکراتیک مردم ایران، که از حزب توده ایران جدا شدند و گذشته خود را نفی کردند، تا انسان را در فردیت خود ببینند، نه در هویت طبقاتی اش، پرسیده شود: همین که شما بخشی از جامعه و همان انسانی که در مقدمه برای فردیت آن اعتباری فرا طبقاتی قائل شده اید، به زحمتکشان یدی و فکری تقسیم کرده و لابد از دیگرانی که زحمتکشان یدی و فکری نیستند، جدا کرده اید، اعتراف به واقعیت تقسیم طبقاتی جامعه نیست؟ و اگر حزب توده ایران، این واقعیت را بی پرده پوشی بیان می کرده و می کند، گناه بزرگ و نابخشودنی مرتکب شده و می شود؟

حزب دمکراتیک مردم ایران، شکست انقلاب بهمن را اعلام می دارد. اما در همین اسناد، ضمن تاکید بر مشی مسالمت آمیز، بر رفورم در جمهوری اسلامی تاکید می کند و ضمن تأیید جناح بندی ها در جمهوری اسلامی، خود را مدافع جناح هائی در برابر جناح های دیگری در جمهوری اسلامی می داند. یعنی همان سیاستی که از ابتدای پیروزی انقلاب، حزب توده ایران اتخاذ کرد و بر تعیین سرانجام انقلاب بهمن، در پایان این نبرد جناح ها انگشت گذاشت.

فصول مختلفی از اسناد منتشره حزب دمکراتیک مردم ایران، به خوشبینی هائی درباره تعدیل نظام سرمایه داری در جهت مشاهده "چشم اندازهای امید بخش برای برپائی جهانی انسانی تر و عادلانه تر" در همین سیستم، اعلام "شیوه تولید سرمایه داری و سرمایه داری دولتی" به عنوان "شکل غالب اقتصاد کنونی ایران"، تصحید از آزادی و متهم ساختن "چپ ستی" (که لابد حزب توده ایران باید نماد آن باشد!) به کم بها، دادن به آزادی، نوع جمهوری و قانون اساسی مورد نظر حزب دمکراتیک مردم ایران، ضرورت جدائی دین از حکومت و... اختصاص دارد. فصولی که می توان درباره آنها نقطه نظرات متفاوت و گاه همگونی را نیز ارائه داد.

فصل مورد نظر ما، در اسناد منتشره شده توسط حزب دمکراتیک مردم ایران، همانا شیوه نگرش این حزب نسبت به اوضاع کنونی ایران و درواقع تکرار بخشی از سیاست حزب توده ایران، در برابر جمهوری اسلامی، و درعین حال متهم ساختن حزب توده ایران به دنباله روی از جمهوری اسلامی است! دراین اسناد آمده است، که حزب دمکراتیک مردم ایران انشعاب کرد تا از سیاست باصطلاح "خانمان برانداز" حزب توده ایران فاصله بگیرد، اما مطالعه همین اسناد نشان می دهد، آنجا که این اسناد به واقع بینی نزدیک می شود، هیچ چاره ای جز ادامه سیاست حزب توده ایران در برابر انقلاب ۵۷ و جمهوری اسلامی ندارد!

حزب توده ایران، در باره "ولایت فقیه"، در جریان رفتارندم قانون اساسی و در اوج قدرت پلانمنازع آیت الله خمینی، رای خود به قانون اساسی را مشروط به متمم قانون اساسی و حذف بند ولایت فقیه اعلام داشته و صریحاً بیان داشت که این اصل بعد از آیت الله خمینی، دشواریهای بسیاری را فراهم خواهد ساخت.

جمله مبتکرین آن بود) فاصله گرفت و با نگاهی جدید به رویدادهای ایران نگریست. در کنگره‌ای که اسناد آن انتشار یافته، سیاست تحریم انتخابات و غنایل ماندن از اوضاع داخل کشور مورد انتقاد قرار گرفت. اسنادی که مورد بحث ماست، به نوعی، بازگو کننده آن انتقادات و کشف دوباره اوضاع جاری در کشور است. بهینیم، اسناد انتشار یافته، اوضاع جاری در کشور را، پس از ضربه غافلگیرکننده ناشی از تحریم چگونگی می‌بیند و از انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری چه ارزیابی دارد:

«... با آنکه سمت گیری حرکت مردم در دوم خرداد، به طور عینی در تقابل با "قانونمندی"های نظام مبتنی بر ولایت فقیه بود، با این حال اساسا اقدامی مستقیم و رو در رو برای طرد و انقاع آن نبود. علت آن را می‌توان در ترکیب و توان نیروهای محرکه و درگیر این جنبش، سطح آگاهی عمومی و امید مردم به دگرگونی در چارچوب جمهوری اسلامی و به طور کلی در فقدان پیش شرطهای عینی و ذهنی لازم برای طرح چنین خواستی، پی جویی کرد.»

«... هم اکنون بحث سیاسی-فقهی نسبتا باز و گسترده‌ای درباره جایگاه و نقش "ولایت فقیه" در جمهوری اسلامی، موضوع مرجعیت و رهبری، حدود و اختیارات ولی فقیه و ... در نشریات و سخنرانی‌ها و حتی موضع گیری‌های گردانندگان رژیم در جریان است. این یکی از پیامدهای خجسته و امید بخش رویداد بزرگ دوم خرداد بود که امکان داد بحث "ولایت فقیه" از پشت درهای بسته حجره‌ها و مدارس و از صورت بسته و گریخته آزاد شود و تا حدی عمومیت یابد.»

«نمی‌تواند به این واقعیت که ارتجاع سیاه با تمام نیرو برای به زانو کشاندن و شکست تجربه محمد خاتمی و مردم ایران تلاش می‌ورزد، بی توجه ماند. و بجای مقابله با اردوی ارتجاع پیکان اصلی حملات خود را علیه حکومت خاتمی متوجه ساخت. چشم بستن بر سرشت دو گانه دستگاه حاکمه کنونی جمهوری اسلامی، در سیاست گذاری‌های چپ دمکرات می‌تواند پیامدهای بسیار زیان بخشی بسازد و روند جاری مبارزه برای آزادی را به ناکامی سوق دهد.»

«مشارکت واقعی و موثر ما در این پیکار، بدون حضور علنی و قانونی در کشور ناممکن است... گام موازی و مهم دیگر، از سرگیری فعالیت آزاد و قانونی احزاب نیمه علنی، نیمه قانونی خارج از مدار حاکمیت نظیر نهضت آزادی ایران، جنبه ملی و حزب ملت ایران است... پیکار در این راه و جستجوی راه حل، به ویژه از این جهت اهمیت دارد که توجه اصلی ما را به سوی تحولات درون کشور بر می‌گرداند... باید از پربها دادن به نقش خارج از کشور و توهم آفرینی پرهیز کرد. از جمله فکر ایجاد "قدرت جانشین" و این تصور که می‌توان از راه دور و یا به امید قدرت های خارجی اوضاع درون کشور را دگرگون کرد و رهبری جنبش را بدست گرفت، جز خیال پردازی نیست.»

چه باید گفت؟

این خط مشی واقع بینانه را در اسناد کنگره حزب دمکراتیک مردم ایران، به کرات می‌توان استخراج کرده و در برابر آن اتهام "دنباله روی از جمهوری اسلامی" گذاشت که رهبران این حزب، به حزب توده ایران وارد ساخته اند.

البته رهبران این حزب می‌توانند در خلوت خود به این نتیجه برسند که برای بازگشت به واقع بینی و ادامه سیاست دقیق و برخاسته از شرایط حزب توده ایران، چاره‌ای جز ادامه پرخاش به حزب توده ایران نیست، زیرا درغیر اینصورت، نیروی حزب را تقویت خواهند کرد نه صفوف خود!

این انگیزه، اگر واقعیت داشته باشد، قابل درک است! اما در اینصورت نیز خوانندگان این اسناد و این دوگانگی در پرخاش به حزب توده ایران و بازگشت به مشی توده‌ای را برگ دیگری از فرصت طلبی این رهبران خواهند شناخت، که اعتبای به ادامه و ریشه دار بودن آن نیست! چرا که اگر صداقتی در میان بود، باید شهادتی هم در دفاع از حقانیت حزب توده ایران به صحنه می‌آمد. حزبی که رهبرانش برای دفاع از آزادی‌ها، باقی ماندن در صحنه و با ایمان به پوسیدن در مهاجرت و بی تاثیر بودن مهاجرین در اوضاع داخل کشور، تا آخرین لحظه در داخل کشور ماندند و سر خود را نیز در این راه بریاد دادند.

خطاب به آنها که تازه با این نوع نگرش به اوضاع ایران آشنا می‌شوند، می‌توان گفت: یاد آر ز شمع مرده، یاد آر!

خطاب به آنها که می‌دانند شمع وجود چه خیل عظیمی از شریف ترین و میهن دوست ترین انسان‌ها بر سر همین ارزیابی‌ها بریاد رفت، چه باید گفت؟

خطاب به آنها که اکنون، بخش‌هایی از نوشته‌های آن شریف ترین و میهن دوست ترین انسان‌ها را از درون اسناد حزب توده ایران استخراج کرده و بنام خود منتشر ساخته و در مقابل چنگ و دندان نیز به حزب توده ایران نشان می‌دهند، چه باید گفت؟

مرزهای صداقت و فرصت طلبی از درون مارپیچ همین پاسخ می‌گذرد!

حزب دمکراتیک مردم ایران، ۲۰ سال پس از این ارزیابی حزب ما، و پس از آنهمه جنجال آفرینی نسبت به نظر حزب توده ایران در باره "ولایت فقیه" و انتقاد از تاکیدات حزب بر ضرورت واقع بینی و توجه به توازن نیروها و رشد آگاهی مردم، درباره ولایت فقیه می‌نویسد:

«حزب دمکراتیک مردم ایران "ولایت فقیه" را ناقض اصل حاکمیت ملت می‌داند و خواستار لغو آن و احیاء کامل جمهوریت قانون اساسی است. منتهی برای رسیدن به آن و اساسا هر خواست دیگر، مبنای کار ما جلب نظر مردم و رای آزادی آنها و پیروی از مشی سیاست مسالمت آمیز است نه توسل به شیوه‌های قهرآمیز و خشونت‌بار و مسلحانه»

در مقدمه اسناد، همانگونه که در بالا آوردیم، حزب دمکراتیک مردم ایران، خود را آماده مقابله با جمهوری اسلامی اعلام داشته، اما در بند مربوط به ولایت فقیه، از تقویت جمهوریت قانون اساسی همین جمهوری اسلامی حمایت کرده است!

درباره مشی مسالمت آمیز و غیر مسلحانه نیز، که در اسناد حزب دمکراتیک مردم ایران، جا به جا بر آن تاکید شده است، تنها می‌توان به کادریهای قدیمی حاضر در رهبری این حزب، که جوانی خود را در حزب توده ایران پشت سر گذاشته اند، یاد آور شد، که هرگز نمی‌توان شکل یک "گذار" را از پیش تعیین کرد. همانگونه که نمی‌توان بر ضرورت مبارزه مسلحانه تاکید کرد، نمی‌توان بر گذار غیر مسلحانه و یا غیر قهرآمیز تکیه کرد. تمامی اشکال یک "گذار" به شرایط و لحظه عمل بستگی دارد. لااقل، این یک توصیه "لنین" را فراموش نکنید!

حزب توده ایران، از ابتدای پیروزی انقلاب و تشکیل جمهوری اسلامی، اعلام داشت که ریش و تسبیح دلیل همسانی و اتحاد روحانیون و مذهبیون نیست. روحانیت و مذهبیون نیز، مانند همه اقشار و طبقات اجتماعی وابسته به اقتدار مختلف اجتماعی و وابسته به طبقات مختلف می‌باشند. اصل بی خدشه "تبرک" که برکت از درون همین ارزیابی بیرون آمد و همه آنها که اسناد و انتشارات حزب توده ایران را در اختیار دارند، می‌توانند به آن مراجعه کرده و یکبار دیگر موضع گیری‌های حزب ما را در این زمینه مرور کنند. حزب ما از همان ابتدای تشکیل جمهوری اسلامی، روحانیت، مذهبیون و حاکمیت برآمده از درون انقلاب بهمن ۵۷ را به متحدانی تقسیم کرد. که بخشی از آنها در کنار انقلاب و توده‌های مردم باقی خواهند ماند و بخش دیگری، در کنار نیروهای ضد انقلابی، بخشی متحد توده‌ها و بخشی متحد کلان سرمایه داران و غارتگران، بخشی همگان با بازاریان "محترم" و بخشی با توده‌ها گام بر خواهند داشت. امروز و بر اثر تحولات اخیر و گذشت روزگاران تلخ، این واقع بینی حزب توده ایران، بیش از هر زمان دیگری خود را نشان می‌دهد. آنچنان که حزب دمکراتیک مردم ایران، که با اعلام "سیاست خانمان برانداز" و "پیروی از جمهوری اسلامی" و با بزرگترین جنجال‌ها و تبلیغات خصمانه از حزب ما انشعاب کرد، امروز چاره‌ای جز تکرار همان واقع بینی حزب ما ندارد و در اسناد مورد بحث می‌نویسد:

«... حزب دمکراتیک مردم ایران به جنبشی که به ابتکار شخصیت‌ها و نیروهای اسلامی درون و پیرامون حاکمیت در جریانست و پس از رویداد تاریخی دوم خرداد شدت و پویایی بیشتری یافته است، ارج می‌نهد و از آن حمایت می‌کند.»

این واقع بینی (و درواقع، بازگشت به واقع بینی!) بارها در جزوه مربوط به اسناد کنگره تکرار می‌شود. از جمله در صفحه ۳۹ جزوه می‌خوانیم:

«... در شرایط جمهوری اسلامی، نقش و جایگاه نیروهای اسلامی آزادی خواه در استراتژی پیکار سیاسی مسالمت آمیز و پیشرفت گام به گام به سوی مردم سالاری بسیار با اهمیت است. زیرا در وضع کنونی، تلاش عمومی برای ایجاد جامعه مدنی و پویایی آن، تشکیل و تکوین نهادهای سیاسی-صنعتی کوچک و بزرگ مستقل و آزادی خواه، و کلا باز شدن فضای خفقان زده سیاسی کشور، بدون پیوستن و شرکت فعال نیروهای وسیع اسلامی از درون و پیرامون نظام به این جنبش، غیر ممکن می‌نماید. وظیفه ما، درعین پایبندی به استقلال و هویت خویش و حفظ فاصله، جستجوی زبان مشترک و برقراری رابطه با آنها با انگیزه شتاب بخشیدن به پیکار برای آزادی است. بدیهی است که نیروهای اسلامی درک واحدی از مقوله آزادی... ندارند. پیکار کنونی نیروهای اسلامی برای آزادی هنوز عین پیکار ما نیست، اما در سمت و سوی آن است، و برای گذار آرام و مسالمت آمیز به سوی مردم سالاری، در وضعیت کنونی جمهوری اسلامی، شرط لازم آنست.»

بازگشت به واقع بینی!

حزب دمکراتیک مردم ایران در جریان انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، از سیاست علنی و رسمی سازمان اکثریت، برای تحریم انتخابات ریاست جمهوری اندکی فاصله گرفت و این انتخابات را دو مرحله‌ای پیش بینی کرده و آن را تحریم تلویحی کرد. پس از پایان این انتخابات و پیروزی محمد خاتمی، حزب دمکراتیک مردم ایران نیز ناچاراً، از بحث‌های فلج کننده مهاجرتی (که خود نیز از

گزارش رسیده از ایران پیرامون مسائل جاری داخل کشور

انتخابات مجلس خفتگان زورکی چگونه برگزار شد!

ناراضائی عمومی

در روزهای قبل از انتخابات عکس و پوستر هیچ کاندیدائی روی در و دیوار شهر سالم نمانده بود، مخصوصاً عکس ها و پوسترهای حجت الاسلام "رازینی". عکس های همه را یا پاره کرده بودند و رویش گل و رنگ و رژ لب کشیده بودند، اما درباره پوستر و عکسهای "رازینی"، مردم به سبک انتخابات ریاست جمهوری که چشمهای ناطق نوری را با چاقو درآورده بودند، چشم های رازینی را هم با چاقو درآورده بودند. بالاخره هم رازینی را از ترس مردم نتوانستند از صندوق ها درآورند و اعلام شد که رای لازم را نیاورده است. یگانه پوستر و عکسی که همه جا بود و کسی به آن دست نزده بود، پوسترهای محمد خاتمی بود، که حکومت سرعت و پس از دعوت از مردم برای شرکت در انتخابات خبرگان، جمله ای از آن را زیر عکس نقل کرده و در صدها هزار نسخه در تهران و سراسر ایران توزیع شده بود. همه آنها که عکس ها و پوسترهای خاتمی را روی در و دیوار می چسباندند، بالاتفاق دشمنان و مخالف او بودند، که از بغض معاویه، حب خاتمی به دلشان نشسته بود! این صحنه ها خیلی خنده دار بود، چون همه مردم می دانستند این پوستر چسبان ها، در انتخابات ریاست جمهوری مامور چسباندن عکس های ناطق نوری بودند. در روزهای آخر، در حقیقت فقط عکس ها و پوسترهای خاتمی روی در و دیوارها مانده بود، انگار دوباره انتخابات ریاست جمهوری برگزار می شود! این خودش به یک آبروریزی دیگر ختم شد، چون مخالفان خاتمی که حالا مجلس خبرگان را می خواستند به خودشان اختصاص بدهند، از او مایه گذاشته و مردم را به خاطر او به شرکت در انتخابات فرا خوانده بودند.

ناراضائی عمومی از وضع اقتصادی و سایر مسائل همچنان زو به افزایش است. مردم در هر کجا و هر محفلی ناراضایتی خود را ابراز می دارند. از لحاظ سیاسی و محدودیت هایی که برای مطبوعات ایجاد شده، مردم خشمگین اند. تحریم مطبوعاتی که مردم آنها را وابسته به جناح راست می دانند بیشتر شده است. این مطبوعات روی دکه روزنامه فروش ها باد می کند. خیلی از مردم نام خاتمی را گذاشته اند "بزرگوار" و هر کجا که درباره موقعیت او صحبت می شود مردم می گویند "این بزرگوار می خواهد خدمتی بکند، اما بازاری را نمی گذارند. همه می دانند که قصد جناح راست ناامید کردن مردم از خاتمی است. البته هستند کسانی که می گویند: «بزرگوار هم مثل اینکه ذوب شده!»

اعتبار کرباسچی، بعد از دعوت مردم به شرکت در انتخابات خبرگان خیلی لطمه دیده و موقعیت دکتر مهاجرانی در میان مردم نیز بشدت ضعیف شده است. در برابر این دو نفر، همه جا صحبت از شجاعت و مقاومت "عبدا لله نوری"، وزیر کشور سابق است.

درد نامه خانم "جلائی پور" در دیدار با "رهبر"

با کمک بنیاد شهید، مادر جلائی پور، چندی پیش برای آزادی فرزندش با "رهبر" ملاقات کرد. آنطور که در میان مردم شایع است و همه جا گفته می شود، به محض ورود خانم جلائی پور به جایگاه "رهبر"، پس از سلام و علیک و تعارفات معمول، وی می گوید: «این بود انجام نیکوی سفارشات حضرت امام برای عزت خانواده شهدا؟ ۳ فرزندم را در راه انقلاب و جنگ دادم، حالا فرزند چهارم باید در سیاه چال خفه شود؟ ما بارگه دادیم، این رفت ستم بر ما- بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان. فرزندم گناهی نکرده، به کسی توهین نکرده، اینها بهانه است، گناه فرزندم راستگویی است. دور حضرتعالی را گندم نماهای جو فروش گرفته اند، که می خواهند شما و انقلاب را بد نام کنند. من خواب دیده ام که حضرت امام هم از اوضاع کله دارند. اگر حضرتعالی می خواهید بدانید چه خبر است چند روزی شاه عباس وار و با لباس مبدل بین مردم بروید، تا دستگیرتان شود در بین مردم چه می گذرد و چه زمزمه هایی است! به عرض حضرتعالی برسانم مردم می گویند گرمسلمانی در این است که حافظ دارد- وای اگر از پس امروز بود فردائی!»

رهبر در جواب با لبخند می گوید: مثل اینکه شما، مادر خیلی عصبانی هستی؟

خانم جلائی پور پاسخ می دهد: نه! عصبانی نیستم، من چند روز است که قرص اعصاب می خورم و الان هم که می آمدم یک لیوان نبات داغ خوردم که آرام باشم.

رهبر برای تسکین خانم جلائی پور می گوید: امروز، فردا دستور می دهم فرزند شما آزاد شود، ناراحت نباشید، مشکلی نیست!

همانطور که می دانید، بالاخره بعد از آنهمه تبلیغات یکطرفه و هیاهوی بسیار، انتخابات مجلس خبرگان، که مردم نام آن را گذاشته اند، "مجلس خفتگان" در محیطی بسیار سرد و بی روح برگزار شد. مردم همه می دانستند پشت پرده چه می گذرد و اکثراً می گفتند توقیف و لغو امتیاز روزنامه "توس" و دستگیری عده ای از نویسندگان آن بخاطر انتخابات و پشت پرده نگهداشتن حقایق مربوط به این انتخابات بوده است.

چه خوب بود اینجا بودید و محیط را از نزدیک می دیدید. آنهمه شور و هیجان و امید روز دوم خرداد و روزهای قبل از آن کجا و محیط سرد و غم انگیز و مصنوعی انتخابات "خفتگان" کجا؟ البته از فردای این انتخابات هم مردم صفت دیگری را به آن اضافه کردند، و آن "زورکی" است! حالا اسم مجلس خبرگان شده است "خفتگان زورکی!"

در روزهای آخر قبل از انتخابات، مردم در کوچه و بازار و مغازه و تاکسی و اتوبوس، انواع متلک ها و اشارات را در ارتباط با انتخابات خبرگان، با یکدیگر مبادله می کردند. انتخابات روز جمعه برگزار شد و خیلی ها، همان شعار مجله "توفیق" را، بدون آنکه اصلاً آن مجله را بخاطر داشته باشند، به نوع دیگری تکرار می کردند: "شب جمعه... اما روز جمعه نه!"

صبح روز انتخابات، در اغلب حوزه های رای گیری پرند پر نمی زد. به همین دلیل از ساعت ۱۰ صبح و بعد از آنکه "رهبر" هنگام رای دادن گفت "این یک جنگ است و مردم ما هم اهل جنگ" تبلیغات رادیو تلویزیون حالت جنون آمیز به خود گرفت. این جنون تبلیغاتی از ساعت ۲-۱ بعد از ظهر به التماس از مردم کشیده شد! از بعد از ظهر، مردمی که به دلائل مختلف به حوزه های رای کشیده شده بودند، غمگین و افسرده و گویی امر خلافی را مرتکب می شوند به حوزه ها می رفتند. غم و اندوه از سر و روی همه می بارید. پانیز غم افزای تهران در قیافه های مردم پیدا بود. شهر تهران روز انتخابات به شهر ارواح می ماند. تا آنجا که خبر دارم در شهرستان های بزرگ و کرج و قزوین هم وضع همینگونه بوده است.

از صبح روز شنبه انواع متلک ها از سوی مردم ساخته شد. همه می دانستند که حالا رادیو و تلویزیون رجزخوانی را شروع کرده و از حماسه های آفریده نشده داد سخن خواهند داد. صبح اول وقت در یکی از بیمارستان ها خودم شاهد بودم که پرستارها و پزشک ها، درباره انتخابات روز قبل و نتیجه آن، به شوخی می گفتند «صندوق ها را دیشب سزاین کردند!» در این روزها، هرکس، هرمتلک و شوخی را که اعتراض عمومی را برساند، بر زبان می آورد. توی تاکسی یک خانمی جابجایی وقتی از انتخابات صحبت شد، می گفت «ما ندیدیم برای خدا هم رای بگیرن. اگر خدا انتخاب کرده که دیگه چرا رای می گیرین؟»

بعضی متلک ها و شوخی های مردم را در روز انتخابات و روزی بعدش برایتان می نویسم، اگر صلاح دیدید منتشر کنید. (از چاپ این قسمت نامه معذوریم!)

... خیلی ها رای سفید دادند. مخصوصاً کارمندان و حقوق بگیران دولتی، که با تهدید و ارعاب به پای صندوق های رای کشیده شده بودند. خانم معلمی، که در یکی از قناده ها درباره "خفتگان زورکی" بلند بلند صحبت می کرد، وقتی پرسیدم: شما رای دادید؟ گفت: بله! ترس برادر مرگه، اما سفید دادم!

با آنکه تعداد آراء باطله را مردم میلیون ها می دانند، وزارت کشور رسماً اعلام کرده است، که در کل ایران نزدیک به ۷۵۰ هزار برگه سفید بوده است. همین اعتراف هم خودش غنیمت است. مطابق اطلاعات وزارت کشور، مجموع کل جمعیت کشور ۶۰ میلیون ۶۴۳ هزار و ۸۸۸ نفر است که از این عده ۲۸ میلیون و ۵۵۰ هزار و ۵۹۷ نفر حق رای داشته اند. کل آراء انتخابات خیرگان ۱۷ میلیون و ۸۴۷ هزار و ۵۱۵ برگ و تعداد آراء صحیح ۱۷ میلیون و ۱۰ هزار و ۹۵ برگ رای می باشد.

در انتظار فرصت

درباره انصار حزب الله و حمله به این و آن هم این چند خط را چند روز پیش در روزنامه سلام پیدا کردم که برایتان می نویسم. می بینید که دست ها همه رو شده و همگان همه چیز را می دانند. تا آن حد که در روزنامه هم می نویسند!

روزنامه سلام، روز ۱۶ آبان نوشته بود، که «آن گروه اندکی که همه جا سعی می کند فتنه گری کند، از جان مردم چه می خواهد؟ این عده گویا تمام سعی شان این است که با اختلال های مکرر و پی در پی در اجتماعات، سرانجام مردم را عصبانی کرده و به جان هم بیاندازد و خدای نخواستۀ اتفاقی بیافتد و بهانه به دست حامیان پشت صحنه دهد؛ و تازه آن روز است که ماموریتشان پایان می پذیرد، البته اگر وظائف بعدی بر عهده آنان گذاشته نشود.»

زیر عنوان دفاع از "امام" به جنگ روزنامه "توس" رفتند!

از جمله اتهاماتی که قوه قضائیه براساس آنها دفتر روزنامه توس و موسسه انتشاراتی "جامعه روز" را مهر و موم کرد، توهین به امام بود. مبنای این اتهام، چاپ مصاحبه ای از رئیس کارگزاران، رئیس جمهور سابق فرانسه بود، که مدعی تقاضای پناهندگی سیاسی از سوی آیت الله خمینی، هنگام ورود به فرانسه شده بود. پس از اعلام این اتهام، حمید انصاری قائم مقام موسسه تنظیم و نشر آثار امام، طی نامه پنج صفحه ای به وزارت ارشاد اسلامی، این اتهام را وارد ندانست، اما آنها که تدارک یورش کامل به مطبوعات را با حمله به روزنامه توس آغاز کرده بودند، اساساً، نه دردشان توهین به آیت الله خمینی است و نه گوششان به این توضیحات بدهکار، زیرا هدفشان چیز دیگری است.

حمید رضا انصاری در نامه خود می نویسد: «... با "جامعه" بدلیل شکستن حریم ها مخالف بودم. این روزنامه چنان در این امور افراط کرده که ویژگی های مثبت و نوآوری های خود را هم مخوش کرد، اما بدلیل اینکه روزنامه توس به استناد به اهانت به حضرت امام در مصاحبه با رئیس کارگزاران لغو امتیاز شده، لازم دانسته ام دیدگاه های خود را منعکس کنم.

طبق قانون، مسئله توهین، نشر اکاذیب، نشر خلاف واقع، تشویش اذهان... دارای تعریف حقوقی روشنی است. آنچه در مصاحبه رئیس کارگزاران تحت عنوان پناهندگی امام به فرانسه یک خلاف واقع بود نه توهین و خلاف واقع را با جوابیه و توضیح می توان برخورد کرد. اگر قرار باشد هر روزنامه ای بخاطر درج خلاف واقع تعطیل شود، باید بسیاری از روزنامه ها و نشریات تعطیل شده و بسیاری از کتاب هایی که تاکنون مجوز انتشار از وزارت ارشاد گرفته اند نیز جلوگیری شوند. اگر شما دلائل دیگری که در ابتدای توقیف توس اعلام شد، برای تعطیلی آن داشتید چرا با همان دلائل این کار را نکردید و حضرت امام را هزینه این اقدامات می کنید و همه چیز را به نام ایشان تمام می نمایید؟

اساساً رئیس کارگزاران نه به قصد توهین، بلکه به قصد افتخار کردن گفته است که ملت فرانسه افتخار دارد که در جریان انقلاب ایران به رهبری انقلاب اسلامی پناهندگی سیاسی داده است. بهتر بود شما قبل از تصمیم گیری در هیات نظارت، ابتدا نظر این موسسه را استفسار می کردید.»

خانم جلاتی پور می گوید: من تا آنجا که توانم اجازه بدهد روی چارپایه بایستم و با مردم صحبت کنم و درد دل کنم، این کار را می خواهم بکنم. آمده ام از شما اجازه بگیرم!

رهبر می گوید: شما مریض هستید، این حرف ها برای شما خوب نیست، راحت باشید، مشکل حل می شود!

در میان مردم گفته می شود، که چند نفری که در اتاق این ملاقات بوده اند، تحت تاثیر سخنان خانم جلاتی پور، به گریه می افتند!

نامه جلاتی پور به آیت الله یزدی

همسر مرا برای چه بردید؟

تهیه فیلم ویدئویی کافی نبود؟

محمد رضا جلاتی پور، مدیر مسئول روزنامه "جامعه" و "توس"، پس از آنکه از زندان آزاد شد، نامه ای خطاب به آیت الله یزدی نوشته و اشاره ای مختصر به آنچه که بر سر او و دیگر دستگیرشدگان روزنامه "توس" و "جامعه" آوردند کرد. او در این نامه، برای نخستین بار فاش کرد که همسرش را به یکی از بازداشتگاه های مخفی برده اند. او همچنین اشاره به مصاحبه هایی کرد که در زندان بصورت ویدئویی از برخی دستگیرشدگان تهیه شده است. آنچه که وی در این نامه فاش می کند، سرنوشتی است که بارها و بارها برای بسیاری از دگراندیشان، میهن دوستان، معترضین، ارتجاع ستیزان، مدافعان آرمان های واقعی انقلاب و... تکرار شده است. دستگیرشدگان "توس" حالا از نزدیک می دانند، اعتراضات زیر شکنجه، شوهای تلویزیونی و محاکمات فرمایشی چگونه تهیه شده و چگونه هزاران انقلابی و میهن دوست از جمله جمع عظیمی از توده ای ها در مقابل جوخه اعدام قرار گرفتند و یا سرشان بالای دار رفت!

بخش های کوتاهی از نامه وی را، که در مطبوعات داخل کشور (از جمله روزنامه "زن") منتشر شده، در زیر می آوریم، که تکمیل کننده آن در نامه ایست، که گفته می شود مادر وی در ملاقات با علی خامنه ای عنوان کرده است و در بالا خواندید. جلاتی پور می نویسد:

اینجانب، حمید رضا جلاتی پور، از اصحاب روزنامه جامعه-توس... در این نامه، تنها قصد دارم مراتب انزجار و گلایه عمیق خود را از عملکرد عوامل قضائی-امنیتی اعلام نموده و از جنابعالی بخواهم به آنان دستور دهید که به بهانه دفاع از امنیت ملی در زندگی خصوصی و روابط خانوادگی (و حتی ناموسی) افراد دخالت نکنند.

... در مدتی که در زندان بودم، در یک بعد از ظهر شخصی که هویت خود را معرفی نمی کند، تلفنی به همسر اینجانب متذکر می شود که بدون اطلاع دان به احدی، خود را برای ملاقات شوهرش آماده کند. پس از یک ساعت اترمیل بنزی به درب منزل فرستاده می شود و همسر را به زندان اوین می برند. او را به اتاق مخصوص بازجویی برده اند و به مدت ۴۵ دقیقه منتظر نگه می دارند، سپس سه نفر مرد وارد اتاق می شوند و در یک فضای مبهم و هول انگیز مکرر وی را با سوالات پی در پی بمباران روانی می کنند. همسر اینجانب، که فردی خانه دار و ناآشنا با رمز و راز سیاست است، ناگهان تحملش به سر می آید و فریاد می زند که از جان من چه می خواهید، من بچه کوچک دارم، من را برای چه به اینجا آورده اید؟

... جناب آقای یزدی، آیا برای کشف و مبارزه با عوامل مخل امنیت از طریق مطبوعات، متن مطالب ۱۶۵ شماره روزنامه های جامعه و توس کافی نبود و آیا زندان یک ماهه انفرادی نویسندگان و اخذ اقرار کتبی و حتی مصاحبه ویدئویی از بعضی از آنها کافی نیست؟ آیا ضبط اموال و انتقال همه سخت افزارها و نرم افزارهای کامپیوتری شرکت جامعه روز کفایت نمی کرد؟ آیا انبوه شنود تلفنی ضبط شده وافنی به مقصود نیست؟ آیا ایجاد اضطراب در میان اعضای خانواده دفاع از امنیت ملی است؟ آیا واقعا انجام اینگونه اقدامات نعوذ با الله برطبق سیره نبوی و سیره علوی است و یا مبتنی بر آئین دادرسی جمهوری اسلامی می باشد؟!

جناب آقای یزدی، در شرایطی که عوامل قضائی-امنیتی با افرادی نظیر اینجانب، که بیش از دو دهه در خدمت انقلاب و برای استقرار جمهوری اسلامی کوشش کرده ام، چنین برخورد می کند، آیا نباید نگران وضع آن شهروندان ضعیفی بود که دستشان از همه جا کوتاه است.

آراء سفید، رسماً حدود ۷۵۰ هزار اعلام شد!

حجت الاسلام "کدیور":

به سلطنت ۲۵۰۰ ساله می خواهند لباس دینی بپوشانند!

* مجلس خبرگان اگر نتواند به وظیفه نظارت بر کار "رهبر" عمل کند، این نظارت را می توان بعنوان یک وظیفه شرعی، در خارج از مجلس بر عهده گرفت!

انتخابات مجلس خبرگان سرهمبندی شد و عده ای دستچین شده به این مجلس راه یافتند. امروز سوال اساسی اینست: مبارزه با قانون گریزی دم و دستگاه رهبری با این انتخابات به پایان رسیده است؟

۲۲ میلیون ایرانی با عدم شرکت در این انتخابات، به این سوال پاسخ منفی داده اند، در حالیکه بی تردید میلیون ها نفر از شرکت کنندگان در انتخابات مجلس خبرگان نیز در کنار آن ۲۲ میلیون نفر جای دارند!

مردم ایران طی این مدت به همت بحث هایی که در مطبوعات و محافل متنوع و گوناگون انجام شد، با اختیارات گسترده ای در جمهوری اسلامی آشنا شده اند، که سر به ۸۰ درصد می زند. مردم ایران، برای نخستین بار به آن بافت درهم تنیده ای آشنا شدند که دست هایی در پیت رهبری آن را بافته و در نماز جمعه ها، نیروهای نظامی، رادیو تلویزیون، قوه قضائیه، کمیته ها و بنیادهای عظیم مالی و ... جلوه می کنند. مردم حساب و کتاب مالی بنیادها و دلائل و توضیحات مربوط به بر کماری هایی را می خواهند که امضای "رهبر" را پای خود دارند. با سرهمبندی کردن مجلس خبرگان و حتی با سرکوب آزادی های محدود و مشروط مطبوعات نیز این سوالات از ذهن مردم پاک نمی شود. نه تنها پاک نمی شود، بلکه پررنگ تر و برجسته تر نیز می شود.

مردم ایران حالا بسیار بیشتر و فراتر از گذشته می دانند، که برای اجرای تحولات باید ابتدا حساب و کتاب و نظارتی بر کار "رهبر" و "رهبری" برقرار شود و به یکه تازی ها خاتمه بخشیده شود.

در این شماره راه توده گزیده هایی از بحث های مربوط به انتخابات مجلس خبرگان و ضرورت نظارت بر کار "رهبر" را که در نشریات داخل کشور منتشر شده، می خوانید. از جمله این گزیده ها، مصاحبه بسیار قابل توجه حجت الاسلام کدیور است که در تاریخ دوم آبان در نشریه "آبان" منتشر شد. حجت الاسلام کدیور بدلیل همین نقطه نظرانش از سد شورای نگهبان نگذشت و به مجلس خبرگان راه نیافت. اما، نقطه نظرات دقیق و افشاگرانه او خود افشاگر عملکرد شورای نگهبان برای بردن و نبردن افراد به مجلس خبرگان بود. آنها که نرفتند، از جنس حجت الاسلام کدیور بودند، و آنها که رفتند از جنس آیت الله یزدی و آیت الله جنتی و آیت الله خزعلی! حتی همین مقایسه ساده برای درک عمق ماجرا از سوی توده مردم کافی بود!

آنچه که حجت الاسلام کدیور در این مصاحبه گفته، برخاسته از خواست ده ها میلیون مردم ایران است که سلطنت خودکامه را به امهد نظام جمهوری و حکومت مردم بر خودشان سرنگون کردند. این مردم، همانطور که کدیور می گوید، نظام سلطنتی با پوشش مذهبی را بر نمی تابد و قبول نمی کند! به شهادت همین نقطه نظرات، که بازتاب مردمی و عملی آن امتناع ۲۲ میلیون ایرانی دارای حق رای، برای شرکت در انتخابات مجلس خبرگان بود، مردم "رهبر" خودکامه و غیر پاسخگو به مردم را نمی خواهند! مردم از سلطنت به هر شکل و شمایل نفرت دارند!

نظامی وارد نشود، قبول کردیم و اصل مطلب این است که در این قسمت ها هیچ کاری نکردیم.

این سخنان نشان می دهد که آقایان به علت این که مشاغل متعددی دارند، فرصت نظارت ندارند، نشان هم بالاست، حال و حوصله نظارت هم ندارند، اطلاعات کافی هم از قرار اطلاع به اینها نمی رسد، به علاوه بودجه لازم و سازمان لازم برای این مسئله هم ندارند و در سیاست و امور نظامی هم که مجاز به دخالت نیستند، پس اگر به زبان ساده بگوئیم که دوره دوم خبرگان در مساله نظارت بر رهبری کوتاهی کرده است و وظائف قانونی خود را انجام نداده است، این سخن قابل توجهی است. خبرگان یک امر تشریفاتی نیست که سالی دو روز دور هم جمع بشوند و آقایان یک دفعه برای زیارت حضرت معصومه و یک دفعه برای زیارت حضر رضا به قم و مشهد مشرف شوند و بعد از یک دیداری و یک سری نطق های قبل از دستور، دوره هم جمع شوند و به اجلاس خود پایان دهند. اگر واقعا این مسائل هست، چه نیازی به مخارج عظیم برای برگزاری انتخابات هست که بخواهد این کار را انجام بدهد؟

باید واقعا نشان بدهیم که اگر به توده مردم اجازه انتقاد و نصیحت نداده ایم، آیا خبرگان در این زمینه قدمی برداشته اند؟ موردی را سوال یا تذکر داده اند؟ سوالات متعددی در جامعه هست نسبت به قوه قضائیه، امنیت قضائی که مهمترین رکن امنیت یک جامعه است. در مورد دخالت نیروهای محترم مسلح نظامی و انتظامی در مسائل سیاسی سوالاتی در جامعه مطرح است. هم در انتخابات ریاست جمهوری و هم انتخابات مجلس سوالاتی مطرح بود. بالاخره خبرگان آیا سوالاتی درباره برخی ارگان های اقتصادی از قبیل بنیاد مستضعفان، آستان قدس رضوی و کمیته امداد کرده اند؟ اینها ابهامات و سوالات مردم است. خبرگان بفرمایند سوالاتی کرده اند و یا نکرده اند و احیانا چه جواب هایی به آنها داده شده است.

اعضای هیات تحقیق مجلس خبرگان دوره دوم اکثرشان از منصوبین مقام محترم رهبری هستند. یعنی رئیس قوه قضائیه که منصوب ایشان است، عضو هیات تحقیق است. دو نفر از فقهای شورای نگهبان که منصوب مقام رهبری اند، عضو هیات تحقیق اند. امام جمعه تبریز که منصوب مقام رهبری است، عضو هیات تحقیق است. جناب آقای مصباح یزدی که منصوب مقام رهبری در بنیاد امام خمینی قم است، عضو هیات تحقیق است. در واقع ناظر، خودش منصوب منظور است و کسی که مورد نظارت قرار می گیرد، خودش ناظر را نصب کرده است.

ماده ۱۹ آئیننامه داخلی مجلس خبرگان می گوید: «هیات تحقیق موظف است با هماهنگی مقام رهبری، به تشکیلات اداری آن مقام توجه داشته و به آن مقام در جلوگیری از دخالت عناصر نامطلوب در تشکیلات مذکور مساعدت نماید.»

به عبارت دیگر، نظارت بر "پیت رهبری" نظارت بر کلیه تشکیلات منصوب رهبری، شبیه آئمه جمعه، یا نمایندگی ولی فقیه در دانشگاهها، بنیاد مستضعفان، آستان قدس رضوی، کمیته امداد، سپاه پاسداران، قوه قضائیه، صدا و سیما، فقهای شورای نگهبان، شورای مصلحت نظام ... را شامل می شود و اینها می توانند تحت نظارت مجلس خبرگان و هیات تحقیق باشند.

در مورد اینکه آیا این مسائل انجام شده یا نشده، در بین مصاحبه ها و سخنرانی های اعضای محترم هیات تحقیق، که در این یکی دو ماه مطالبی را ذکر کرده اند، آنچه که ما به دست آورده ایم این است که در دوره اول خبرگان، یعنی تا سال ۶۸ تقریباً این نظارت صورت نگرفته است و در دوره اخیر، این کمیسیون هیات تحقیق فعال شده است، منتهی آنچه که آبراز شده از جمله از سوی نایب رئیس خبرگان در هفتم مهر امسال در دانشگاه تهران، اینست که در خصوص مسائل سیاسی و نظامی، چون رهبری گفته بودند در مسائل سیاسی و

یوسفی اشکوری، در مقاله خود می نویسد:

"جمهوریت" و "انتخابات" را برای فقیهان تعریف کنید!

از جمله ترفندهای جبهه ارتجاع-بازار برای کثاندن مردم به پای صندوق های رای در انتخابات اخیر مجلس خبرگان، انتشار فتوای متعدد مذهبی، از سوی برخی مراجع مذهبی بود. این امر بویژه در شهرستان ها و روستاها بسیار رایج بود و مردم را به زور فتواها به پای صندوق های رای می کشاندند. رادیو، تلویزیون و نشریات نیز، در این دوره بی وقفه این فتواها را منتشر و پخش می کردند.

حجت الاسلام یوسفی اشکوری، از جمله روحانیونی بود که صلاحیتش برای مجلس خبرگان، از سوی شورای نگهبان تائید نشد. یوسفی اشکوری از جمله روحانیون روشن بینی است، که بویژه در دوران اخیر در برابر "ولایت مطلقه" و "رهبری" غیر قابل کنترل و تبدیل جمهوری اسلامی به نظامی با ساختار سلطنتی مخالفت کرده است.

پس از انتخابات خبرگان اخیر او مقاله کوتاه و مستدلی نوشته و در نشریه "پیام هاجر" منتشر ساخت، که در نوع خود مقاله ای کم نظیر به قلم یک روحانی است. اشکوری، در دوران اخیر، با مقالاتی که در هفته نامه های جدید منتشر ساخت، نشان داد، که یکی از روحانیون مسلط به تاریخ مشروطه و حتی تاریخ انقلاب کبیر فرانسه است.

ما درباره این دسته از روحانیون، همانگونه که پیش تر نیز نوشته ایم، ورود آنها به صحنه مطبوعات نشان داد که در سال های اخیر و در دورانی که همه همکاران روحانی و غیر روحانی آیت الله خمینی از صحنه سیاست و مذهب رانده شده اند، چه زلزله عظیمی در افکار آنها و اساسا در حوزه های مذهبی بوقوع پیوسته است. زلزله ای که با اطمینان می توان گفت در صورت بستن تمام مطبوعات و حتی خونین ترین یورش به جنبش عمومی مردم ایران (که روحانیون روشن بین و مخالف ارتجاع مذهبی نیز بخشی از آن هستند) این روشن بینی ها، بویژه در میان روحانیون و مذهبیون مکلا و معمم ایران بسیار فراتر از آن خواهد شد که اکنون هست. تاریخ انقلاب مشروطه را باید یکبار دیگر ورق زد، تا این واقعیت را در آن انقلاب نیز یافت!

درباره صدا و سیما که الان صدا و سیما مورد ادبار عمومی است. این همه اقبالی که متاسفانه از رادیوهای خارجی صورت می گیرد، جز این است که مردم به صدا و سیمای ملی خودشان اعتماد ندارند و برای شنیدن اخبار و واقعیت ها به اجنبی مراجعه می کنند؟ آیا خبرگان محترم در این زمینه مسئولی کرده اند؟ نماز جمعه ها خلوت شده است و آیا سوال شده که یکی از مهمترین نهادهای دینی جامعه که نمازهای جمعه است، چرا این گونه شده؟ آیا بررسی صورت گرفته است؟ نهادهای نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه ها امروز با سوالات جدی مواجه است. آیا در این زمینه تذکر جدی داده شده است؟ در زمینه مساله زندان ها و مساله شکنجه به خصوص شهرداران، مسائلی در جامعه مطرح شده و هیچ تکذیبی تاکنون صورت نگرفته است و یا مساله حساب رییسی دادگستری تهران، مسائلی مطرح شده آیا اینها در جانی بررسی شده است؟ به نظر می رسد اگر خبرگان نظارت خودش را عمل می کرد، امروز بسیاری از ابهامات و مسائل از سطح جامعه رخت بر می بست و ما دارای یک فضای شفاف تری بودیم.

آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است؟ وقتی عملکرد، یک عملکرد پاکیزه و شفاف است، هر چه بیشتر بر آن نظارت شود بر استحکام آن اضافه می شود و خبرگان اعلام می کنند که ما نظارت کردیم و نقطه ضعفی نیافتیم. آیا فراموش کرده ایم که در کشوری داریم زندگی می کنیم که نظامش جمهوری اسلامی است و جمهوری یعنی حکومتی که مردم حق حکومت دارند، حق تعیین سرنوشت دارند و حق دارند به کسی که وکیل آنها در اداره جامعه است، نظارت بکنند که ببینند جامعه را درست اداره می کند یا اشتباه اداره می کند. این از حقوق مردم است که دین هم آن را به رسمیت شناخته است و در قانون اساسی هم بر آن تاکید شده است.

از زاویه ای دیگر هم به آن می توان پرداخت. مساله این است که هر چه اختیارات بیشتر باشد، نظارت بر او لازم تر خواهد بود. لذا می بینیم که ممکن است مدیر یک اداره صرفا زیر نظر مافوق خود، یعنی وزیر مربوطه باشد، اما رئیس جمهور از طرق مختلف تحت نظارت مردم قرار دارد، با اینکه رئیس جمهور طبق قانون اساسی حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد اختیارات جامعه را بیشتر به عهده ندارد، در حالی که نزدیک به هشتاد درصد اختیارات قانونی اداره جامعه بر عهده رهبر است، خوب در این صورت نظارتی که برایشان باید انجام بگیرد حداقل چیزی بین ۷ تا ۸ برابر نظارتی است که باید بر رئیس جمهور صورت بگیرد. رهبر طبق اصل ۱۱۰ قانون اساسی اختیارات متعددی برایش پیش بینی شده است، لذا نظارتی که بر رهبری هست از نظارتی که بر رئیس جمهور هست، بیشتر خواهد بود. آیا رئیس جمهور که تحت نظارت مجلس است، این باعث تضعیف رئیس جمهور می شود؟

در مجموع نگرشی در جامعه که برخورد با رهبری را به جای این که برخورد با یک رهبر دینی بداند، بیشتر دارد آن را به سمتی سوق می دهد که یک مقام غیر مسئول و مقام فوق قانون جلوه می کند. این تلقی، تلقی دینی نیست. به نظر بنده، این تلقی رسوب تفکرات ۲۵۰۰ ساله ایست که در این جامعه بوده و امروز دارند لباس دینی به تن آن می کنند و گرنه ما در انقلاب با نظامی مبارزه می کردیم (نظام شاهنشاهی) که شاه در آن مقام غیر مسئول شناخته می شد و امام بعنوان رهبری مردمی، این نظام را ساقط کرد و مقام غیر مسئول را به زباله دان تاریخ پرت کرد! هرگز نباید نظام اسلامی را به شیوه ای سوق داد که دقیقا انقلاب برای آن صورت گرفته است.

برای اینکه در جامعه هرج و مرج ایجاد نشود، دو طریق می توان در خصوص نصیحت انمه مسلمین در پیش گرفت: یکی از طریق افکار عمومی است، دیگری از طریق نهادهای قانونی مثل مجلس خبرگان.

افکار عمومی کار خودش را از طریق مطبوعات و احزاب دنبال می کند و یا از طریق شرکت در همه پرسی ها و انتخابات مختلف و طریق قانونی دیگر آن هم از طریق مجلس خبرگان نظارت صورت می گیرد.

این که برخی گاهی دنبال این هستند که از مجلس خبرگان یک مجلس تشرفاتی شکل بگیرد، در این حالت فرهیختگان مردم حق دارند که وظائف مجلس خبرگان را که بر زمین مانده است، از باب امور حصیه که نباید هرگز بر زمین بماند، خارج از مجلس خبرگان انجام بدهند. این یک دستور شرعی است، یعنی اگر ما احساس بکنیم که نمایندگان مجلس خبرگان به واسطه کبر سن، به واسطه برخی ملاحظات و تعارفات و یا به هر دلیلی قدرت انجام وظائف شرعی و قانونی خود را ندارد، می شود خارج از مجلس خبرگان این امور را برعهده گرفت و انجام داد.

((...)) در جمهوری اسلامی پدیده های کاملاً بدیع و تازه ای مشاهده می شود که هر کدام در نوع خود قابل توجه و تامل اند. یکی از آنها ایجاد "تکلیف شرعی" و صدور "حکم دینی" برای رای دادن مکلفان و مشارکت در امر انتخابات است. این پدیده از همان آغاز تاسیس جمهوری اسلامی وارد معادلات و تحولات سیاسی شد و با گذشته زمان پر رنگتر و آشکارتر گردید و هم اکنون در اوج خود قرار دارد.

آیا این شیوه برای همیشه می تواند مفید و موثر باشد، یا نه، سخن دیگری است. موضوع مورد نظر ما این است که آیا اصولاً تعیین "تکلیف" به ویژه از منظر و موضع شریعت برای آدمیانی که دارای عقل و تشخیص و تدبیرند و می خواهند کسانی را برای تصمیم گیری در امور مدنی و اجتماعی شان "انتخاب" کنند، منطقی و مقبول است؟ آیا تعیین تکلیف شرعی با اصل انتخاب سازگار است؟

به مقام رهبری در جمهوری اسلامی، از درون همین مجلس و مناسباتی می‌جرید که با انگلستان دارد!

تغییر قانون اساسی، حذف جمهوریت از این قانون و اعلام شریعت اسلام، بعنوان قانون حاکم از جمله برنامه‌های جناح شکست خورده در انتخابات دوم خرداد است، که موقوفه اسلامی عملاً طرفدار آن است و مهلوی کنی توریزه کننده آن!

در آستانه انتخابات مجلس خبرگان، بدلیل آنکه امام جمعه‌های تهران کاندیدای این مجلس بودند و اختیار این منبر تبلیغاتی را نمی‌خواستند در اختیار کسانی بگذارند که از جمع رهبران جناح راست نباشند، او نماز جمعه تهران را در سه نوبت خواند.

آیت‌الله مهلوی کنی، در سه جمعه‌ای که نماز جمعه تهران را خواند، مطالب زیادی را مطرح کرد که همگی آنها گوشه‌هایی از بحث‌ها و تفکری است که بر جناح راست جمهوری اسلامی حاکم است. از جمله در باره محدود بودن آزادی‌ها در اسلام، ضرورت نامگذاری اطفال به اسامی امامان، مخالفت با مطبوعات غیر حکومتی، دفاع از شورای نگهبان و تصمیمات استصوابی آن، سرهمبندی کردن انتخابات خبرگان و...

در همین سه نماز جمعه، آیت‌الله کنی، مسئله تغییر قانون اساسی را نیز مطرح کرد. او ضرورت این تغییر و تشکیل "ولایت نشین ایران" را به صورت زیر فرمولبندی کرد:

«... در اوایل انقلاب، مبانی مکتب و انقلاب آنطور که باید تبیین نشد. من از همه متفکران و اندیشمندان انقلابی و متعهد جامعه می‌خواهم تا درباره مبانی انقلاب کار کنند. باید کسانی این مبانی را تدوین کنند و نگذارند تا دشمنان با تحلیل و تفسیرهای نادرست، آن را تحریف نمایند...»

همگان می‌دانند که جناح بازار و ارتجاع مذهبی، از همان ابتدای پیروزی انقلاب، با تدوین قانون اساسی مخالف بودند و اعتقاد داشتند که شریعت اسلام باید بعنوان قانون اساسی اعلام شود. یعنی همان کاری که طالبان در افغانستان کرده‌اند! و پاکستان در تدارک آنست!

ارتجاع مذهبی در تمام سال‌های پس از پیروزی انقلاب، گام به گام در جهت حذف قانون اساسی، عدم اجرای آن و حذف اصول مترقی آن حرکت کرده‌است. در ابتدا بازار و ارتجاع مذهبی در برابر بندهای مربوط به تجارت خارجی و واگذاری زمین‌های کشاورزی ایستاد و سپس به مقابله با بندهای دیگر قانون اساسی که مفایر منافع آنها بود پرداختند. اکنون در جهت حذف کامل قانون اساسی گام بر می‌دارند.

حادثه دردناک در سوئد

در یک آتش سوزی مهیب، ۶۳ جوان و از جمله ۱۰ نوجوان ایرانی، در شهر "گوتته برگ" سوئد در آتش سوختند. این حادثه در تاریخ ۳۰ اکتبر گذشته روی داد و جامعه ایرانیان مقیم سوئد را در اندوه و سوگواری فرو برد. تمامی جان باختگان این رویداد، فرزندان مهاجرین مقیم کشور سوئد بودند. حریق در محل انجمن مقبونی‌های شهر روی داد و با آنکه این سالن گنجایش ۱۵۰ نفر را بیشتر نداشت، نزدیک به ۴۰۰ جوان و نوجوان در آن گردآمده بودند. بسته بودن در ورودی و در پشت سالن، حدس و گمان‌های بسیاری را پیرامون عمدی بودن این حریق بدنبال آورد، که هنوز مقامات رسمی کشور نتایج تحقیقات خود در این زمینه را اعلام نداشته‌اند.

پارلمان سوئد و دولت این کشور روز ۹ نوامبر، در همبستگی با خانواده‌های داغدار یک دقیقه سکوت اعلام داشت. برخی از قربانیان این رویداد، فرزندان فعالان جنبش‌های اجتماعی ایران بودند.

راه‌توده، ضمن تسلیت به خانواده‌های داغدار و آرزوی صبر و شکیبایی برای آنان، این رویداد را نیز نتیجه آن خیانتی می‌داند، که به آرمان‌های واقعی انقلاب ۵۷ شد. خیانتی، که آوارگی، مهاجرت، مرگ در غربت، جدا ماندن خانواده‌ها از هم، ترورها و... را در مهاجرت و هزاران مصیب مشابه و بسیار سخت‌تر و دردناک‌تر از آن را برای هم میهنانمان در داخل کشور بیار آورد.

به نظر می‌رسد که اصل انتخابات (هر انتخابی) با مکلف کردن انتخابگران تعارض داشته باشد، چرا که در این صورت اساساً انتخاب منتفی و بی‌معنی است. انتخاب در صورتی معنا پیدا می‌کند که انتخابگر در قبول یا رد چیزی کاملاً آزاد باشد و هیچ عاملی از بیرون و خسار از اراده او بر وی اثر نگذارد و او را در گزینش یکی از گزینه‌ها مجبور و ملزم نکند. مکلف کردن مردم به انتخاب، اجبار است و هر نوع اجباری با اصل آزادی انتخاب مغایر و لذا نافی آن است.

ظاهراً بسیاری از فقیهان ما چندان توجهی به معنا و مفهوم "انتخاب" و "انتخابات" و مفاهیمی چون جمهوریت، دموکراسی، آزادی، مشروعیت قدرت و... نکرده‌اند، چرا که این مفاهیم از جهانی کاملاً تازه و نو و در شمار مسائل "مستحدثه" اند و لاجرم با مبانی و معیارهای گذشته فقهی نمی‌توان در این باب سخن گفت. بدیهی است که در چهارچوب مبانی و اصول نوین اندیشه سیاسی و حقوق اساسی جدید "مردم‌اند که به نوعی، خلیفه خدا در زمین‌اند و حق دارند هر نوع حکومت و دولت و نظام اجتماعی و سیاسی را پدید آورند و "جمهوریت" را تحقق بخشند. چنان که علمای مشروطه خواه در عصر مشروطیت اعلام کردند «به اجتماع علما، حکومت در عصر غیبت از آن جمهور مسلمین است».

اکنون سخن این است که مکلف کردن مردم به شرکت در انتخاب نظام یا قانون معین و یا اشخاص مورد نظر دیگری، با اصل اساسی انتخاب و آزادی عمل مغایر است و اساس جمهوریت و دموکراسی و اراده خلاق آدمی را نفی می‌کند، به ویژه فتوای شرعی در این مورد، اشکال عدیده‌ای ایجاد می‌کند.

از پیامدهای الزامی حکم شرعی، گناهکار بودن متخلف است. از فقیهان می‌پرسم، اگر کسی به فتری عمل نکرد و در انتخابات شرکت نکرد و رای نداد، مرتکب معصیت الهی شده و در قیامت کیفر خواهد دید؟ آیا ۵۵ درصد مردم ایران که در انتخابات خبرگان اخیر رای ندادند، فرمان خدا را عصیان کردند و در آتش جهنم خواهند بود؟

اگر فقیهان بنا به تشخیص خود اصل رای دادن را وظیفه شرعی بدانند و دیگران را بدان مکلف کنند، منطقاً ممکن است فقیهان دیگری نیز پیدا شوند که درست به عکس بیانند. در آن صورت آیا آنان هم حق دارند که از موضع فقاقت و مرجعیت و شریعت، مومنان را به عدم شرکت دعوت کنند و اصل انتخابات را "تحريم" کنند؟

اصل "بیعت" و "شورا" در اسلام، دقیقاً به معنای تساوی ارزش افراد در رد یا قبول حکومت و حکومتگران است و لذا می‌توان انتخاب کرد یا نکرد و هیچ رجحانی در یکی از دو طرف وجود ندارد.

اشکال اساسی این است که این فقیهان فکر می‌کنند که فقط آمدن پای صندوق رای و انداختن یک برگ کاغذ سفید و یا سیاه احساس مسئولیت کردن است و لذا همواره مردم را از بی‌تفاوتی برحذر می‌دارند و حال آن که شرکت نکردن و رای ندادن لزوماً به معنای بی‌تفاوتی و عدم احساس مسئولیت در قبال جامعه و سرنوشت خود نیست، چرا که رای ندادن هم نوعی خود رای دادن است، منتها رای نه و اعتراض و شکلی از مبارزه منفی است. اگر غیر این است، چرا در سال گذشته حدود نزدیک به ۳۰ میلیون ایران آرای خود را به صندوق‌ها ریختند و امسال حدود ۱۸ میلیون؟ چگونه است که این ۱۲ میلیون سال قبل احساس مسئولیت کردند و امسال نه؟ بدیهی است که ۱۲ میلیون ایرانی، کاملاً آگاهانه و از سر تشخیص و احساس مسئولیت، رای ندادند و با این رای ندادن رای خود را بسیار آشکار و مفهوم به مسئولان اعلام کردند. سخن آخر این که اگر به جمهوریت و دموکراسی و اصل انتخابات کردن نهاده‌ایم، لوازم اجتناب ناپذیر آن را هم محترم بشماریم.

تئوری آیت‌الله کنی برای حذف قانون اساسی!

آیت‌الله مهلوی کنی، سیاست گذار جناح راست و پرچمدار مقابله خونین با جنبش عمومی مردم ایران است. او از جمله چند چهره‌ایست که مجلس خبرگان را در شان و موقعیت خود در جمهوری اسلامی تشخیص نداده و خارج از این مجلس، به هدایت و رهبری مجلس سرگرم است. او بخت خود را برای رسیدن

دستآورد بزرگ مردم در انتخابات مجلس خبرگان!

هفته بعد از برگزاری این انتخابات، رهبر جمهوری اسلامی، در یک هزارمین نماز جمعه تهران، برگزاری انتخابات مجلس خبرگان را یک پیروزی ارزیابی کرد! مطبوعات وابسته به ارتجاع و بازار و رادیو تلویزیون دولتی نیز چنین ارزیابی را ارائه دادند.

اکنون حتی زمزمه عدم پذیرش مشروعیت مجلس خبرگانی که با ۴۶ درصد آراء مردم تشکیل شده و ۲۲ میلیون نفر در آن شرکت نکردند، بر سر زبانهاست!

همگان می دانند، که وقتی ۲۲ میلیون نفر، یعنی ۵۴ درصد دارندگان حق رای، علیرغم بسیج همه نیروی تبلیغاتی حکومتی، دعوت مکرر رهبر از مردم برای شرکت در انتخابات، به میدان کشیدن اعتبار مردمی محمد خاتمی و... در انتخابات مجلس خبرگان شرکت نکرده اند، این مجلس و نمایندگان آن، تصمیمات مجلس و رهبری که مورد تائید مجلس ۴۶ درصدی است، حداقل نزد ۲۲ میلیون نفر مشروعیت ندارد. بدین ترتیب رهبر مورد تائید چنین مجلسی، در واقع، حتی اگر آمار رسمی اعلام شده درست باشد و آراء باطله را نیز غیر باطله ارزیابی شود، رهبر ۴۶ درصد مردم ایران است!! این بزرگترین بحرانی است که در آینده عوارض و نتایج خود را نشان خواهد داد.

از سوی دیگر، بزرگترین دستآورد انتخابات اخیر مجلس خبرگان، نه نتیجه آن، بلکه مقدمات برگزاری آن بود. این مقدمات، برای نخستین بار چشم و گوش ها را در وسیع ترین حد ممکن در جمهوری اسلامی باز کرد. مردم در وسعت چند ده میلیونی، با حدود اختیارات خارج از کنترل رهبر آشنا شدند. همانقدر که تازه فهمیدند، ریاست جمهوری کاره ای نیست و همه امور نظامی و کشوری و لشکر و مجلسی و قانونی و غیر قانونی در اختیار رهبر است. مردم تازه فهمیدند که در سال های گذشته و در اوج هیجانات ناشی از درگذشت آیت الله خمینی، پایان جنگ و در گرویدار انواع مشکلات اقتصادی، از غفلت مردم استفاده شده و مجلس تجدید نظر در قانون اساسی، اختیاراتی سلطنتی را در بندهای مربوط به رهبری در قانون اساسی جمع کرده و زمینه لازم را برای حکومت مرتجعین مذهبی و متحدین بازاری آنها فراهم ساخته است.

وسعت آگاهی مردم نسبت به دم و دستگاه رهبری و تسلطی که مخالفان تحولات در ایران و دشمنان نتایج انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری بر این دم و دستگاه دارند، و در واقع رهبر سخنگو و برگزیده آنان است، یک پیروزی بزرگ برای جنبش عمومی مردم ایران بود. نتایج این شناخت نیز، بدون هیچ تردیدی در آینده، به اشکال گوناگون در سطح جامعه بروز خواهد کرد. در این عرصه، بحث های مربوط به اختیارات و ضرورت کنترل رهبر که در نشریات ادامه یافت، نقش بسیار تاریخی ایفاء کرد. وقتی از نتیجه انتخابات مجلس خبرگان و از باقی ماندن این مجلس در اختیار ارتجاع مذهبی و بازاری ها یاد می کنیم، قطعاً باید از شکست این جبهه در کشتاندن ۲۲ میلیون ایرانی دارای حق رای به پای صندوق های آراء، شناخت مردم از اختیارات رهبر و ضرورت کنترل وی نیز بعنوان یک پیروزی بزرگ برای جنبش عمومی مردم ایران یاد کنیم. انتخابات اخیر مجلس خبرگان، آن سدی را شکست، که سیل آگاهی مردم از آن عبور کرد و در سراسر ایران به راه افتاد. نه مجلس ۴۶ درصدی، بلکه آگاهی دهها میلیونی مردم ایران و تعمیق جنبش مردم ایران یک پیروزی است!

تنها بعنوان یک نمونه از بحث هایی که پیرامون اختیارات رهبر در جمهوری اسلامی جریان دارد، اظهارات یکی از خوانندگان روزنامه سلام را که در ستون "الوسلام" این روزنامه انتشار یافته در زیر می آوریم. این در حالی است که دقیق ترین و جسورانه ترین بحث ها پیرامون "ولی فقیه" و ضرورت محدود ساختن اختیارات رهبر، کنترل رهبر و حتی مقایسه دستگاه رهبری، با دستگاه سلطنت در مطبوعات ایران، در دوران اخیر انتشار یافت و همچنان ادامه دارد. از این بحث ها نیز، گوشه هایی را از مطبوعات دیگر برگزیده ایم، که در این شماره راه توده می خوانید.

حزب توده ایران، در سال ۵۸ و در جریان رفراندوم قانون اساسی، پدرستی و بسیار دقیق و علمی گفت، که رهبری آیت الله خمینی، واقعیتی است که بدون ولایت و یا با ولایت، از سوی مردم ایران پذیرفته شده است. رهبری امری نیست که به کسی به ارث برسد. رهبری امری است که مردم باید بپذیرند و مردم آیت الله خمینی را بعنوان رهبر برگزیدند. هیچ دلیل و نشانه ای وجود ندارد که پس آیت الله خمینی، کس دیگری را بتوان با اختیارات وی، به رهبری برگزید. حزب توده ایران، رای مثبت خود به قانون اساسی جمهوری اسلامی را، در اوج اقتدار آیت الله خمینی و علیرغم همه خطراتی که فعالیت علنی و قانونی آنرا تهدید می کرد، مشروط به حذف ولایت فقیه از قانون اساسی، در متمم آن در آینده کرد. حزب توده ایران با صراحت نوشت که این بند، یعنی بند "ولایت فقیه"

در انتخابات اخیر مجلس خبرگان، علیرغم همه تبلیغات جنون آسایی که جمهوری اسلامی سازمان داد، ۲۲ میلیون دارنده حق رای در آن شرکت نکردند. رهبر جمهوری اسلامی، ۱۰ روز پیش از برگزاری این انتخابات همگان را به شرکت در آن فراخواند و صبح روز انتخابات نیز، نخستین مقام جمهوری اسلامی بود که رای خود را به صندوق رای ریخت. علی خامنه ای، بلافاصله پس از انداختن رای خود به صندوق به خبرنگار تلویزیون جمهوری اسلامی که در محل حاضر بود گفت که مردم ایران در جنگ و نبردند و این انتخابات نیز یک نبرد است! رهبر جمهوری اسلامی که آشکارا از خلوت بودن حوزه های رای گیری نگران شده بود، ابتدا اشاره به نقش رادیوهای خارجی در تحریک مردم به عدم شرکت در انتخابات کرد، که این خود اعتراف صریحی به امتناع مردم از شرکت در انتخابات بود.

محمد خاتمی ظاهراً زیر فشار شدید رهبر، هاشمی رفسنجانی و تقاضاهای مکرر شورای نگهبان و روحانیون وابسته به ارتجاع مذهبی، در تلویزیون جمهوری اسلامی ظاهر شد و ضمن انتقاد از عملکرد شورای نگهبان در حذف کاندیداهای مخالف ارتجاع و بازار، از مردم خواست که در این انتخابات شرکت کنند و از میان لیستی که در اختیار دارند، به کسانی که می خواهند رای بدهند. او نیز صبح روز انتخابات، با خبرنگار تلویزیون که در محل حاضر بود مصاحبه کرد. خاتمی نیز در این مصاحبه مطالبی را عنوان کرد که آشکارا حکایت از نگرانی عمومی از عدم شرکت مردم در انتخابات و خالی بودن حوزه های رای گیری داشت. او در اشاره به خلوت بودن حوزه های رای گیری، از عملکرد شورای نگهبان انتقاد کرد و آراء مانع گرمی انتخابات اعلام داشت. گرچه، با دعوت مردم به شرکت در انتخابات گفت که از همان لیست حکومتی هم می توان کسانی را انتخاب کرد.

در هفته پایانی کارزار تبلیغاتی برای انتخابات خبرگان، تلویزیون جمهوری اسلامی بیشترین تمرکز تبلیغاتی را روی نطق خاتمی برای دعوت مردم جهت شرکت در انتخابات گذاشت و بارها و بارها فرازهای از نطق تلویزیونی او را برای دعوت مردم به شرکت در انتخابات پخش کرد. در روزهای پایانی کارزار انتخاباتی، یگانه عکسی که در تهران سالم بر دیوارها باقی مانده و مردم چشمهایش را درنیاورده بودند، عکس خاتمی بود. ترتیب دهندگان انتخابات فرمایشی مجلس خبرگان نیز با آگاهی از همین امر، یگانه عکسی را که وسیعاً در تهران به در و دیوار و اتوبوس ها می چسباندن عکسهای خاتمی بود و دعوت او از مردم برای شرکت در انتخابات. گویی، نه انتخابات مجلس خبرگان، که انتخابات ریاست جمهوری است!

علاوه بر دعوت و تکلیفی که رهبر برای مردم، جهت شرکت در انتخابات تعیین کرد، نطق های هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی، تکلیف شرعی و وظیفه الهی که روحانیون وابسته به جبهه ارتجاع برای مردم تعیین کردند، تکرار پشت تکرار آن قسمت از وصیت نامه آیت الله خمینی که شرکت در تمام انتخابات جمهوری اسلامی را تکلیف شرعی اعلام داشته است، یورش کم سابقه رادیو و تلویزیون برای تشویق مردم به شرکت در انتخابات، بیم و هراسی که در ادارات دولتی و نیروهای نظامی و انتظامی در ضرورت شرکت در انتخابات ایجاد کردند و... تنها ۴۶ درصد از دارندگان حق رای براساس ادعاهای حکومت در این انتخابات شرکت کردند و ۲۲ میلیون نفر، در برابر همه این تبلیغات و تهدیدات و تشویق ها پایبندی کرده و در انتخابات مجلس خبرگان شرکت نکردند. این در حالی است، که تنها در تهران اعلام شد که ۱۶۰ هزار رای باطله به صندوق های رای ریخته شده است. یعنی مردم رای سفید به صندوق ها ریختند و یا نظرشان را با هر کلام و اصطلاحی که خود می دانستند روی اوراق نوشته و در صندوق ها ریختند!

چهارم و همچنین مجلس خبرگان دوره دوم (که پس از درگذشت آیت الله خمینی برگزار شد) تأیید نشد و در انتخابات دوره سوم مجلس خبرگان نیز مجمع روحانیون مبارز هیچ کاندیداتی معرفی نکرد.

پیش و پس از انتخابات اخیر مجلس خبرگان رهبری، حجت الاسلام کروی، آیت الله جنتی را برای بحث پیرامون کاندیداهای حذف شده این انتخابات، که عمداً از یاران و همکاران آیت الله خمینی در دوران حیات وی بوده اند، به یک مناظره تلویزیونی فرا خواند. هر دو بار آیت الله جنتی زیر بار این مناظره نرفت و بجای وی، حبیب الله عسگرآلادی، دبیرکل جمعیت موقوفه اسلامی آمادگی خود را به نیابت از طرف دبیر شورای نگهبان و در دفاع از تصمیمات استصوابی این شورا برای شرکت در مناظره با مهدی کروی اعلام داشت!

پس از انتشار خبر اعلام آمادگی عسگرآلادی برای دفاع از تصمیمات شورای نگهبان، حجت الاسلام مهدی کروی، طی سخنانی بدستی بر ارتباط های شورای نگهبان و بازار و جمعیت موقوفه اسلامی انگشت گذاشت. حجت الاسلام کروی، که پس از انتخابات اخیر مجلس خبرگان با حیات های مختلف دیدار کرده و نقطه نظرات مجمع روحانیون و نظرات خود را با آنها در میان می گذارد، در دیدار با ۱۳۰۰ نفر از فرزندان شاهد (خانواده های کشته شدگان جنگ) سرگرم تحصیل در دانشگاه ها صحبت می کرد، در این ارتباط گفت: «... من، هنگامی که اعلام آمادگی آقای عسگرآلادی برای مناظره را در روزنامه ها خواندم تعجب کردم، چرا که این موضوع اصلاً تناسبی با ایشان ندارد. من احساس می کنم که برای شورای نگهبان خوب نیست که فرد دیگری راجع به عملکردشان پاسخ بدهد. برای من سؤال برانگیز است که چه تناسبی راجع به عملکرد شورای نگهبان با آقای عسگرآلادی وجود دارد؟!»

این صریح ترین اشاره ایست که تاکنون از قول یکی از رهبران مجمع روحانیون مبارز، پیرامون ارتباط بازار و روحانیت مبارز عنوان شده است. اعضای شورای نگهبان عمداً عضو جامعه روحانیون مبارز می باشند.

با "رهبر" هم دیدار کرده بودم!

در ادامه همین دیدارها، روزنامه سلام نوشت که در آستانه میلاد مولای متقیان نیز، حجت الاسلام کروی با جمعی از فرهنگیان و دانشجویان پیرو خط امام شهر قم دیدار کرده است. در همین دیدار، او درباره آزادی ها گفت: «... آزادی در سطح جامعه به معنای وجود هرج و مرج و بی بند و باری نیست. آزادی یعنی بیان فکر و اندیشه مردم در چارچوب قانون و در صورت سوء استفاده از مساله آزادی باید با متخلفان در چارچوب قانون برخورد کرد.» او دلیل ندادن لیست مجمع روحانیون مبارز برای انتخابات مجلس خبرگان را عدم همکاری شورای نگهبان اعلام داشت و برای نخستین بار فاش ساخت که پیش از انتخابات و درباره عملکرد شورای نگهبان، علاوه بر مراجع قم با شخص "رهبر" نیز دیدار و گفتگو کرده است. علیرغم همه این رایزنی ها و دیدارها، شورای نگهبان کار خود را کرد و انتخابات ۴۶ درصدی مجلس خبرگان را سرهمبندی کرد!

زمزمه ها، پیرامون کنترل نهادهای تحت هدایت "رهبر"!

حجت الاسلام قاضی زاده، یکی از کاندیداهای انتخابات مجلس خبرگان، از حوزه انتخابیه تهران بود. او و حجت الاسلام "علی رازینی"، دادستان کل کشور و یکی از سه قاضی شرع قتل عام زندانیان سیاسی، پیش از برگزاری این انتخابات در یک جلسه پرسش و پاسخ با دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف شرکت کرد. او که در مجلس خبرگان دوم نیز حضور داشته، در این میزگرد، نحوه رسیدگی به اختیارات "رهبر" را به شرح زیر ضروری تشخیص داد: «... ذکر بعضی از موارد مانند صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، بنیاد مستضعفان و جانبازان و آستان قدس رضوی در حقیقت ذکر مواردی است که به نظر من دارای عملکرد مطلوبی نبوده است و کمیسیون تحقیق مجلس خبرگان می توانسته است با بررسی و اعلام نظر به رهبری زمینه اصلاح آنها را فراهم سازد و از این رهگذر موجبات تضعیف رهبری مرتفع گردد. این نوع نظارت برای تضمین بقای شرایط در رهبری است و از جهت قانونی تصمیم گیری نهانی اصلاحات یا عزل و نصب ها به عهده رهبر است. در بعضی از موارد تعویض مسئول یک نهاد و یا اصلاح سیاست های آن، زمینه رفع ابهام از آن نهاد و تقویت رهبری را فراهم می سازد.»

در قانون اساسی، در آینده و پس از آیت الله خمینی دشواری های بسیاری را بوجود خواهد آورد.

شاید در آن زمان که حزب ما این نظر را اعلام داشت، امثال آیت الله منتظری که خود قائم مقام رهبری بود و بسیاری از یاران آن زمان آیت الله خمینی که امروز در تنگناهای ارتجاع مسلط بر "رهبری" و "ولایت فقیه" قرار دارند، آن پیش بینی حزب ما را درک نکردند و حتی آن را مخالفت با خویش نیز ارزیابی کردند، اما امروز، همانها، بیش از هر مقام و مسئول دیگری، در جمهوری اسلامی شاهدند، پس از درگذشت آیت الله خمینی، بند و اصل "ولایت فقیه" با انقلاب، یاران انقلاب، یاران آیت الله خمینی، انقلابیون، مذهبیون ملی و چپ و در کل خود، با ملت ایران چه کرده است. مردم و همان یاران آیت الله خمینی، امروز شاهدند، که چگونه دستاوردهای انقلاب بهمن ۵۷ به تاراج رفته و حتی دستگاه سلطنتی نیز در حال احیا و بازسازی است!

معمائی بنام "رهبر"!

روزنامه سلام (درستون الو سلام ۱۳ آبان):

مسئول محترمی می فرماید خبرگان رهبری به نان و آب مردم مربوط نیست که مردم حساسیت لازم را داشته باشند. صدا و سیما رای به آن را وظیفه شرعی می نامد و دخیل در تمامی شیونات زندگی مردم. نماینده محترمی اعلام می دارد که رای ها خواه ۳ میلیون و خواه ۳۰ میلیون ربطی به رهبری ندارد. مسئول دیگری رای به خبرگان را پشتیبانی از رهبری می داند. دولتمردی بیان می دارد که خبرگان برگزیده مردم است و مسئول و پاسخگو. مقام شورای نگهبان می فرماید که این شورا فقط به رهبری پاسخگوست نه به مردم.

آقای می فرماید خبرگان رهبر را کشف می کنند نه انتخاب. دیگری می گوید رهبر منتخب مردم است. یکی می گوید رهبر منصوب از طرف خداوند است و فقط پاسخگو به اوست. شخص دیگری می فرماید رهبر پاسخگوست و خبرگان با رای ملت ناظر بر اعمال او.

فرد دیگری می گوید رهبری فراتر است از قانون. کسی می گوید رهبر نیز مانند مردم برابر در برابر قانون است. در این میان حقیر همچنان حیران و سرگردان!

"عسگر اولادی" در نقش

سخنگوی شورای نگهبان!

حجت الاسلام مهدی کروی، دبیر "مجمع روحانیون مبارز"، طی دو نامه (پیش و پس از انتخابات مجلس خبرگان) از آیت الله جنتی، دبیر شورای نگهبان خواسته است تا در یک مناظره تلویزیونی با وی شرکت کند. او از آیت الله جنتی خواسته است، تا در این مناظره دلائل خود را پیرامون رد صلاحیت بسیاری از دولتمردان و روحانیون مورد اعتماد آیت الله خمینی، در زمان حیات وی بیان کند. تصفیه روحانیون و افراد مورد اعتماد آیت الله خمینی، در طول رهبری "علی خامنه ای" از صحنه خارج شده و حتی صلاحیت آنها برای حضور در مجلس اسلامی و مجلس خبرگان نیز توسط شورای نگهبان رد شده است. شورای نگهبان کنونی، با حذف روحانیونی نظیر یوسف صانعی از آن و برگماری جانشینانی از سوی علی خامنه ای، عملاً در انحصار ارتجاع مذهبی، حجتیه و بازارها قرار گرفته است. یعنی همان طیفی که در زمان آیت الله خمینی نیز با وی سرستیز و مقابله داشتند و با بسیار از نظرات سیاسی و اقتصادی وی مخالف بودند. آنها اکثر، وابسته به آن فراکسیون ۹۹ نفره مجلس سوم هستند که علیرغم همه توصیه ها و فتوای آیت الله خمینی، مبنی بر رای اعتماد به کابینه میرحسین موسوی، از رای دادن به کابینه وی امتناع کردند. ناطق نوری لیبر این فراکسیون بود، که پس از درگذشت آیت الله خمینی، به ریاست مجلس اسلامی رسید.

حجت الاسلام مهدی کروی، در زمان حیات آیت الله خمینی، رئیس دروه سوم مجلس اسلامی بود. صلاحیت او برای راه یافتن به مجلس اسلامی دوره

جنبش نوین دانشجویی و میراث انقلابی ۱۶ آذر

ع. کلباتک

۱۶ آذر امسال مصادف است با چهل و پنجمین سالروز خیزش بزرگ دانشجویی ایران، پس از پیروزی کودتاکران سلطنتی و شکست جنبش ملی "فت"!

این سالروز، درعین هزمانی با مقاومت کنونی جنبش دانشجویی کشورمان در برابر مخالفان تحولات در ایران، مصادف شده است با توطئه جدیدی که در مجلس اسلامی برای مقابله با این جنبش شکل گرفته است: تشکیل بسیج دانشجویی و بوجود آوردن یک هسته نظامی از میان دانشجویان، علیه دانشجویان!

۴۵ سال پیش، دانشجویان رزمنده توده ای "مصطفی بزرگ نیا" (عضو رهبری سازمان جوانان توده ایران)، "مهدی شریعت رضوی" (عضو سازمان جوانان توده ایران) و "احمد قندچی"، دانشجوی مبارز طرفدار جبهه ملی ایران، (دانشجویان دانشکده فنی دانشگاه تهران) در اعتراض به حکومت کودتا و همچنین در اعتراض به ورود "ریچارد نیکسون"، معاون وقت ریاست جمهوری آمریکا به ایران، با شعار "مرگ بر شاه"، "تابود با کودتا"، "مرگ بر آمریکا" به مقابله با نظامیان حاکم پرداختند. تظاهراتی که با این شعارها و در اعتراض به ورود "نیکسون" به عنوان حامل پیام حمایت همه جانبه آمریکا از دربار شاهنشاهی و کودتاکران درباری برپا شده بود، سرانجام به یورش نظامیان به داخل دانشگاه و به گلوله بستن دانشجویان ختم شد.

خون سه قربانی بزرگ تظاهرات دانشجویی ۱۶ آذر، فضای رعب و وحشتی را که حکومت نظامی بر ایران مسلط ساخته بود، درهم شکست و این سرآغاز فصلی جدیدی شد در مبارزات مردم ایران، در مقابله با دیکتاتوری دربار و در راه آزادی. مبارزه ای که طی سه دهه اشکال گوناگون به خود گرفت و سرانجام به مبارزه انقلابی مردم ایران در سال ۵۷ و سرنگونی نظام خود کامه سلطنتی ختم شد.

در سال های بعد از پیروزی انقلاب ۵۷ نیز جنبش دانشجویی کشور ما فراز و فرودهای گوناگونی را از سر گذرانده است، که این عملدنا ناشی از تحولات انقلابی، رشد گرایش های مذهبی در دانشگاه ها، رشد تنگ نظری ها و یکسویه نگری ها در میان دانشجویان عضو انجمن های اسلامی، متاثر از تصمیمات گرایش های سیاسی-حکومتی خارج از دانشگاه ها و عدم تفکیک آنها از دقیق از گرایش های طبقاتی نیروهای مذهبی حاکم و عدم تفکیک آنها از یکدیگر بوده است. البته، در آشفته بازار تنگ نظری های مذهبی در فضای دانشگاهی، برخی ماجراجویی ها و حوادث ناشی از عملکرد پاره ای احزاب و گروه های سیاسی نیز در این ارتباط نقش داشته است.

پس از آنکه نیروهای ارتجاعی اهرم های قدرت حکومتی را یکی پس از دیگری تصرف کردند و این روند، بویژه پس از درگذشت آیت الله خمینی تشدید شد، مبارزات دانشجویی وارد مرحله نوینی شد. فساد حکومتی، آشکار شدن چهره واقعی بسیاری از روحانیون و مذهبیون که پشت شعارهای انقلابی خود را پنهان ساخته بودند و آغاز تصفیه دستگاه های نظامی و غیرنظامی از آرمیان خواهان مذهبی، فصل نوینی را در جنبش دانشجویی کشورمان گشود. روند جدائی صفوف آرمیان خواهان مذهبی از مذهبیون وابسته به ارتجاع و بازاریها، حتی شامل دانشجویان سهمیه بسیج و سهمیه خانواده شهدای جنگ و جانبازان جنگ نیز شد، که همچنان ادامه دارد. بار دیگر شعار واقعی جنبش دانشجویی کشور، که به رنگ خون در کتاب تاریخ مبارزات مردم ایران ثبت شده است، بار دیگر به اساسی ترین شعار جنبش نوین دانشجویی تبدیل شد: «اتحاد، مبارزه، پیروزی»

با آنکه در سال های اخیر بسیاری از زنگارهای بااصطلاح انقلاب فرهنگی، که در سال ۵۸ به دانشگاه ها و مراکز آموزشی کشور تحمیل شد، از

انکار دانشجویی کشور زدوده شده است، اما نباید قبول کرد که عوارض این زنگارها هنوز بر پیگر و بدنه جنبش دانشجویی کشورمان باقی است و ارتجاع حاکم همچنان در تلاش است، تا نه تنها این زنگارها را حفظ کند، بلکه بر آن حتی بیافزاید.

صرفنظر از هیجاناتی که خاص هر جنبش دانشجویی است، آنچه که در دوران اخیر از دهان دانشجویان در اجتماعات مختلفشان بصورت شعار بیرون آمده است، به نوعی برخاسته از خواست عمومی مردم ایران برای درهم شکستن سدهای موجود بر سر راه تحولات در ایران بوده است. از جمله این شعارها و خواست ها، خواست برکناری رئیس قوه قضائیه، برکناری سرپرست رادیو و تلویزیون، اجرای کامل قانون اساسی، گسترش آزادی ها در جامعه، کنترل اختیارات "رهبر" و حتی انحلال مجلس اسلامی و تجدید انتخابات آن است.

تردید نیست که پاره ای از این خواست ها عمده تحت تاثیر عملکردهای روز مسئولین این نهادها مطرح شده است و آلوده به هیجانات مربوط به مبارزات اجتماعی نیز هست، اما طرح این مسائل نشان می دهد که جنبش دانشجویی با عمق مشلات و موانع موجود بر سر راه اجرای خواست های عمومی مردم ایران آشناست و آنها را در قالب این شعارها و بدون هر ملاحظه ای مطرح می کند. این خمیرمایه هر جنبشی است که نسل جوان در آن حضور تعیین کننده دارد. حتی اگر جنبش انقلابی سال ۵۷ را هم فراموش کرده باشیم، جنبشی اعتراضی که هم اکنون در مائزی، اندونزی و کره جنوبی جریان دارد، تأیید کننده همین خصلتی است که جنبش دانشجویی و حتی جنبش جوانان کشورمان دارد. خشم فرو خورده و نتایج انواع فشارهای اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی به نسل جوان کشورمان را که در هر فرصتی نظیر مسابقات فوتبال داخلی و یا شادی ناشی از پیروزی های تیم فوتبال ایران در برابر تیم های خارجی بروز می کند، شاهدیم. حتی در مسابقات کشتی نیز نشانه هایی از شادی و خشم را در میان نسل جوانی که عمده ترین تعداد تماشاگران را تشکیل می دهند دیده ایم.

این خصلت جنبش دانشجویی، آنجا که بر کاغذ آمده و بصورت قطعنامه ها انتشار می یابد و یا بشکل بیانیه ها در مطبوعات منتشر می شود و یا در قالب سخنرانی ها مطرح می شود، بار منطقی آن بیشتر و بار هیجانی آن کمتر می شود.

برای آنکه با نمونه ای در این مورد آشنا شویم، از قطعنامه نوزدهمین نشست تکمیلی سالانه اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان سراسر کشور که در آبانماه ۷۵ در شهر اراک برگزار شد، یاد می کنیم. در این قطعنامه، کارشنکی های ارتجاع مذهبی بر سر راه تحولات در ایران اینگونه فرمولبندی شده است: «مسخ واژه هائی چون جامعه مدنی، آزادی، عدالت، جمهوریت... و در تقابل قرار دادن این مفاهیم با دین، ولایت، اسلامیت... شگرد دیگری است جهت تشریح جایگاه های غیر قانونی و تصامیت خواهان آنان. دانشجویان از ملت می خواهند که با هوشیاری و تیزی، در زمان مناسب با اقدام شجاعانه خود، به نحو شایسته ای با مخالفان ایمان، آزادی، عدالت و معنویت برخورد نمایند.»

شرکت گسترده و تاثیر گذار دانشجویان در هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری نشانه دیگری از عمق درک جنبش دانشجویی کشورمان در لحظه کنونی است و بینش سیاسی بسیار جدی آنها را نسبت به اوضاع کنونی کشورمان نشان می دهد. همانگونه که عدم شرکت در انتخابات اخیر مجلس خبرگان، این بینش را به نحو دیگری به نمایش گذاشت.

قرائن متعددی وجود دارد که ارتجاع حاکم نه تنها از عمق درک سیاسی جنبش دانشجویی کشور آگاهی دارد، بلکه بشدت از گسترش آن بیم نیز دارد. حضور نزدیک به یک میلیون و ۲۰۰ هزار دانشجو در دانشگاه های ایران کمیتی را بازگو می کند، که در کنار کیفیت عمیق سیاسی-مبارزاتی به ارتشی قدرتمند برای پیش تازاندن تحولات تبدیل می شود. نفس حضور رهبر جمهوری اسلامی در دانشگاه تهران و شرکت در جلسه پرسش و پاسخ دانشجویی، صرفنظر از مطالب و ادعاهائی که وی در باره ادبیات، شعر و نقش روشنفکران ایران مطرح کرد، خود نشان دهنده بیم و هراس از قدرت این جنبش است. جنبشی که اکنون به غلط تصور کرده اند با تشکیل بسیج دانشجویی و نظامی کردن دانشگاه ها می توانند آنرا خاموش و یا منفعل سازند.

بدین ترتیب است، که میراث ۱۶ آذر، همچنان پرچم مبارزات جنبش دانشجویی است که نسل به نسل، دست به دست می شود، و یاد و خاطره سه قهرمان در خاک خفته این رویداد خونین، نسل به نسل، زنده نگاه داشته می شود. □

واقع بینی، در برابر ذهن گرائی

بخش‌هایی از اپوزیسیون - عملیات در خارج از کشور - درباره امکانات تغییرات در ایران تدریجی و یا انقلابی - تصور روشنی ندارند. انتظارات متنوع آنان از دولت کنونی، برای تغییرات، نشانه روشنی از این امر است. ریشه این ناروشنی را باید در شناخت ذهنی دانست و نه برعکس. عین بر ذهن اولویت دارد؛ منافع طبقاتی مستولی در مرحله رشد تاریخی جامعه، ذهنیت و شیوه‌های دفاع از آن را بوجود می‌آورد، و نه برعکس.

تکیه بر محتوای رشد و تغییرات تدریجی - رفرمیستی دوران کنونی در ایران، نه به مفهوم نفی مرحله انقلابی - رادیکال در رشد و تکامل بطور کلی، و نه به مفهوم نفی آن در شرایط ویژه و خاصی ایران برای همیشه و یا اعتقاد به رفرمیسم است. [۱] تفاوت بین برداشت علمی از تکامل، از یک سو و ذهن گرایانه و ایده آلیستی از سوی دیگر، در همین شناخت از وجود این دو مرحله تکاملی در هر پدیده سازجمله در جامعه قرار دارد.

چنین برداشتی از رشد اجتماعی، پایه اندیشه علمی را در حزب توده ایران تشکیل می‌دهد، و کاربایه فلسفی و جامعه‌شناختی تحلیل حزب از انقلاب بهمن ۵۷ و در سال‌های بعد نیز بوده است. نتیجه‌گیری و اتخاذ تاکتیک‌های از درون چنین شیوه‌ای برخاسته است.

آنهايي که به این شیوه تحلیلی اعتقادی ندارند، تاکتیک‌های اتخاذ شده توسط حزب ما را نیز نتیجه گیری‌های قانونمند علمی نمی‌دانند، بلکه آنرا ناشی «از دنبال‌روی» و یا «آشتیانه» حزب توده ایران و رهبران آن ارزیابی می‌کنند و به هر بهانه‌ای آنرا تکرار می‌کنند، حتی با هدف سرپوش گذاشتن بر نقش خود.

برای درک سیاست حزب توده ایران در برابر انقلاب بهمن ۵۷ و نیروهای شرکت‌کننده در آن - چه در سطح توده‌ها و چه رهبری - ابتدا باید پاسخ داد، که تغییرات در هر جامعه‌ای تنها بر پایه ذهن توده‌ها و رهبران آن عملی می‌گردد، و یا «تهدیب و قانع ساختن» ذهن، دسترسی به هر هدفی ممکن می‌شود؟ [۲] «ذهن» و شناخت آن در بندهای «عینی» محدود است و آنطور که مارکس می‌گوید، «انعکاس» از تغییر عین و لذا همانند عین، روندی رشدیابنده و تاریخی است؟ «محدودیت تاریخی» ذهن و شناخت آن، پایه‌ای عینی و ماتریالیستی دارد؟ و اگر دارد، راه به عقب‌راندن و برطرف ساختن «محدودیت تاریخی» رشد ذهن، کدامست؟

این پرسش‌ها، آنهايي هستند، که پاسخ به آنها علاقمندان را با محتوای علمی سیاست حزب توده ایران آشنا می‌سازد و در عین حال پاسخی می‌تواند باشد به این انتقاد که گویا توده‌ای‌ها پیوسته به وقایع تاریخی جزم‌گرایانه می‌نگرند و گویا مایلند آنها را در یک قالب - ماتریالیست تاریخی - بگنجانند!

در این ارتباط، پدیده جالب دوران کنونی، برخوردهای انتقادی به عملکرد و تاکتیک‌های محمد خاتمی در دوران پس از انتخاب او به ریاست جمهوری است. اغلب نشریات «چپ» و «راست» خارج کشور، می‌کوشند وی را متوجه «تعطیل» ها، «نوسانات» ... کنند، «نایبگیری‌های نظری» او را، از جمله در باره ولایت فقیه توضیح دهند ... و با توجه به «رشد بی‌اعتمادی» مردم، او را به اقدامات قاطع‌تر ... و دوری از پیروی از «ولایت فقیه» تشویق کنند!

همین خود نمونه‌ایست از تفاوت نگرش حزب توده ایران به واقعیات جامعه ایران، در مراحل مختلف، توجه به توازن نیروها در هر مرحله از رشد اجتماعی، در نظر داشتن واقعیات، و اساسا، شیوه و چگونگی برداشت از واقعیت و نتیجه‌گیری از آن برای اتخاذ تاکتیک‌ها.

کدام مکانیزم‌ها در مرحله تغییرات تدریجی - رفرمیستی عمل می‌کنند؟
کدام شرایط را باید مورد توجه قرار داد؟

تناسب قوا

اولین نکته‌ای که شناخت دقیق از آن برای تعیین تاکتیک مبارزاتی ضروری است، تعیین تناسب قوا بین نیروهای شرکت‌کننده در یک مرحله مبارزه اجتماعی است. در این زمینه باید هم پایگاه اجتماعی این نیروها مورد ارزیابی

قرار گیرد و هم ابزارهای اعمال قدرتی که در اختیار دارند. مثلا در دوران اخیر نبرد آزادیخواهی مردم ایران، گرچه ارتجاع بازارسروچانیت از پایگاه اجتماعی وسیعی برخوردار نیست و بطور روزافزون اهرم‌های سنتی - مذهبی تاثیر بر روی توده‌های میلیونی را از دست می‌دهند، اما هنوز از اهرام‌های تبلیغاتی و سرکوب متعددی برخوردار است.

نکته دومی که باید برای تعیین تناسب قوا مورد توجه قرار گیرد، سطح آمادگی توده‌ها برای اقدامات اجتماعی است. این نکته برای اتخاذ تاکتیک‌ها از اهمیت ویژه برخوردار است. باید دانست، که سطح شناخت توده‌ها از نقش نیروهای اجتماعی با کدام آمادگی توده‌ها برای اقدام در دفاع از خواست‌های خود همراه است؟ در دوران کنونی مبارزات اجتماعی در ایران، گرچه شناخت توده‌های مردم از ارتجاع بازارسروچانیت به سطح بالایی رسیده است، اما، مردم در حال حاضر، در مبارزات خود بیشتر به تاکتیک‌های مسالمت آمیز و درونی تمایل نشان می‌دهند و خواست‌های خود را در حوادث فرهنگی، ورزشی و انتخاباتی بیان می‌کنند. امری که در ارتباط مستقیم است با سطح سازمان‌دهی توده‌ها و بطریق اولی ضعف حضور و فعالیت احزاب در جامعه. کوشش ارتجاع بازارسروچانیت برای جلوگیری از فعالیت احزاب سیاسی و آزادی مطبوعات در دوران کنونی، حتی به قیمت افشا شدن روزافزون شیوه‌ها و رسوا شدن چهره‌های برجسته آن نیز از همین شناخت توسط ارتجاع ناشی می‌شود.

شناخت و آمادگی فعالیت مطالباتی و اجتماعی توده‌ها و شرکت آنان در احزاب، خود از کدام شرایط ضروری اولیه ناشی می‌شود؟ به نظر می‌رسد که باید بین سطح ذهنیت توده‌ها و رابطه آن با واقعیت عینی رشد صورتبندی اقتصادی - اجتماعی در جامعه ارتباط قایل شد. وابستگی ذهنیت توده‌ها از شرایط عینی در این روند نقش محوری و تعیین کننده دارد. سازماندهی صنفی - مطالباتی زحمتکشان در سندی‌کاها، تنها در سطح معینی از وجود و رشد صنایع پیشه‌وری و صنعتی تحقق می‌یابد. همچنین پایه‌ریزی حزب طبقه کارگر بطریق اولی وابسته به رشد جامعه سرمایه‌داری است.

بفرنجی تعیین تاکتیک‌ها درست از این امر حساس ناشی می‌شود، که بدون آمادگی ذهنی توده‌ها، مبارزه اجتماعی - طبقاتی از حاملین و فاعلین خود محروم می‌ماند، و تازاندن آن به چپ‌روی و جدایی از توده‌ها کشانده می‌شود. بی‌پاسخ ماندن انواع شعارهای «سرنوشتی» و «طرد» و فراخوان به انقلاب وغیره در دو دهه گذشته، چنین سرنوشتی را اثبات می‌کند. در عین حال پیشرفت مبارزه، طرح خواست‌ها و شیوه‌ها و تاکتیک‌هایی را ضروری می‌سازد، که مشوق و راهنمای عمل و پراتیک توده‌ها شود، و بیش از آن چیزی باشد، که توده‌ها دیگر به آن عمل کرده‌اند. دنباله روی نکردن از توده‌ها، یک گام به پیش در جنبش‌های انقلابی و پرهیز از چپ‌روی و اجتناب از راست‌روی، در همین اصول نهفته است.

بدین ترتیب است، که عیار سیاست علمی تعیین می‌شود. اگر قرار است این تعیین سیاست امری ذهنی و اتفاقی نباشد، باید از کدام شیوه و اسلوب برای تعیین آن پیروی کرد؟ بدیهی است که باید واقعیت موجود را پایه و اساس تعیین سیاست قرار داد. اما عینیت را چگونه می‌توان تعیین کرد؟ از جمع‌آوری فاکت‌ها و تحلیل همه جانبه، و بی‌طرفانه آنها. اگر فاکت آنست که توده‌ها هنوز آمادگی برخورد رو در رو را جز در صحنه‌های ورزشی - فرهنگی و یا قانونی - انتخاباتی ندارند، دعوت آنان به مقابله‌ای از نوعی دیگر واقع‌بینانه است؟

این شیوه و اسلوب علمی، یعنی برداشت ماتریالیستی - تاریخی از اولویت عینیت سطح رشد جامعه بر ذهنیت حاکم بر توده‌ها.

با این مقدمات می‌توان رای «آری» به قانون اساسی توسط حزب توده ایران، با وجود ارزیابی درست از خطرات بلند مربوط به «ولایت فقیه»، را دوباره مورد توجه قرار داد و معیار علمی بودن آن را تعیین کرد. حزب ما این بند از قانون اساسی را در همان زمان نیز نادرست اعلام داشت و تصریح کرد که نقش تاریخی رهبری آیت‌اله خمینی نیازی به بندی در قانون اساسی ندارد و این بند در آینده مشکلاتی بوجود خواهد آورد. امری که به سواستفاده ارتجاع بازارسروچانیت از آن برای لغو «جمهوریت» قانون اساسی، اکنون بر کمتر کس پوشیده است.

حزب توده ایران در سال ۵۸ رای خود به قانون اساسی را مکول به حذف بلافاصله این بند از قانون اساسی نکرد. علت این امر، ذهنیت حاکم بر توده‌ها و حتی بخشی از رهبری حاکم بود. ذهنیتی که خود ناشی از سطح رشد تاریخی جوامع وابسته، [۳] با ویژگی‌ها فرهنگی - مذهبی خویش است.

این شرایط اکنون، پس از گذشت زمان و رشد آگاهی‌ها نسبت به آنچه نیروهای پیشرو جامعه، در ابتدای تنظیم قانون اساسی مطرح می‌کردند دستخوش تحولات جدی شده است. مثلا، (بقیه در ص ۲۹)

تحولات سیاسی در روسیه

*** حزب کمونیست روسیه با ۱۴۴ نماینده در "دوما" و ده ها نماینده در سطح مناطق و نواحی، یگانه نیروی سازمان یافته سیاسی و لفظی نیرومند اپوزیسیون روسیه محسوب می شود!**

ن. کیانی

تردید نیست که اوضاع و احوال تازه ای که در روسیه بوجود آمده است را باید شکست سختی برای همه هواداران اولترا لیبرالیسم، چه در این کشور و چه در سرتاسر جهان به حساب آورد. این تحول نتیجه مبارزه ای دشوار و پیچیده است که نیروهای اپوزیسیون روسیه و بویژه حزب کمونیست فدراسیون روسیه در آن نقش ویژه ای داشته اند.

از روز ۱۷ اوت گذشته که سقوط روبل آغاز شد تا به امروز، ارزش آن به کمتر از نصف کاهش یافته است و این تنها وجه مالی و پولی آن بحران ساختاری را نشان می دهد که اقتصاد و جامعه روس از ابتدای دهه ۹۰ عمیقاً در آن فرو رفته است.

مدل اقتصادی اولترا لیبرال که رهبران و سوداگران روس به تحریک و به پشتوانه نهادهای بین المللی، نظیر کشورهای گروه ۷ (قدرت اقتصادی جهان)، صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، کوشیدند بر روسیه تحمیل کنند، بنحوی تسخیر گونه همه نااهنجاری های بنیادین مدل غربی را در روسیه باز تولید کرد: پول حاصل از بورس بازی ها بازده ای سریع تر و هزاران بار سودآورتر از سرمایه گذاری در تولید به بار آورد. تولید صنعتی از ۱۹۹۰ بدینسو، علیرغم رشد مصنوعی و بسیار اندک سال ۱۹۹۷ که فوراً نیز متوقف شد، به کمتر از نیم کاهش یافته است. استخراج و فروش نفت و گاز، فلزات سبک و تسلیحات صادراتی که عمده درآمد بوده را تشکیل می دهند، همچنان بنبغ ثروت اندوزی بی حساب اقلیتی کوچک عمل می کند. افت شدید بهای جهانی نفت و گاز روند بحران را سرعت بخشید و سرانجام به کاهش ارزش روبل انجامید. سرمایه گذاری های تولیدی در ابعاد بسیار فاجعه آور کاهش یافته اند و کشاورزی در آستانه نابودی قرار گرفته است.

درآمدهای مالیاتی دولت بسیار ناچیز است و اکثریت بزرگ موسسات و کارخانجات به دولت، به یکدیگر و به کارکنان و مزد بگیران خود بدهکار هستند. روسای موسسات عمومی یا خصوصی و ادارات منطقه ای ترجیح می دهند که درآمد حاصل از تولیدات خود را در سرمایه گذاری های بورسی بکار گیرند که عواید آن هزاران بار بیشتر است. از جمله این ها سرمایه گذاری در اوراق بهادار کوتاه مدت است. خود دولت روسیه به همه جا و قبل از همه به کارمندان و کارگران خود بدهکار است.

تجهیزات و وسائل روز به روز بیشتر فرسوده و مستعمل می شوند. با چاپ مداوم اوراق بهادار کوتاه مدت و اوراق موسوم به "اروین" که دارای نرخ بهره بسیار بالا هستند، کوشش می شود تا کسر بودجه مزمن مهار شود، اما از این طریق تنها چاله های قبلی تا اندازه ای پر می شوند.

اعتبار و وام هائی که غرب در اختیار روسیه می گذارد به همین شکل بلعیده شده و صرف پرداخت بهره و خدمات بدهی های قبلی می گردد. در شش ماهه اول سال ۱۹۹۸ رقم هزینه ها در بودجه به ۱۸۴ میلیارد روبل سر می زد که ۴۷ میلیارد روبل آن به بهره و خدمات بدهی های داخلی و ۱۴۷ میلیارد دیگر به بهره بدهی های خارجی اختصاص داشت. یعنی در مجموع یک سوم کل بودجه صرف پرداخت خدمات و بهره بدهی ها می شود.

بنیاد مسائل

اساس مسئله در واقع در آنجا قرار دارد که دارو دسته یلتسین نتوانست علیرغم دستورات و گاه سرزنش نهادهای بین المللی سرمایه داری- رفرم های ساختاری لیبرال را به اقتصاد روسیه تحمیل کند. در صورت اجرای بی چون و چرای معیارهای مدیریت سرمایه داری، چاره ای جز آن نبود که هزاران موسسه تعطیل گردیده و میلیون ها مزد بگیر آن ها بیکار شوند. کرملین علیرغم وعده های مکرر نمی توانست چشم انداز چنین وضعی را با توجه به پیامدهای اجتماعی آن در سطح کشور و کل قاره نادیده بگیرد. از سوی دیگر، خود موسسات و بنگاه های اقتصادی در برابر فشارهائی که دولت در سمت از هم دریدن بافت اقتصادی وارد می آورد، مقاومت می نمودند. حفظ بافت موسسات، علیرغم لطماتی که به آن وارد آمده بود، و حفظ نظام تامین اجتماعی بجا مانده از دوران شوروی یکی از خواست های اصلی مردم را تشکیل می دهد. علیرغم قانون اساسی موجود که قدرت بی حد و حصری را در دست های یلتسین متمرکز کرده است، دولت روسیه در واقع دولتی بی اراده است که

دموکراسی در آن منحرف شده و فاسد گردیده است. به گفته یکی از پژوهشگران «ادعای اینکه یلتسین بطور دموکراتیک انتخاب شده، در واقع به معنی آن است که به روی خود نیآوریم که قانون اساسی روسیه قانونی است سرهم بندی شده و از مسیری با تقلبات آشکار به تصویب رسیده است. ضمناً باید از درجه بی اطلاعی دیپلمات های غربی از واقعیت های روسیه یاد کرد. در خود روسیه فریادهای نا آجبا بلند شده است که شخصی مانند "سیناوسکی" که ۱۲ سال را در "گولاگ" به سر برده می گوید که یلتسین بدترین انتخاب بود، امثال وی بسیارند.»

درعرصه اجتماعی، بنابر آمار رسمی ۱۵ الی ۲۰ درصد مردم از وضع خود راضی هستند و ۵۰ درصد درخط میانه و مابقی در فقر و فاقه کامل فرو رفته اند. در عرض یک دهه امید به زندگی ۵ سال کاهش یافته و یاس و سرخوردگی تقریباً همه گیر شده است. نارضایتی ها بهصورت افزایش جنبش های اجتماعی بروز می کند که چشمگیرترین آنها جنبش معدنچیان است.

تضعیف یلتسین

هم اکنون داده های نوینی ظاهر می شود. افکار عمومی اکتفا کردن به خواسته های صرفاً اقتصادی را تقریباً بی نتیجه می بیند و در نتیجه خواست کنار رفتن یلتسین وسیعاً گسترش می یابد. با اینحال، نبود برنامه جایگزین و بدیل معتبر مانع از گسترش جنبش های اجتماعی و اعتراضی و طرح جدی اپوزیسیون سیاسی است. این در حالی است که اولترا لیبرال به آشفتگی و هرج و مرج انجامیده است و باید مسیر دیگری را یافت و روش های اقتصادی دیگری را برگزید.

به گفته یکی از کارشناسان مرکز پژوهش ها و مطالعات بین المللی فرانسه: «هم اکنون ضروری است که کنترل دقیق دولت بر روی سرمایه ها و قیمت ها برقرار شود... قدرت نیرومندی وجود داشته باشد که بتواند به وضع کنونی و فراگیری بحران اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی پایان داده و فساد را متوقف سازد. تنها نیروی که توان انجام چنین کاری را دارد و آماده آن است، حزب کمونیست فدراسیون روسیه است. اگر روسیه هنوز به جنگ داخلی گرفتار نشده است به برکت وجود آنهاست. درغیر اینصورت، از مدتها پیش شورش، آدم کشی و راهزنی سرتاسر کشور را فرا گرفته بود. در سال ۱۹۹۶ در شرایطی که همه می دانیم آنها در آستانه کسب قدرت قرار داشتند، باخت را پذیرفتند، تا از جنگ داخلی جلوگیری کرده باشند.»

توجه به این نکته نیز جالب است که مترسک "بازگشت به گولاگ" که یلتسین بویژه در سال ۱۹۹۶ آن را پیاپی به نمایش در می آورد، اکنون بتدریج در نزد افکار عمومی بی اعتبار شده و دیگر کسی را نمی ترساند. بحران کنونی موقعیت یلتسین را شدیداً ضعیف کرده و او دیگر امیدی بدان ندارد که برای سومین دوره نیز هم چنان نامزد ریاست جمهوری باشد. از اینرو مبارزه بر سر ریاست جمهوری از هم اکنون بالا گرفته است. یلتسین نه تنها اعتماد مردم، بلکه اعتماد محافل مالی روسیه را نیز از دست داده است. تصور آن دشوار نیست که از میان ۱۵ الی ۲۰ درصد مردمی که خود را از اوضاع راضی معرفی می کرده و قشر متوسط نوینی را تشکیل می داده اند، بسیاری در سقوط روبل و ورشکستگی یک سلسله از بانک ها مجدداً دارو ندار خود را از دست داده باشند.

روند تحولات

برکناری "چرنومردین" و توافقی که بر سر گزینش "پریماکف" به عمل آمد، تحولی جدی محسوب می شود. نخست وزیر جدید روسیه، بر خلاف نخست وزیران گذشته، بر دستگاه دولتی مسلط خواهد بود. دشواری بزرگ وی خارج ساختن کشور از وضعیت بحرانی و خیمی است که اسلاف وی روسیه را به سمت آن رانده اند.

هنوز زود است که بتوان درباره اقدامات "پریماکف" به گمانه زنی و داوری پرداخت. آیا او خواهد کوشید تا خواست های صندوق پول را برآورده سازد؟ یعنی رفم مالی سخت گیرانه ای را برقرار کرده، بودجه عمومی را وسیعاً کاهش داده، به تقسیم کارخانجات و خصوصی سازی موسسات بزرگ عمومی که هم چنان درعرصه انرژی یا حمل و نقل فعالیت می کنند، ادامه دهد، از تامین اجتماعی بکاهد و...؟ در اینصورت هزینه اجتماعی و سیاسی که روسیه از این بابت خواهد پرداخت را از هم اکنون می توان بسیارگران ارزیابی کرد. هرج و مرج از این هم بیشتر خواهد شد. و یا اینکه وی خواهد کوشید آنچنانکه برخی دیگر پیشنهاد می کنند، سیاستی بنام "اتحاد ملی" را به پیش برد که در آن همه محافل و از جمله کمونیست ها تحت عنوان "تجات میهن" با یکدیگر همکاری نمایند؟ در اینصورت هدف رسمی "برقراری نظم در کشور" خواهد بود.

شوم آن را احساس می کنند و ناتوانی ذاتی این الگو در حل دشواری های نوین دوران، بازتاب های فاجعه باری داشته است که امروز شاهد آن هستیم.

علیرغم همه اینها و با وجود اوج گرفتن بحران، مسئولان سیاسی عمده غربی و نیز نهادهای مالی بین المللی، هم چنان از روسیه می خواهند که «اصلاحات» اولترا لیبرال را ادامه دهد. اما همانطور که «روبرت هو»، دبیرکل حزب کمونیست فرانسه در نامه خود به ژاک شیراک، رئیس جمهور این کشور می نویسد: «ما نمی توانیم از رهبران آینده روسیه بخواهیم به راهی ادامه دهند که امروز به چنین بین بست دردناکی انجامیده است».

کمونیست های فرانسه خواهان آن هستند که روسیه راه حلی مثبت برای برون رفت از بحران کنونی بیابد، راه حلی که به نیازهای مردم آن کشور پاسخگو باشد، به بازسازی و نوسازی اقتصاد آن یاری رساند و دموکراسی و ثبات را تضمین کند. همبستگی ما با همه آنهاست که در روسیه، در این سمت می کوشند و با اولترا لیبرالیسم و نیز تلاش های اقتدارگرا و مستبدانه برای آینده روسیه مخالف هستند.

روسیه امروز به درس و موعظه نیاز ندارد، و کمتر از آن به فشارهای بین المللی!

یک هیات نمایندگی از سوی حزب کمونیست فرانسه بزودی راهی روسیه خواهد شد تا با نیروهای مختلف دموکراتیک روسیه ملاقات کرده و بطور مستقیم از اخبار و اطلاعات مربوط به تحولات اوضاع مطلع شده و همبستگی خود را با مردم روسیه اعلام نماید.

مجله "دفاتر کمونیستی" وابسته به حزب کمونیست فرانسه - اکتبر ۹۸

(بقیه واقع بینی.... از ص ۲۷)

نشریه "عصرما"، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، (شماره ۱۰۷، ۱۳ آبان) که رهبران آن خود دورانی نسبتاً طولانی بخش عمده حاکمیت را در جمهوری اسلامی در اختیار داشتند و در سال های اولیه پیروزی انقلاب به آن هشداری که حزب توده ایران در باره آینده نقش بند "ولایت فقیه" در قانون اساسی داده بود توجهی نداشتند، در مقاله ای، با امضای دکتر سید "هاشم آقاچری" برای پایان بخشیدن به شبهاتی از نوع «تقدس، نقد ناپذیری و راز و رمزهای اسطوره ای» از "ولایت"، آنرا «تعبیری دیگر از دولت یا حکومت» می نویسد:

«وقتی ما به متون برمی گردیم، می بینیم که اتفاقاً در متون دینی ما نیز ولایت آنجا که به عنوان یک امر سیاسی مطرح شده، با ولایت به عنوان یک امر عرفانی و حتی فقهی متفاوت است... ولایت دقیقاً ناظر به یک مفهوم سیاسی و حکومتی است و به عبارت دیگر تعبیری اسلامی از دولت است... اگر به متون نظری و تئوریک اسلامی و شیعی نظر بباندایم، خواهیم دید که ولایت چیزی نیست... جز معادل عربی دولت و حکومت و نه هیچ چیز دیگر. در اسلام برای مفاهیم گوناگون، اصطلاحات گوناگونی بکار رفته است. برای مالیت ها اصطلاحاتی مثل خمس و زکات... برای دفاع و جنگ با دشمنان اصطلاح جهاد...».

به عبارت دیگر، مشکلات کنونی ناشی از بکاربردن مفهومی ناروشن و غیردقیق از زبان عربی است، که با ناروشنی ساختار سیاسی حاکمیت و عملاً ایجاد و ساختار موازی "ولایت فقیه" و "ریاست جمهوری" و خلط و ناروشنی وظایف و حقوق هر دو همراه شده است.

این نظرات و شناخت ها، که تا دست یابی به آن ۲۰ سال به درازا انجامید، آن واقعیت مورد بحث است، که برای حزب توده ایران، عامل تعیین کننده برای انتخاب تاکتیک ها و پراتیک روزاست.

اعلام آنکه بند "ولایت فقیه" در قانون اساسی جمهوری اسلامی برای جامعه ایرانی مشکلات و هزینه های بسیاری را بیار خواهد آورد و تاکید بر ضرورت حذف آن از قانون اساسی در متمم این قانون، و در عین حال باقی ماندن در کنار توده ها برای مبارزه در راه تعمیق انقلاب، دقیقاً همان دوری گزیدن از چپ روی از یک سو و اجتناب از دنباله روی از توده ها از سوی دیگر است.

۱- مراجعه کنید به مقاله «اشکال تغییرات انقلابی» و «فرمیستی»، راه توده شماره ۷۵ و «دیالکتیک شکل» و «محتوا»، راه توده شماره ۷۷.

۲- افلاطون نیز مدعی بود، انسان با سپردن کار به دست فلاسفه (دانشمندان) به این هدف می تواند برسد. رهبری "ولایت فقیه" مورد نظر ارتجاع مذهبی در ایران نیز همین مضمون را تداعی می کند.

۳- شاهپور روزانی در دفاتر مارکسیستی منتشره در آلمان، شماره ۹۸، شرایط اقتصادی اجتماعی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره را شیوه تولید ویژه ای دانسته و آنرا «شیوه تولید کشورهای استعمارزده» می نامد.

این در حالی است، که مداخله دولت خواسته ایست که حزب کمونیست روسیه و بخش رو به افزایشی از جامعه روس از آن پشتیبانی می کنند.

گروه بندی های سیاسی در حال شکل گیری است. در میان این گروه بندی ها می توان از "چپ مرکز" نام برد که در حول "پوری پوکف" شهردار مسکو در حال شکل گیری است. وی عوامفریبی است یا تاکیدات ناسیونالیستی که از سوی پاره ای محافل مالی و پولی حمایت می شود و سرمایه داری روسی یا سیمانی اجتماعی را موعظه می کند. وی از هم اکنون نامزدی خود را برای مبارزات انتخاباتی اعلام کرده است.

گروه بندی دیگر در چارچوبی باز هم نامشخص تر در حول الکساندر لید" وجود دارد. ژانسرال جبهه طلب سابق نیز برنامه ای ناسیونالیستی و عوامفریبانه ارائه می دهد که در عین حال می خواهد رضایت رهبران غرب را نیز جلب کرده باشد. "لید" به عنوان ستایشگر بزرگ ژنرال "پینوشه" می کوشد خود را در نزد افکار عمومی روس به عنوان فردی دشمن فساد و مردی نیرومند جلوه گر سازد که خواهد توانست نظم را در "خانه" برقرار سازد. این ماجراجو نیز به بخت خود برای پیروزی در انتخابات اطمینان زیادی دارد.

راست "دمکرات" که اجرای رفم های لیبرال را به عنوان اساس برنامه خود ارائه داده بود، اکنون پراکنده شده و موقعیت آن ضعیف گردیده است. این گروه نیز نگران از آینده خود، در ماه اوت گلیشته به دولت "چرنومردین" رای مثبت نداد.

نقش تعیین کننده حزب کمونیست

حزب کمونیست فدراسیون روسیه نقودی تعیین کننده و نگرشی مسئولانه نسبت به بحران کنونی دارد. این حزب با ۱۴۲ نماینده در "دوما" و ده ها نماینده در سطح مناطق و نواحی، قطب نیرومند اپوزیسیون روسیه محسوب می شود. حزب کمونیست تنها نیروی سازمان یافته در سطح کل کشور است و در نظر سنجی های رسمی ۱۸ تا ۲۰ درصد آراء را به خود اختصاص می دهد. حزب کمونیست روسیه باید با این دشواری بزرگ دست و پنجه نرم کند که ناگزیر است سطح مخاطبین خود را گسترش دهد. در واقع یک تشر اجتماعی روسیه این حزب را دارای ایندولوژی دولت گرا می داند که مبتنی بر اندیشه بازسازی عظمت دولت روس است. عظمتی که از تزارسیم بر جای مانده، در نظام شوروی در دوران استالین حفظ گردیده و بوسیله تروتسکی، خروشچف، گورباچف و یلتسین ها تخریب گردیده است.

حزب کمونیست روسیه مخالف اولترا لیبرالیسم و صندوق بین المللی پول و الیگارش مالی روس است و از آنچه که از نظام تامین اجتماعی دوران شوروی باقی مانده دفاع می کند. این حزب خواهان بازنگری و گسترش بخش عمومی است، بنحوی که این بخش لکومونیو به راه انداختن چرخ های اقتصاد کشور از طریق سرمایه گذاری های تولید و مداخله بیشتر دولت باشد.

راه حل کدامست؟

پیامدهای بحران کنونی داری هزینه انسانی قابل ملاحظه ایست. وضعیت معیشت متزلزل بخش اعظم مردم، علیرغم ادعاهای تخیلی متاسفانه باز هم متزلزل تر خواهد گردید. در حالیکه بیش از نیمی از جمعیت در زیر خط فقر زندگی می کنند، بدون راه اندازی تولید، در مدل های مالیاتی به دشواری خواهند توانست بهبودی قابل ملاحظه بدنبال داشته باشند. عدم پرداخت دستمزدها احتمالاً برای منتهای طولانی ادامه خواهد یافت و حتی ممکن است خود به عنوان یک شیوه کارکرد اقتصادی عسومیت نیز بیابد!

تظاهرات و اعتراضات، نظیر آنچه که در ۷ اکتبر شاهد آن بودیم، ممکن است در آینده باز هم بیشتر تکرار شود. اما نتیجه چه خواهد بود؟ با آنکه انتصاب "یوگنی پریاکف" در راس دولت داده های سیاسی را تغییر داده است، خطر آن وجود دارد که محدودیت حوزه مانور و عمل وی، راه را برای عوامفریب هانسی نظیر "لید" و "گولف" باز نماید. امید به برقراری نظم بوسیله "دستی نیرومند" در نزد افکار عمومی هم چنان قوی است. ضمن اینکه خطر وخامت یافتن گرایش های گریز از مرکز در بسیاری از ۸۹ منطقه روسیه که در آن هرج و مرج حکمفرماست نیز جدی است. گریز از مرکزی که تنها می ستاند و چیزی باز پس نمی دهد!

پس از فروپاشی نظام شوروی، افرادی که یلتسین در راس کشور قرار داد و تشر کوچکی از سوداگران، که دارای ماهیت غالباً مافیائی هستند سیاست "شوگ درمانی" را در روسیه بکار گرفتند که هدف آن آماده ساختن روسیه برای اجرای لیبرالیسم بی رمز بود. این عده که در صورت لزوم مورد حمایت صندوق بین المللی پول قرار می گرفتند، نسبت به غرب نوعی شیفتگی واقعی دارند که البته زمانی محافل مختلف از تورسین ها تا افکار عمومی را در چنگ خود گرفته بود. واقعیت ها نشان دادند که این غرب زدگی به چه افراط ها و زیاده روی هایی انجامید. الگوی اقتصاد اولترا لیبرال که مردم سرتاسر جهان هر روز در زندگی خود پیامدهای

مصاحبه "مسعود بارزانی"، رهبر حزب دمکرات کردستان عراق با "الاهرام" ترجمه: ب. نهرانی

دولت کردستان هم با امریکا و هم با بغداد مذاکره می کند!

* مسعود بارزانی در آستانه سفر به امریکا: امریکا برای
اولین بار از ما اعلام حمایت کرده است!

شظرنج سیاسی منطقه - دخالت مستقیم ارتش پاکستان
در امور داخلی افغانستان و حالت جنگی در مرزهای شرقی ایران. سفر مسعود
ایلماز، نخست وزیر ترکیه به کشور اردن جهت گسترش همکاری سه جانبه
نظامی بین اسرائیل-اردن-ترکیه، استقرار نیروهای ترکیه در مرزهای آن کشور با
کشور سوریه، ورود دوباره ارتش ترکیه به شمال عراق به بهانه تعقیب نیروهای
کرد ترکیه، امضای قرار دادن نهائی ساختمان خط لوله انتقال نفت از جمهوری
آذربایجان به بندر ترکیه، سفر معاون وزیر امور خارجه امریکا در امور
خاور نزدیک به کردستان عراق و تحولات اخیر در سیاست امریکا در رابطه با
مسائل کردستان عراق، بحران دوباره ای که برای چند روز و بر سر همکاری و یا
عدم همکاری صدام حسین با سازمان ملل بوجود آمد و بهانه تقویت باز هم
بیشتر نیروهای نظامی امریکا در خلیج فارس شد، و سرانجام، پناهنده شدن
رهبر حزب کارگران کردستان ترکیه به کشور ایتالیا و اعلام آمادگی برای پایان
بخشیدن به جنگ و حل مسائل از طریق مذاکرات سیاسی. همگی این فعل و
انفعالات و رویدادها گوشه های از آن شظرنج سیاسی-نظامی مهمی است که در
منطقه و در همسایگی ایران جریان دارد. امریکا و امپریالیسم جهانی فعالانه
در انتخاب حرکت های این شظرنج نقش ایفاء می کنند. حرکتی که مستقیم و
غیر مستقیم بر تحولات جاری در داخل ایران تاثیر دارد و حتی برخی تحرکات
نیروهای ارتجاعی و سرمایه داری تجاری کلان ایران با توجه به آنها
سیاست هائی را برای مقابله با دولت کنونی اتخاذ کرده و به اجرا می گذارد.

محور بسیاری از تحرکاتی که در بالا از آنها نام برده شد، کردستان
عراق و اصولاً منطقه کرد نشین در منطقه است. حتی رویدادهای تنش آفرینی
که به بهانه تصمیمات صدام حسین و در جهت تقویت نیروهای نظامی امریکا در
منطقه شکل می گیرد. به همین دلیل، سفر مسعود بارزانی و جلال طالبانی،
بعنوان رهبران کردستان عراق به امریکا و ملاقات آنها با یکدیگر و دیدگاههای
آنها پیرامون نقش امریکا در مناطق کردنشین منطقه و کردستان عراق، اهمیتی
جدی برای ایران دارد. مصاحبه "مسعود بارزانی" با نشریه "الاهرام" چاپ مصر،
با توجه به موقعیتی که در منطقه حاکم است، از اهمیت ویژه ای برخوردار است.
ترجمه این مصاحبه را در زیر می خوانید.

بارزانی: امریکائی ها تا بحال هرگز سیاست روشنی در مورد کردها
نداشته اند. آنها هیچوقت آشکارا اعلام نکرده اند که چه می خواهند یا مسایل به دادن
چه چیز هستند. من همیشه از این وضع گله کرده ام. اما برای اولین بار احساس
می کنم که آنها موضع خود را روشن کرده اند. این وضع یک ماه قبل طی دیدار
"دیوید ولج" معاون وزیر امور خارجه امریکا در امور خاورمیانه در کردستان عراق
روشن شد. من در حال حاضر نمی توانم وارد جزئیات شوم. برای کسب اطلاعات بیشتر
پیرامون نقشه ها و برنامه های امریکا برای کردها به واشنگتن می روم.

الاهرام: گفته می شود که امریکا سیاستش را در قبال عراق، بخصوص
بعلت ناتوانی اش در دادن پاسخ مناسب و موثر به تعلیق فعالیت بازرسان سازمان ملل
نرم تر کرده است. آیا شما از اینکه واشنگتن در صورت حمله نیروهای دولتی عراق
برای بازپس گرفتن کنترل در شمال عراق به شما کمک نکند، نگران نیستید؟ آیا برای
گرفتن چنین تضمینی به امریکا نمی روید؟

بارزانی: من نگران فعالیت های بازرسان سازمان ملل نیستم، نگران
امنیت و حمایت از مردم خودم هستم. ایالات متحده برای اولین بار، بطور علنی اعلام
کرد که از ما حمایت خواهد کرد. آنها در گذشته هیچگاه چنین نکرده بودند. این
موضوع بدون تردید در دیدارهای من با مقامات امریکائی، از آن جمله در دیدار با
"مادلن اولسبرایت" وزیر امور خارجه امریکا و "سنلی برگر"، مشاور امنیت ملی
امریکا مطرح خواهد شد.

الاهرام: شایع است که هدف واقعی دولت امریکا احیای اپوزیسیون
عراق بوده و اینکه مذاکرات شما با طالبانی اولین قدم در این جهت است. آیا شما
قبول خواهید کرد که یکبار دیگر نقشی در جنبش اپوزیسیون عراق برعهده بگیرید؟

بارزانی: اولاً من برای پیگیری طرح تاسیس یک حکومت مستقل
کردستان به واشنگتن نمی روم و اگر ایالات متحده هم بخواهد از ما بعنوان یک کارت
برنده استفاده کند، ما اجازه نخواهیم داد. ثانیاً، اگر امریکائی ها اپوزیسیونی شبیه
اپوزیسیون قبلی را در نظر داشته باشند، ما آن را نخواهیم پذیرفت. من در آن
اپوزیسیونی شرکت خواهم کرد که واقعا دمکراتیک و واقعا عراقی باشد. این بدین
معناست که رهبران آن در عراق و در کردستان عراق مستقر باشند، در همانجا تصمیم
گرفته و سرنوشت آنها و اعضای خانواده شان شبیه سرنوشت همه مردم عراق بوده و
بین پاریس و لندن در حال رفت و آمد نباشند. آنها همچنین باید بطور روشن
مشروعیت پارلمان ما و خواست ما برای یک وضعیت فدرال در درون عراق یکپارچه
و واحد را به رسمیت بشناسند.

الاهرام: شما می گوئید که به گفتگو با بغداد ادامه خواهید داد. فکر
نمی کنید که سفر شما به واشنگتن موجب نگرانی شدید دولت عراق خواهد شد؟
بارزانی: اینها دو موضوع جدا از هم هستند. ما به گفتگو با بغداد
ادامه می دهیم. تاکنون به توافقی که مورد قبول مردم من باشد دست نیافته ایم. روزی
که دولت عراق پیشنهادی را مطرح کند که همه حقوق ما را به رسمیت شناخته و
حقوق مردم ما را در آینده تضمین کند، من بدون هیچگونه تردیدی آن را خواهم
پذیرفت.

الاهرام: درباره ملاقاتتان با طالبانی چه می گوئید؟ چرا شما در نهایت
موافقت کردید که او را ببینید و چه انتظاری از این ملاقات دارید؟

بارزانی: من هیچگاه مخالف ملاقات با طالبانی نبوده ام. من مخالف
طرح پیش شرطهای مختلف، قبل از برگزاری هر نوع ملاقاتی نبوده ام. من منافع
مردم خود را برتر از مسائل دیگر می دانم. امیلوارم که پیرامون آینده منطقه به توافق
برسیم. حتی اگر این مذاکرات هم به شکست بینجامد، سعی خواهم کرد به آتش بس
کنونی ادامه دهیم.

در انتخابات مجلس ملی

حزب "مردم کامبوج" پیروز شد!

انتخابات مجلس ملی کامبوج با پیروزی قاطع حزب "مردم کامبوج"، به
رهبری "هان سن" به پایان رسید. این انتخابات در حالی برگزار شد که شاهزاده "نورد
رنارید" و "سام رین سی" با استفاده از کمک گروه های مختلف ناظران غربی و حمایت
رسانه های بین المللی تمام سعی خود را برای پیروزی کرده بودند.

بر خلاف خواست رهبران غربی، حزب مردم کامبوج با بدست آوردن ۴۱٫۹
درصد آرا به آسانی بر حزب "رنارید" و "رین سی" با ۱۴٫۳ آرا پیشی گرفت. این دو از
مدت ها پیش از برگزاری انتخابات، با پیش بینی شکست خود، جنجال فراوانی در باره
امکان تقلب در انتخابات را مطرح کرده بودند و هدف از دعوت از ناظران خارجی و
حضور آنها در کشور نیز زیر سؤال بردن این انتخابات و بی اعتبار جلوه دادن پیروزی
حزب مردم کامبوج بود.

به دعوت و سازماندهی امریکا مسعود بارزانی، رهبر حزب دمکرات
کردستان عراق و جلال طالبانی، رهبر اتحادیه میهنی کردستان عراق، چهار سال پس
از جنگ علیه یکدیگر، در واشنگتن ملاقات و گفتگو کردند.

مسعود بارزانی، پیش از سفر به امریکا، در ترکیه با خبرنگار "الاهرام"
مصاحبه ای انجام داد، که بخشهایی از آن را در زیر می خوانید.

الاهرام: بارها دولت ایالات متحده شما را برای سفر به واشنگتن و
ملاقات با جلال طالبانی و رفع اختلافات فی مابین تحت فشار قرار داده بود. چه
انگیزه ای اکنون موجب قبول این دعوت شده است؟

اشکال مبارزه متحد برای جلوگیری از تصریب "موافقتنامه چند جانبه پیرامون سرمایه گذاری" بوسیله دولت هایشان را تشدید کنند.

ما حرکت شرکت های فراملیتی بسط حداکثر کردن سود و دیکتاتوری جهانی را محکوم می کنیم. ما برخلاف حرکت جهانی سرمایه برای حداکثر سود، خواهان سیاست های اقتصادی هستیم که به نیازها و امیال مردم، حمایت از محیط زیست و حفظ استقلال و حاکمیت همه ملت ها و دولت ها اهمیت درجه اول می دهد.

دهمین کنگره حزب کمونیست افریقای جنوبی

دهمین کنگره حزب کمونیست افریقای جنوبی، از اول تا پنجم ژوئیه ۱۹۹۸ برگزار شد. این کنگره "بله تل مانند" را به دبیرکل حزب انتخاب کرد. در این کنگره قطعنامه ای با عنوان "جامعه ملنی و دموکراسی" منتشر شد، که آن را در زیر می خوانید:

۱- مرکزیت اتحاد به رهبری کنگره ملی افریقا، در تحقق صلح و دموکراسی در کشور ما نقش داشته است. ۲- اتحاد بین کنگره ملی افریقا، حزب کمونیست افریقای جنوبی و جنبش انقلابی اتحادیه های کارگری (که امروز بوسیله کنفدراسیون اتحادیه های کارگری افریقای جنوبی نمایندگی می شود) در نتیجه مبارزات مشخص مردم ما پیرامون اهداف مشترک طی هفت دهه گذشته، بدست آمده است. ۳- تاریخ و سنت شرکت کمونیست های افریقای جنوبی در بنا و تقویت سازمان های توده ای نقش مهمی ایفاء کرده است. ۴- سوزوکی های برجسته کمونیست های فعال در سازمان های توده ای حاصل سخت کوشی و احترام آنها به انضباط درونی این سازمان هاست. ۵- کوشش های مداوم مخالفین استراتژیک ما در تضعیف و نابودی اتحاد انقلابی ما، خود دلیلی بر اهمیت این اتحاد و دفاع از آنست. ۶- بحث موجود در جنبش وسیع ما، پیرامون نقش، ماهیت و ادامه مناسبات موجود، شرایط نوین اهمیت بسیار دارد. ۷- پایبندی کنگره ملی افریقا به رهبری طبقه کارگر، در گرو تعمیق دموکراسی ملی در همه سطوح جامعه و تعمیق مبارزه ضد امپریالیستی است.

دهمین کنگره حزب کمونیست افریقای جنوبی، همچنین نکات زیر را تاکید کرد:

۱- اتحاد تنها وسیله ایست که می تواند اکثریت قاطع شهروندان افریقای جنوبی را پیرامون برنامه حزب برای انتقال بنیادین و دفاع از دستاوردهای تحول دموکراتیک ۱۹۹۴ فراهم آورد. ۲- اتحاد استراتژیک، حاصل درک مشترک از ماهیت استعماری آپارتاید است و حفظ ماهیت انقلابی این اتحاد مهمترین وظیفه انقلابیون است. ۳- قدرت هر یک از متحدین ما باعث توانمندی همه آنهاست.

کنگره در پایان کار خویش، عزم واضح خود را در زمینه های زیر اعلام داشت:

۱- پای بندی حزب کمونیست افریقای جنوبی به اتحاد سه جانبه. ۲- تعهد کمونیست های افریقای جنوبی به ادامه سنت بنا و تقویت سازمان های توده ای و تشویق اعضای حزب به شرکت فعال در گسترش کنگره ملی افریقا. ۳- تاکید دوباره این نظر اصولی که کمونیست های فعال در سازمان های توده ای، ضمن رعایت یکپارچگی حزبی، بایستی انضباط درونی این سازمان ها را محترم بشمارند. ۴- ضرورت درک عمیق تر از تاریخ اتحاد بعنوان یک استراتژی، در صفوف حزب کمونیست و دیگر متحدان اتحاد سه جانبه موجود. ۵- گسترش فرهنگ گفتگو سیاسی در درون جنبش وسیع موجود، با حفظ احترام متقابل بین متحدان. حتی در زمانی که مباحث مورد اختلاف مطرح باشد.

* در شماره ۷۵ راه توده، ترجمه مقاله ای از دبیرکل جدید حزب کمونیست افریقای جنوبی، درباره "جامعه ملنی و دموکراسی" منتشر شد.

جمهوری چک

بر اساس یک نظر خواهی گسترده که اخیرا انجام شد، ۳۵ درصد جمعیت کشور معتقد است که زندگی در نظام سوسیالیستی بهتر از شرایط امروز است. شش سال پیش در یک نظر خواهی مشابه، تنها ۱۶ درصد جمعیت جمهوری چک چنین نظری را ابراز داشته بودند.

سازمان ملل

پنجاه و چهارمین نشست سالانه مجمع عمومی سازمان ملل متحد، با تصریب قطعنامه ای، سیاست تحریم و محاصره اقتصادی کوبا بوسیله امریکا

در پایان این انتخابات، آنها مجبور به اعتراف، نسبت به منصفانه و بی طرفانه برگزار شدن انتخابات شدند. با توجه به اینکه هنوز بخش هایی از کشور تحت حملات مسلحانه خمرهای سرخ و یا "زن رید" است، برگزاری منصفانه انتخابات نیز خود یک دستاورد بزرگ محسوب می شود.

حزب مردم کامبوج، که مبارزه علیه "پل پوت"، رهبر رژیم خمرهای سرخ را رهبری و بازسازی کشور را سازمان داده است، پس از خاتمه دخالت امریکا، استرالیا و کشورهای دیگر در امور داخلی این کشور، توانسته است ثبات را به کامبوج بازگرداند. البته مردم کامبوج و حزب مردم کامبوج، در مبارزه برای سرنگونی "پل پوت" از کمک های مالی ویتنام برخوردار بود. در حالیکه کشورهای بزرگ سرمایه داری جهان، "پل پوت" و "زنارید" متحدا علیه ویتنام فعالیت می کردند. اکنون انتظار می رود که دولت کامبوج به رهبری حزب "مردم کامبوج" کرسی نمایندگی این کشور را در سازمان ملل متحد بدست آورد و همچنین به عضویت "آسه آن" پذیرفته شود. دولت، سیاست برقراری روابط حسن همجواری با ویتنام و لاوس را نیز همچنان دنبال خواهد کرد.

با اینکه پیروزی حزب مردم کامبوج به اقدامات برای بی ثبات کردن دولت جدید، در جهت سرنگونی آن و ایجاد دولتی مورد حمایت امریکا و استرالیا، به رهبری شاهزاده "زنارید" یا "زن سی" و یا حتی خمرهای سرخ پایان نخواهد داد، اما نتایج انتخابات شکست فاحشی بود برای این طرح های امپریالیستی.

مبارزه با شرکت های فراملیتی

به ابتکار احزاب کمونیست استرالیا، ایالات متحده امریکا و کانادا، بیانیه مشترکی علیه "موافقتنامه چند جانبه پیرامون سرمایه گذاری" تهیه و به امضای ۵۴ حزب کمونیست و کارگری در جهان رسید. در بخشی از این بیانیه آمده است: "... موافقتنامه چند جانبه پیرامون سرمایه گذاری" که در حال حاضر بعنوان یک رژیم سرمایه گذاری برای کل اقتصاد جهان مورد مذاکره کشورهای عضو "سازمان همکاری اقتصادی و توسعه" قرار دارد، نسبت به حقوق دموکراتیک و اجتماعی کارگران و مردم همه کشورها و نسبت به حق حاکمیت ملی همه دولت ها، تهدید عظیمی است. این که یک چنین قرارداد بین المللی که رعایت آن برای همه دولت ها الزامی بوده و نسبت به قوانین داخلی و منافع ملی تقریباً همه کشورها مقدم قرار خواهد گرفت، موضوع مذاکرات پشت درهای بسته بوده و بیش از دو سال تمام از مردم جهان پنهان نگهداشته شده، خود یک خیره سری بزرگ است.

به گفته مبلغین آن، "موافقتنامه چند جانبه پیرامون سرمایه گذاری" به "قانون اساسی جدید اقتصاد واحد جهانی" قانونی تحت کنترل قدرتمندترین شرکت های فراملیتی و بانکها و موسسات مالی بین المللی تبدیل خواهد شد. این موافقتنامه یک گام کیفی در روند امپریالیستی "جهانی شدن" است که تاکنون به افزایش بی ثباتی اقتصادی و ناهمگونی بین کشورها و رشد بیکاری، فقر و مشکلات دیگر برای زحمتکشان و از دست دادن حقوق اجتماعی و خدمات منجر شده است. تامین حرکت آزاد سرمایه و منافع سرمایه انحصاری، هدف اصلی این موافقتنامه را تشکیل می دهد. مفاد این قرارداد برای فراملیتی ها حق نامحدود نفوذ در بازارهای ملی و معافیت از مقررات دولت های ملی را تامین می کند. یک چنین رژیم سرمایه گذاری اساساً توانائی دولت ها در تعیین اهداف توسعه اقتصادی ملی، حفظ و بهبود استانداردهای کار، کنترل و بهره براری از منابع طبیعی، تعدیل خصوصی سازی و گسترش اشکال جمعی و اجتماعی مالکیت و حفظ محیط زیست را از بین می برد. این قرار داد بطور موثر حقوق دموکراتیک مردم جهان و حق حاکمیت دولت هایشان در تعیین جمعی سرنوشت ملی را از بین برده و کاهش حقوق اجتماعی و اقتصادی در همه کشورها را تسریع خواهد کرد.

موافقتنامه های بین المللی برای تنظیم تجارت مشترک و متقابلاً سودمند بین کشورها ضروری است، ولی "موافقتنامه چند جانبه پیرامون سرمایه گذاری" و ابتکارات مشابه آن، که در عمل به قدرتمندترین انحصارات خصوصی اختیار تام و نامحدود می دهد، اقتصاد جهانی را به مسیر خطرناک و ضد دموکراتیک سوق خواهد داد.

رشد مخالفت مردم با "موافقتنامه چند جانبه پیرامون سرمایه گذاری" در سراسر جهان به همراه رقابت ها و اختلافات موجود بین برخی از دولت های بزرگ سرمایه داری، به بروز بحران در روند مذاکرات انجامیده است. برغم بن بست کنونی و تعویق شش ماهه امضای آن، منافع قدرتمند امپریالیستی به رهبری امریکا، به وارد کردن فشار برای پذیرش اجزاء اصلی این موافقتنامه، چه از جانب سازمان تجارت جهانی و چه از طریق تغییر و اصلاح اصول کارپایه ای صندوق بین المللی پول ادامه می دهند. از این رو، ما با رد هرگونه مصالحه ای پیرامون این قرار داد ماهیتاً ضد کارگری، جنبش کارگری و نیروهای دموکراتیک همه کشورها را فرا می خوانیم که

یکبار دیگر خواهان ائتلاف نیروهای چپ-مرکز شد. براساس همه قرائن موجود، چنین روندی آغاز شده است.

ایزوستیای نو ۷ اکتبر ۹۸

روسیه، بعد از یلتسین

روزنامه "اسونیا" در تاریخ ۳ اکتبر گذشته نوشت: «حزب انتخاب دموکراتیک روسیه» به رهبری ایگور گایدار، مخالفت آشکار و اساسی خود را با کابینه پریماکف اعلام داشت. ایگور گایدار اعلام داشت که کابینه پریماکف، دولتی مرکب از اکثریت چپ-کمونیست است و حزب او آماده همکاری با نیروهای مخالف این دولت است. گایدار، همچنین با استعفا و کناره گیری یلتسین مخالفت کرده و از یلتسین خواست تا سال ۲ هزار در مقام خود باقی بماند.

رابطه شرایط امروز روسیه با زمان به توپ بستن پارلمان

در شرایط ادامه بحران اقتصادی، پنجمین سالگرد حوادث پائیز ۹۳ تحت الشعاع این بحران قرار گرفته است. حوادثی که در اکتبر سال ۹۳ روی داد، به "اکتبر سیاه" شهرت یافته است. چه ارتباطی بین "اکتبر سیاه" و شرایط کنونی می تواند وجود داشته باشد؟

واقعیت این است که ارتباط بسیار مستقیمی بین شرایط کنونی و حوادث پنجسال پیش وجود دارد. آموختن در بین آنهایی که خواهان انحلال پارلمان بجا مانده از اتحاد جماهیر شوروی بودند، یک تنوری ساده رایج بود که براساس آن پارلمان "محافظه کار و ارتجاعی"، بعنوان مانع اصلی بر سر راه اصلاحات اقتصادی رایکالی که کشور به آن نیاز داشت، ارزیابی می شد. این افراد چنین استدلال می کردند که برای جلوگیری از بازگشت به کمبودها، صف ها و قفسه های خالی، باید از هر وسیله ای (حتی غیرقانونی) که رئیس جمهور و دولت برای پیشبرد اصلاحات بکار می گیرند، حمایت کرد. این افراد ادعا می کردند که تنها با از سر راه برداشتن پارلمان و وضع قانون اساسی جدید است که دست رئیس جمهور و دولت برای انجام اصلاحات اقتصادی و حرکت پیروزمندانه به پیش باز شده و قادر خواهیم بود آینده روشن سرمایه داری همراه با اقتصاد بازار، رقابت نامحدود، مالکیت خصوصی گسترده و البته یک سطح زندگی بالا را برای شهروندان، بنا کنیم. اضافه بر این، این افراد دستیابی به برخی اصلاحات سیاسی مانند تفکیک قوا، انتخابات آزاد، آزادی بیان و غیره را هم پیش بینی می کردند.

از آزمون تاکنون، رئیس جمهور و دولت حاکم مطلق بوده اند. احدی نمی تواند آنها را از اجرای اصلاحاتی که ضروری می دانند، باز دارد. تا آنجا که به وسائیل قانونی مربوط است، قانون اساسی که بلافاصله بعد از حوادث تراژیک مسکو اتخاذ شد، رفرمیست ها را بطور کامل از تائید افکار عمومی آزاد کرده است. اما آیا آنها به اهدافی که تبلیغ می کردند دست یافته اند؟

تفکیک قوا و انتخابات آزاد شوخی بیش نیست. امروزه کشور دارای یک رژیم مطلقه است که در آن رئیس جمهور برخوردار از اختیارات نامحدود بوده و نه به توده های فاقد قدرت، نه به پارلمان و نه به دادگاه های مطیع، پاسخگو است. در رابطه با انتخابات آزاد، شرایط بگونه ای است که انتخابات ۱۹۸۹ بعنوان یک ایده آل دموکراتیک مورد اشاره قرار می گیرد. آزمون کمونیست ها هنوز امکان پیروزی در انتخابات را داشتند، در حالیکه در حال حاضر کرملین فقط درگیر آن بازی می شود که نتیجه آن از قبل پیش بینی شده باشد، اکنون آنهایی که در رأس قرار دارند، به هیچوجه حاضر به از دست دادن قدرت از طریق دموکراتیک نیستند.

در رابطه با آزادی بیان واقعیت این است که شهروندان به ایستگاه های رادیو، تلویزیون و روزنامه هایی که با بودجه دولتی ایجاد شده بودند، دسترسی نداشته و آنها بطور مستقیم تحت نظارت رئیس جمهور قرار داشته و یا به الولیگارش مالی ایجاد شده واگذار شده اند. اضافه بر این، در اکثر مناطق یک نظام مطلقه حاکم است که در آن فرمانداران بعنوان تزار، خدا و فرمانده نظامی عمل می کنند.

سطح بی سابقه دزدی، ارتشاء، فساد و جنایت هم نتیجه مستقیم "اکتبر سیاه" است، چرا که به به تانک بستن پارلمان، قوانین کشور بطور علنی و آشکار زیر پا گذاشته شده و تجاوز به آنها از جانب هر کس و در درجه نخست از جانب رئیس جمهور، به یک هنجار تبدیل شد. "اکتبر سیاه" مسئولیت پذیری مقامات دولتی در مقابل شهروندان را از بین برد.

را محکوم کرد. متن این قطعنامه با ۱۵۷ رای موافق و ۲ رای مخالف آمریکا و اسرائیل و ۱۲ رای متنع به تصویب رسید. این هفتمین سال متوالی است که مجمع عمومی سازمان ملل با اکثریت آراء سیاست خصمانه آمریکا علیه کوبا را محکوم می کند.

برزیل

روز ۱۳ نوامبر ۱۹۹۸ صندوق بین المللی پول طرح اعطای ۴۲ میلیارد دلار کمک اقتصادی به برزیل را تصویب کرد.

بحران اقتصادی که یک سال و نیم پیش از تایلند آغاز شد و در زمان کوتاهی به اندونزی، مالزی، کره جنوبی، ژاپن و روسیه سرایت کرد، اکنون غول امریکای لاتین و نهمین اقتصاد بزرگ جهان را تهدید می کند. سقوط اقتصادی برزیل عواقب غیر قابل تصویری برای آینده نظام سرمایه داری در امریکای لاتین و بویژه در مکزیک، آرژانتین و شیلی به همراه خواهد داشت.

"گاردوسو"، رئیس جمهور برزیل که در ماه سپتامبر با ترساندن رای دهندگان، از عواقب یک بحران اقتصادی احتمالی برای بار دوم به ریاست جمهوری انتخاب شد، با افزایش ناراضیاتی عمومی روبروست.

بدهی داخلی و خارجی دولت برزیل بالغ بر ۲۵۰ میلیارد دلار بوده و نزدیک به ۴۰ درصد از تولید ناخالص ملی هزینه باز پرداخت اصل و بهره آن می شود. نرخ بالای بهره بانکی و کوتاه بودن زمان بازپرداخت این وام ها، اقتصاد برزیل را با کمبود جدی بالغ بر ۶۰ میلیارد دلار در سال روبرو کرده است.

در پی گسترش و رزفش بحران جهانی اقتصاد سرمایه داری، سرمایه گذاری خارجی در برزیل در سه ماه گذشته به میزان چشم گیری کاهش یافت. دولت برزیل برای مقابله با فرار سرمایه از کشور و جلب سرمایه خارجی، نرخ سود سرمایه را به میزان ۵۰ درصد افزایش داد. این سیاست (که در روسیه باعث سقوط نهانی اقتصاد آن کشور شد و در ایران هم متأسفانه از جانب دولت جهت مقابله با کسر بودجه دولتی اعمال می شود) خود باعث افزایش کسر بودجه دولت و وخیم تر شدن اوضاع مالی کشور شده است.

دولت برزیل در قبال دریافت این وام، متعهد شده است که اجرای برنامه های خصوصی سازی، قطع هزینه های عمومی و خدمات دولت و افزایش بهای کالاها و خدمات مورد نیاز عموم را تسریع کند. (برای اطلاع از ریشه های بحران اقتصادی در برزیل، مراجعه کنید به گزارش نهمین کنفرانس حزب کمونیست برزیل، که در راه نوده شماره ۷۳ چاپ شده است)

اخبار جنبش، در روسیه

در جستجوی متحدان!

آندری نیکولایف، رهبر جنبش "اتحاد دموکراسی و کار" گام دیگری برای اتحاد احزاب چپ در یک ائتلاف وسیع از نیروهای میهن دوست مرکز-چپ برده شده است. در ۶ اکتبر، نیکولایف یک موافقتنامه مشارکت و همکاری با "میخائیل لپ شین"، رهبر حزب دهقانی روسیه و "گولد میلا وارتازاروا"، رهبر حزب کارگران سوسیالیست امضاء کرد.

در ماه سپتامبر، نیکولایف موافقتنامه مشابهی با گنادی زیوگائف، رهبر حزب کمونیست فدراسیون روسیه امضاء کرد.

جنبش اتحاد دموکراسی و کار ملتهاست که در جستجوی یافتن متحدینی هستند، اما با این وجود کسی انتظار نداشت که این ژنرال بازنشسته که دارای نقطه نظرات لیبرالی است، منحصراً به نیروهای چپ رو آورد. نیروهای چپ نیز به نوبه خود از همکاری با نیکولایف که دارای روابط بسیار نزدیکی با یوری لویف، شهردار مسکو دارد. سابقه همکاری این دو به بهار گذشته باز می گردد. در آن زمان نیکولایف که بوسیله بوریس یلتسین از نیروی مرزبان فدرال کنار گذاشته شده بود، با برخورداری از حمایت شهردار مسکو، طی یک انتخابات میان دوره ای از مسکو به مجلس "دوما" راه یافت.

نیکولایف به دفعات به ضرورت ائتلاف نیروهای چپ-مرکز اشاره کرده و معتقد است که شهردار مسکو «فردی است که از نظر سیاسی در شرایط بالائی از آمادگی برای انتخابات ریاست جمهوری قرار دارد». نیکولایف در ۵ اکتبر، ضمن طرح پیشنهاد برگزاری قبل از موعد انتخابات ریاست جمهوری،

پاسخ دبیر مجمع روحانیون مبارز به آیت الله جنتی:

آقای جنتی! بگذارید مردم قضاوت کنند!

دعوتی که حجت الاسلام مهدی کروبی، از آیت الله جنتی برای یک مناظره تلویزیونی بعمل آورد، ابتکاری بود افکارانه. این دعوت که دوبار تکرار شد و هر دو بار از سوی آیت الله جنتی رد شد، نشان داد، که سخنگویان ارجاع مذهبی و مخالفان تحولات دایران، از رویرو شدن با مردم وحشت دارند!

این دعوت و رد آن، نشان داد که از نظر رهبران و سران ارجاع، مردم همان جمعیتی هستند که سازمان تبلیغات اسلامی، کمته امداد امام، بنیاد مستضعفان، وابستگان و سازمان یافتگان موقله اسلامی از میان حاج آقاها بازار روزهای جمعه جمع می کنند، آنها مفری لایب نماز جمعه های تهران به حساب می آیند. آیت الله جنتی، مانند دیگر سران ارجاع تفنگ بدست برای این عده می تواند سخنرانی کند، اما از رویارویی با مردم وحشت دارد.

حجت الاسلام مهدی کروبی، دبیر مجمع روحانیون مبارز، یکبار پیش از انتخابات مجلس خبرگان از آیت الله جنتی دعوت به مناظره تلویزیونی، پیرامون عملکرد این شورا کرد و یکبار نیز بعد از این انتخابات.

آنچه را در زیر می خوانید، جوابی است که حجت الاسلام کروبی به دومین پاسخ رد آیت الله جنتی برای مناظره نوشته و در برخی از مطبوعات داخل کشور انتشار یافت. درباره اعلام آمادگی حبیب الله عسکراولادی برای این مناظره و پاسخ کروبی به وی نیز، در همین شماره راه توده، مطلب جداگانه ای را می خوانید.

جناب آقای جنتی! مردم ایران از چنان رشد و آگاهی سیاسی برخوردارند که وقتی در جریان بحثها و اختلاف دیدگاهها قرار می گیرند می توانند به خوبی داوری کنند و در مسائلی که به سرنوشت آنان مربوط می شود تصمیم بگیرند. بنده با همین اعتقاد پیشنهاد مناظره دادم و برآن پافشاری می کنم. مناظره سبب می شود، تا شنوندگان شناخت بیشتری از جریانهای کشور پیدا کنند.

برادر عزیز و بزرگوار! مردم باید بدانند چرا در خبرگان دوم روحانی ارزشمند حجت الاسلام و المسلمین آقای جمی، امام جمعه محترم آبادان که در شرایط حاد جنگی هیچگاه حاضر به ترک آبادان نشد و بنا بر نقل حضور آیت الله حاج شیخ یوسف صانعی، از اعضای محترم فقهای شورای نگهبان آن زمان، امام فرمودند: «آقای جمی زیر بمبارانها آبادان را ترک نکرد و نگهداشت و لازم است در خبرگان حضور داشته باشد» و شاهد بودم که شانزده سال قبل در انتخابات خبرگان اول با کسب قریب یک میلیون رای به عنوان نفر اول انتخاب شدند. چرا در انتخابات دوم پذیرفته نشد و در این خبرگان علی رغم اصرار دوستان و اینجانب حاضر نشدند، ثبت نام کنند؟

چرا شخصیت هائی همچون حجت الاسلام و المسلمین آقای موسوی خوئینی ها و حجت الاسلام و المسلمین مروجی بروجردی صلاحیتشان تائید نمی شود؟

نوشته اید ما با شما و دوستانتان دشمنی نداریم. حقیر می گویم ما با جنابعالی و بخشی از دوستانتان سالیانی است که سابقه دوستی و رفاقت و همکاری داشته ایم. آنچه باعث جدائی و فاصله شد برخورد جمعی از شما آقایان که می پندارید سلیقه و برداشتتان عین دین است و هر شخص حقیقی و حقوقی غیر از آن فکر کند خلاف دین است و بر این بینش جمعی از پیشگامان انقلاب و یاران امام و رهبری به خاطر تفکر و بینش غیر خودتان را حذف کردید موارد ذیل به عنوان نمونه یادآوری می شود:

۱- چرا شورای نگهبان همسر شهید بزرگوار رجائی که آنهمه زجر و سختی دوران ستمشاهی را تحمل نمود و همرمز و همراه آن شهید در همه دوران زندگیش بود، از حقوق اجتماعی محروم و رد صلاحیت شد؟

۲- چرا همسر شهید بزرگوار باکری از فرماندهان عالی رتبه سپاه که خانمی مسلمان و تحصیلکرده است، رد صلاحیت می شود؟

۳- چرا عباس دوزدوزانی، نماینده تهران که سالها در زندان طاغوت بسر برده و بعد از پیروزی انقلاب از نیروهای اولیه سپاه بوده و در کابینه شهید رجائی در مقام وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی انجام وظیفه می نمود رد صلاحیت می شود؟

۴- چرا آقای رشیدیان که از مبارزین و زندان رفته ها و تبعید شده های طاغوت است و عضو خبرگان اول تدوین قانون اساسی بوده و سه دوره نماینده مردم رشید آبادان بوده صلاحیتش تائید نمی شود؟

۵- چرا آقای مهندس نبوی پس از سالها زندان و حضور در کابینه رجائی، باهنر، آیت الله مهدوی کنی، مهندس موسوی رد صلاحیت می شود؟

۶- چرا آقای باقر نژاد، نماینده کازرون و زندانی زمان شاه صلاحیتش تائید نمی شود؟

۷- چرا در مجلس دویست و هفتاد نفری، سه نفر از دانشجویان پیرو خط امام (در مرحله کاندیداتوری مجلس دوره پنجم) هر سه صلاحیتشان رد می شود؟

۸- چرا عبدالعلی زاده، وزیر مسکن فعلی، پس از هشت سال حضور در مجلس صلاحیتش رد می شود؟

۹- چرا آقای حکیمی پور، نماینده زنجان و جانباز جنگ تحمیلی با سابقه بیش از پنجاه ماه در جبهه های جنگ رد صلاحیت می شود؟

۱۰- چرا مهندس غریبانی پس از سه دوره حضور در مجلس، عابدی پس از دو دوره در مجلس نماینده مردم بهبهان، دکتر اسلامی نماینده بافت کرمان، قاضی زاده هاشمی بعد از حضور هشت سال در مجلس شورای اسلامی، حائری زاده پس از دوازده سال نمایندگی مردم بیرجند یا آقای احمدی نماینده الیگودرز بعد از یک دوره نمایندگی رد صلاحیت می شود و چرا افراد متعدد دیگری که در داخل مجلس و خارج از مجلس قبل و بعد از انقلاب منشاء خدمات ارزشمندی بودند، بوسیله شورای محترم نگهبان از صحنه مجلس و رقابت انتخاباتی محروم می شوند؟

شورای نگهبان، یاران امام را از صحنه سیاسی حذف می کند!

آیا مردم حق ندارند بدانند افرادی ناصالح سالها در حساس ترین پستهای کشورمان حضور داشته اند و یا بدانند بعد از امام فاجعه ای بزرگ در درون نظام در رابطه با حذف نیروهای صادق و خدمتگزار از طریق شورای نگهبان رخ داده و هنوز هم ادامه دارد و بالاخره شیوه شما بزرگواران کار را به جانی رساند که هیات نظارت استان خراسان به خودشان اجازه دادند مبارز مقاوم، شخصیت فرهنگی، جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای سید هادی خامنه ای که سالها در زندان ستمشاهی تحمل زجر و شکنجه نمود و اینجانب شاهد زجر و شکنجه او بودم، با جمعی از نمایندگان استان خراسان رد صلاحیت کند. (البته بعد از طریق تهران مشکل سید هادی خامنه ای حل شد).

جناب آقای جنتی! در نامه خود اشاره فرمودید که ما منسوب از طرف امام و رهبری هستیم و اگر اشکالی در کارهایمان می بینید باید به مقام معظم رهبری مراجعه نمایم و ما فقط به ایشان پاسخگو هستیم. راستی این چه نوع منطقی است؟ آیا تمام مسئولین نهادها و شخصیتها که حکم از رهبری دارند در رابطه با کارهایشان و مسئولیتشان به مردم جوابگو نیستند و نباید از آنان بازخواست شود و یا شما آقایان چنین قداستی برای خودتان قائل هستید؟

بر اساس قانون اساسی رهبری که عالی ترین مقام است با همه افراد جامعه در مقابل قانون برابر است و خبرگان رهبری ناظر بر اعمال و رفتار رهبری می باشند و در مواردی امام نیز در دوران عمر در مقابل مردم اعتراض به اشتباه نمودند و عذرخواهی کردند. در چنین نظامی کسی و مسئولی حق دارد چنین حرفی بزند؟

در پایان صریحا اعلام می نمایم تا زمانی که شورای نگهبان چنین عملکردی داشته باشد هیچگونه آمیدی به رقابت جدی بین نیروها و گروه های سیاسی وفادار به نظام و قانون اساسی و ولایت فقیه و کشور نخواهد بود!...

* برداشت‌های بسیار متفاوتی، بویژه بین شرکت کنندگان غربی و شرقی در مورد روند سوسیالیسم واقعا موجود در اروپای شرقی وجود داشت. مثلا، نمایندگان کشورهای سوسیالیستی سابق، از نمایندگان کشورهای غربی انتقاد می‌کردند، که تحت تاثیر میراث باقی مانده از جنگ سرد می‌باشند و به همین دلیل قادر نیستند فرهنگ و ساختارهای اجتماعی متفاوت غرب و شرق را از یکدیگر تمیز داده و مراحل مختلف رشد و تکامل تاریخی "سوسیالیسم واقعا موجود" را بپذیرند. انتقاداتی نیز از طرف نمایندگان کشورهای آفریقائی، درباره نوسان‌های بیش از خودمحورانه اروپائی‌ها و بویژه فرانسوی‌ها مطرح شد.

* هنگام بحث پیرامون مبارزه با سرمایه‌داری، اختلاف دیدگاه‌ها درباره نحوه برخورد به دولت (استفاده از دولت بعنوان یک ابزار و نه انهدام دستگاه آن) و همچنین نحوه رسیدن به رفرد و مرزهای رفرد مشهود بود. به نوشته نشریه "برلینر تسایتونگ"، حتی اگر برخی مقالات ارائه شده، برای کمونیست‌های فرانسوی نو باشد، ما را به یاد مواضع رویزیونیست‌های اوائل قرن می‌انگیزد.

* در جریان کنفرانس، مکرر مسئله مارکس و مارکسیسم و نحوه استفاده از آن با نوسانات متفاوت مطرح شد:

۱- مارکسیست‌هایی از اروپا و آمریکا و برخی کشورهای جهان سوم که بر ضرورت استواری بر سر ایدئولوژی پای می‌فشردند، ضرورت توجه به مواضع طبقاتی اعلام شده در مارکسیسم را مورد تأیید قرار دادند.

۲- تعدادی از شرکت کنندگان در کنفرانس، در جهت نسبی جلوه دادن فرضیه مارکسیسم از نظر تاریخی تلاش کردند و بدنبال آن بودند که چه مباحثی از مارکسیسم را می‌توان مورد استفاده قرار داد و چه مباحث و نظرات دیگری را می‌توان جایگزین آن کرد. گرچه، همه آنها اعتقاد داشتند که باید مباحثی را تحلیلی مارکسیسم حفظ و مورد استفاده قرار گیرد. در یک چارچوب بسیار عام و کلی، ساختارهای متضاد اجتماعی قید شده در مانیفست مورد تأیید این گروه بود، با این پیش شرط که بجای طبقه کارگر، از دیگر نیروهای اجتماعی نیز نام برده شود. در این ارتباط، تخریب‌های ترویج شده و مورد استفاده علوم اجتماعی سرمایه‌داری (مانند نقش قشرهای متوسط، روشنفکران علمی، فنی، جهان بینی فمینیستی ...) بعنوان عناصر نوین در مارکسیسم معاصر مطرح گردید.

۳- برخی نیز کوشیدند نقش مارکس را فقط در دفاع از عدالت و برابری خلاصه کنند.

در مجموع، کنفرانس پاریس نمایانگر تنوع سیاسی-نظری ناشی از شکست سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۹۰ بود.

کنفرانس آتن

هشتادمین سالگرد تأسیس حزب کمونیست یونان، که با صلونج‌ها مین سالگرد انتشار مانیفست حزب کمونیست مصادف بود، همزمان برگزار شد. طی کنفرانس سه روزه، نمایندگان بیش از ۶۰ حزب کمونیست جهان به تبادل نظر در مورد نقش کمونیست‌ها در جهان امروز پرداختند. یکی از مهمترین مشخصات این کنفرانس علاقه به همکاری بین المللی عمیق‌تر و پیوسته‌تر کمونیست‌ها بود.

از کنفرانس آتن می‌توان بعنوان یک وزنه سیاسی نظری در مقابل کنفرانس پاریس یاد کرد که این امکان را فراهم آورد تا کمونیست‌ها زیر بنا و اساس سیاسی و نظری خود را برای اولین بار و در این سطح وسیع بین المللی به بحث و تبادل نظر بگذارند. به این ترتیب باید گفت که شکل و محتوای این کنفرانس با کنفرانس پاریس کاملا متفاوت بود.

در این کنفرانس ابتدا دبیر اول حزب کمونیست یونان پیشنهاداتی به کنفرانس ارائه داد که مورد بحث و بررسی شرکت کنندگان قرار گرفت. مهمترین پیشنهاد، انتشار یک نشریه مشترک به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، اسپانیایی و روسی بود. بدلیل جهت‌گیری مشخص کمونیستی شرکت کنندگان، جانی برای مانورهای فرمیستی نبود، اما در همین کنفرانس نیز، نظرات متفاوتی به چشم می‌خورد که بطور کلی می‌توان آنها را به دو دسته تقسیم کرد.

یک گروه، از بیست و یک کشور حزب کمونیست اتحاد شوروی و تصمیماتی که در دستور کار حزب قرار داشت بشدت انتقاد کرد. این گروه، کنگره ۲۰ حزب کمونیست اتحاد شوروی را سطحی و دارای نقائص بسیار معرفی کرد. همین گروه، توصیه موکد بر مطالعه دقیق "دوره آموزشی کوتاه تاریخ حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی" داشت، که قبل از تشکیل کنگره انتشار یافته بود.

از جمله مسائل مرکزی دیگر مورد بحث، مسائل مربوط به همکاری بین المللی، اقدامات مشترک علیه فعالیت‌های امپریالیستی مانند "بانک جهانی"، "تجاوزات ناتو"، "مشکلات سنت گراشی"، "هستگنی با مبارزان راه آزادی در هند و "مسائل حقوق بشر" بود. در پایان هر دو کنفرانس، سرود انترناسیونال طنین افکن شد. سال‌ها بود که این سرود در یک چنین مجمع عظیمی، به زبان‌های مختلف خوانده نشده بود. در خاتمه، هر دو کنفرانس وعده تشکیل کنفرانس‌های مجدد و تشدید فعالیت‌های بین المللی دادند. اینگونه که به نظر می‌رسد، سرود انترناسیونال، در آینده بیش از این به گوش خواهد رسید!

پیرامون مانیفست حزب کمونیست و برای تبادل نظر درباره

دلایل فروپاشی و موقعیت ایدئولوژیک مارکسیسم

دو کنفرانس بین المللی در فرانسه و آتن

"عصرما"، ارگان حزب کمونیست آلمان

مترجم: خ. گفتاری

بمناسبت یکصد و پنجاهمین سالگرد انتشار مانیفست حزب کمونیست توسط کارل مارکس و فریدریش انگلس، از تاریخ ۱۳ تا ۱۶ ماه مه در پاریس و از تاریخ ۲۲ تا ۲۴ ماه مه در آتن دو کنفرانس بین المللی به ابتکار حزب کمونیست فرانسه و حزب کمونیست یونان برگزار شد.

برگزاری این دو کنفرانس بزرگ، یکی در پاریس و با شرکت بیش از ۱۵۰۰ دانشمند، سیاستمدار، سندیالیست و فعالین جنبش چپ که ۵۲۰ تن آنها شرکت کنندگان خارجی از ۶۰ کشور جهان و دیگری در آتن و با شرکت تقریباً ۶۰ حزب کمونیست، بیش از هر چیز مهر باطلی بود بر تصامی تبلیغاتی که پس از چرخش ۱۹۹۰-۱۹۸۹ در اردوگاه سوسیالیسم، تحت عنوان "مرگ مارکسیسم" عنوان شد. شرکت وسیع احزاب و نیروهای سیاسی از سراسر جهان، در این دو کنفرانس، همچنین موجد این نکته بود که نیروی حیات بخش مارکسیسم جاذبه‌های نوینی یافته است. با در نظر گرفتن کیفیت طیف سیاسی شرکت کنندگان در دو کنفرانس فرانسه و یونان (در فرانسه، از کمونیست‌ها، تا مخالفین فرضیه مارکس- انگلس- لنین، کلیه اشکال سوسیالیست‌های چپ تا سوسیال دمکرات‌ها، دمکرات‌های چپ و مسیحیان طرفدار الهیات رهایی بخش؛ و در یونان نمایندگان احزاب کمونیست) مشخص کرد که این دو کنفرانس از نظر محتوا، دارای تفاوت‌هایی هستند که بررسی هر کدام لازم است. آنچه را در زیر می‌خوانید کوششی است در این جهت.

کنفرانس پاریس

مطالب و مقالاتی که توسط شرکت کنندگان از "جهان سوم" ارائه شد، مهم ارزیابی شد و مورد توجه مارکسیست‌های اروپائی قرار گرفت. رشد و تکامل سیاسی-نظری نیروهای چپ در این بخش از جهان و واکنش و تحلیل آنها از فروپاشی "سوسیالیسم واقعا موجود" و "جهانگیری" سرمایه از این نظر برای مارکسیست‌های اروپائی قابل توجه است، زیرا آنها پیامدهای فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم و قدرتمندی بلامنازع امپریالیسم را با سیاست "تولیرالی" اش بطور مشخص تری روی پوست و گوشت خود احساس می‌کنند. در بین این نیروها نیز طیف وسیعی از انواع و اقسام جریان‌های فرمیستی وجود دارد، ولی در جنب آنها، تجزیه و تحلیل‌های بسیاری به چشم می‌خورد که واقعیات پایان قرن را از موضع ضد امپریالیستی بررسی کرده و کوشش در طرح نتایج عملی دارد. از کنفرانس فوق می‌توان بطور خلاصه نتایج زیر را بنمست آورد:

۱- شرکت وسیع شخصیت‌های مارکسیست از اقصای نقاط جهان در این کنفرانس اهمیت و ارزش این کنفرانس را هریدا می‌سازد. این اولین گردهمانی علمی ایدئولوژیک-سیاسی بود که برای اولین بار پس از مدت‌ها تشکیل شد.

۲- مبارزه با سرمایه‌داری.

۳- در حال حاضر، مراکزی وجود ندارد که گردهمانی‌های مشابه را سازماندهی کند. در دوران اخیر، به ابتکار حزب کمونیست فرانسه، هم سوسیال فرمیست‌ها و هم هواداران انقلابی سوسیالیسم امکان یافته‌اند، تا تبادل نظر هائیشان داشته باشند. وظیفه این اجتماع، نزدیک کردن عملی نیروهای چپ در چارچوب گفتگوها بود.

۴- طبیعی است که هدف و راه رسیدن به این هدف، برای شرکت کنندگان یکسان نبود و در نتیجه توافقی نیز نمی‌توانست حاصل گردد.

* اولین مسئله قابل توجه این بود که با وجود توافق مشترک شرکت کنندگان در طرد سرمایه‌داری و عواقب بین المللی سرمایه‌داری، معهود مقالات و تحلیل‌های مشخصی در ارتباط با وضع اقتصادی و مرحله رشد تاریخی سرمایه‌داری امروزی ارائه شد. در این کنفرانس، درباره تئوری لنینی امپریالیسم در پایان قرن ۲۰ سکوت شد. در این ارتباط، اغلب توضیحات و تفسیرها متکی به تخریب هضم نشده فلسفه بافان سرمایه‌داری، در رابطه با جهانی شدن، جامعه اروپا و... بود. برخی، حتی بر این عقیده بودند که "جهانگیر شدن" سرمایه‌داری مسئله ناسیونالیسم را که سرمنشاء جنگ و خونریزی است به عقب خواهد راند.

مقاله وارده

فرصت هائی که از دست می رود!

۵. وهیاب

تغییرات ایجاد شده در تلویزیون "جام جم"، که در نوع خود متعکس کننده اوضاع جاری در ایران است، مرا بر آن داشت تا این چند خط را بعنوان نظراتم برایتان بنویسم.

تلویزیون جام جم که چند ماه قبل از انتخابات مجلس خبرگان موفقیتی نسبی در خیر رسانی داشت و برنامه های آن موفق به جلب توجه ایرانیان خارج از کشور شده بود، همانگونه از نفس افتاده است، که مطبوعات داخل کشور از نفس افتاده اند. تا سه چهار ماهی قبل از این انتخابات، بویژه در زمینه اخبار و بازتاب تیترها و عناوین روزنامه ها، بصورت یومیه برنامه داشت که بازتابی بود از جنب و جوش مطبوعات داخل کشورمان و جنبش آزادیخواهی در میهنمان.

افول برنامه ها، پس از قتل چند تن از کارکنان کنسولگری جمهوری اسلامی در شهر مزارشریف افغانستان شروع شد. توطئه مسلط ساختن طالبان در افغانستان، اولین سودش برای ارتجاع ایران، محدود کردن مطبوعات بود. پس از اینکه نیرو به مرزهای افغانستان فرستاد شد و با اعلام وضعیت فوق العاده، چرخش فاحشی در برنامه های این تلویزیون ایجاد شد. برنامه نیم ساعته بازتاب که تا پیش از این رویداد، تیترها و بعضی از مطالب و سیرایید مورد توجه مردم در داخل کشور را برای بینندگان خارج از کشور پخش می کرد و اخبار مربوط به فعالیت های محمد خاتمی در صدر خبرها و گزارش های آن قرار داشت، ناگهان دچار چرخش شد!

تعرضی که در داخل کشور به ساخت مطبوعات شد، در خارج نیز دامن تلویزیون جام جم را هم گرفت. پس از انتخابات مجلس خبرگان، این تعرضی به تلویزیون جام جم چنان تشدید شده است که بتدریج ایرانی های خارج از کشور آن را فراموش کرده و به بایگانی سپرده اند. اکنون، برنامه مطبوعاتی "بازتاب" عمدتاً به نشان دادن و خواندن تیترها و مطالب کم اهمیت، اما جهت دار نشریاتی نظیر رسالت، کیهان، ابرار، قدس، خانواده و... می پردازد و اگر گاهی هم بخاطر رعایت ظاهر امر مجبور به نشان دادن روزنامه های کثیرالانتشاری مثل سلام و کاروکارگر و غیره می شود، از میان مطالب آنها نیز تیترو مقاله ای را برای پخش انتخاب می کنند که کمترین اشاره ای به معضلات و مشکلات عمده جاری در جامعه ندارد.

همین مسئله را در پخش خبرها نیز می توان مشاهده کرد. از بعد از انتخابات مجلس خبرگان، خبرهای مهم "جام جم" خلاصه شده است به سخنان و یا دیدارهای آیت الله خامنه ای و یا رفسنجانی. اگر گاهی اسمی از رئیس جمهور هم برده می شود مربوط به گفتگوی تمدن ها در سال ۲۰۰۱ است که گویا وی در شرایط بحرانی فعلی وظیفه ای جز برقراری گفتگوی تمدن ها نداشته و ندارد!

قطعا در مدیریت این تلویزیون و کنترل و سانسور آن تفسیراتی ایجاد شده و دست ارتجاع حاکم به آن هم رسیده است. این تغییر نشان می دهد که ارتجاع حتی از آگاهی ایرانی های خارج از کشور از اوضاع داخل کشورشان می ترسد، چه رسد به رشد این آگاهی در داخل کشور!

در صورت ادامه مواضع و برنامه های قبل از انتخابات، تلویزیون "جام جم" می توانست بسیاری از ایرانیان خارج از کشور، مخصوصا فعالین سیاسی را، از بحث و جدل های روشنفرانه و بیهوده جدا کرده و به جنبش موجود در داخل کشور وصل کند، تا نیروی کمکی شوند برای جنبش آزادیخواهی و ارتجاع ستیزی در ایران. بنظر من، این نکته را حاکمیت مرتجع بنسرت متوجه شده و به همین دلیل سنگ آسیاب را در تلویزیون جام جم به عقب باز گردانند!

تا قبل از انتخابات خبرگان، برنامه زنده و متنوعی با نام "تماس ۷۷" هر روزه در ساعت ۸ شامگاه پخش می شد، که طرفداران فراوانی داشت. در این برنامه، از مسئولین بلند پایه جمهوری اسلامی برای مصاحبه دعوت شده و پرسش های گوناگونی با آنها در میان گذاشته می شد. از جمله این گفتگوها، مصاحبه طولانی با دکتر مهاجرانی، وزیر ارشاد اسلامی بود، که محور آن نیز آزادی مطبوعات و آزادی بیان بود. حتی پرسش بینندگان برنامه، بطور مستقیم و تلفنی پاسخ داده می شد. مشکلات و مسائل گوناگونی در این برنامه مطرح می شد و حتی ایرانیان خارج از کشور، نظر و پیشنهادشان را در باره مسائل و مشکلات کنونی ایران مطرح می کردند. حتی در مواردی راجع به نحوه محاکمه کریاسچی، شهردار تهران به اظهار نظر صریح و بی پرده پرداخته و بدین طریق خود را در مشکلات وطنشان شریک و سهیم می کردند.

اکنون پس از انتخابات و تسخیر این رسانه تصویری توسط جناح ارتجاع سرور که امثال محمد جواد لاریجانی در تلویزیون جام پیدا شده است. مسخره تر آنکه در همان برنامه ای که امثال مهاجرانی حضور پیدا می کردند، سرور که ایشان پیدا شده و به تشریح و تعریف مقوله "هویت" می پردازد. کسانی را هم از بیرون سازمان داده اند که تلفن کرده و سوالات باب طبع ایشان را مطرح می کنند. تعجب آور است که در بین این تلفن کنندگان، یک نفر هم تاکنون پیدا نشده که از ایشان درباره آن مذاکرات معروف و محرمانه اش در لندن سؤال کند، که کمتر کسی از آن بی اطلاع است. کسی که هویت ملی خودش را با "نیک بران" انگلیسی معامله کرده است، حالا برای مردم خارج از کشور معلم اخلاق شده است و ایرانی های خارج از کشور را به حفظ و رعایت هویت ملی و اسلامی، در مقابل ملل دیگر دعوت می کند!

اینکه تلویزیون "جام جم" را بعنوان شاهد مثال مطرح می کنم نه به این منظور است که همه بیرون مرزبان چشم امید به آن دوخته بودند و آنرا تافته ای جدا بافته از مجموعه نهادهای خبری-تصویری جمهوری اسلامی می دانستند، بلکه با این هدف است که مشتکی از خروار ادامه یکپارچه جناح ارتجاع در جمهوری اسلامی را نشان بدهم. هدفم اشاره به مجموعه شرایطی است که جناح سرمایه داری تجاری و حامیان آن به جناح مقابل و در نتیجه، جنبش آزادیخواهی مردم تحمل می کنند.

پس از انتخابات مجلس خبرگان خاتمی، بعنوان رئیس جمهور از صحنه اخبار و رسانه های جام جم حذف گشته و جای وی را هاشمی رفسنجانی با دید و بازدیدها و تشکیل جلسات شورای مصلحت و اظهار نظرهای غیرعمده و محتاطانه گرفته است که بدون شک و با اتکا به شواهد و قرائن موجود، همه اینها را می توان در رابطه با تصمیم قاطع جناح راست در یورش همه جانبه به دستاوردهای دوم خرداد ارزیابی کرد.

حال به ذهن هر ایرانی متعهد و میهن پرست این مسئله خطور می کند که راه چاره برای برون رفت از بحران فعلی میهنمان چیست؟ با بازنگری وقایع یکسال و نیم گذشته، چنین به نظر می رسد که خاتمی به لحاظ حساسیت ویژه اوضاع مملکت زمان را بطور جدی غنیمت شمرده و حتی لحظه ها را پاس داشته است، اما شرایط پیچیده و دشوار کشورمان، پاره ای ملاحظات، مصلحت اندیشی ها و مداراها را دیگر بر نمی تابد. این مصلحت اندیشی ها، حتی اگر در گذشته سیاستی خردمندانه و اصولی هم بوده، اکنون با در نظر گرفتن همه جوانب، می تواند به ضد خود، یعنی به ضد همه وعده ها و برنامه های خاتمی که در آستانه انتخابات ریاست جمهوری مطرح کرده بود، تبدیل شود.

وقایع یکسال اخیر و شرایط جدید نشان می دهد که وقت آن رسیده است تا خاتمی به اتکا جنبش مردم ایران، معضلات، مشکلات، کارشکنی ها و توطئه های پنهان و آشکار را که ظرف یکسال و نیم گذشته در پیش پای وی و دولتش بوده و بموجب آنها قادر به اعمال حکومت نبوده را صادقانه و با تدبیر و درایت با مردم در میان گذاشته و از مردم برای حل آنها یاری بخواهد. درغیر اینصورت، جناح شکست خورده در انتخابات ریاست جمهوری، با تمام توش و توان و با سوء استفاده از بحران اقتصادی که خود و همراه دولت هاشمی بوجود آورده آن بوده، توده های میلیونی را بتدریج از توان دولت برای حل مشکلات ناامید ساخته و خود را بعنوان آلترناتیو قدرتمند نشان دهد!

بنظر من هنوز می توان به این پیشنهاد و توصیه هوشمندانه "راه توده" که پس از انتخابات ریاست جمهوری مطرح شد عمل کرد: «طرده شدگان انتخابات، که در مجلس، قوه قضائیه، تلویزیون، نیروهای مسلح و ... سنگر گرفته اند، باید کنار بروند!» و یا «یورش گام به گام طرده شدگان باید درهم شکسته شود!»

بالائی برخوردار است، که قادر است خلق را برای دستیابی به شرایط بهتر زندگی به نبرد فراخواند و محرک او برای دفاع از حاکمیت ملی شود.

۱- دوباره خوانی مانیفست در دوران گلوبالیسم

به گفته لنین، مانیفست حزب کمونیست «جزوه کوچکی است که وزن آن، با دهها جلد کتاب برابری می کند». نقش روشنگریانه این کتاب در ۱۵۰ سالگی از اولین انتشار آن می گذرد، نسل های زیادی از کمونیست ها و ترقی خواهان را در سراسر جهان به حرکت درآورده است. با روشنگری آن، امروز می توان نه تنها رمز روند گلوبالیسم را برملا ساخت، بلکه بر اجتناب ناپذیری "سحرآمیز آن - آنطور که ادعا می شود - نیز غلبه کرد.

اگر بانک جهانی می کوشد با نقل قول از مانیفست و با سانسور مواضع تند انتقادی مارکس از سرمایه داری، درباره دستاوردهای سرمایه داری داد سخن بدهد و مدعی شود که سرمایه داری برای آینده آلترا ناتیوی ابدی است، هدف ما از بیان آن، باید برجسته ساختن تمایلات همیشگی سرمایه داری به توسعه در مقیاس جهانی باشد: «تحولات لاینقطع در تولید، ترس از بلا انقطاع کلیه اوضاع و احوال اجتماعی، عدم اطمینان دائمی و جنبش همیشگی ... کلیه مناسبات خشکیده و زنگ زده، با همه آن تصورات و نظرات مقدس و کهن سالی که در التزام خویش داشتند، را محو می کنند، و آنچه تازه ساخته شده، پیش از آنکه جانی بگیرد، کهنه شده است. آنچه که صنفی و راکد است، معلوم می گردد ... نیاز به یک بازار دائم درحال توسعه برای فروش کالاهای خود، بورژوازی را به همه جای کره زمین می کشاند. همه جا باید رسوخ کند، همه جا ساکن شود، با همه جا رابطه برقرار سازد ...

بورژوازی از طریق بهره کشی از بازار جهانی به تولید و مصرف همه کشورها جنبه جهان وطنی داد و علیرغم آه و اسف فراوان مرجعین، صنایع را از قالب ملی بیرون کشید. رشته های صنایع سالخورده ملی از میان رفته و هر روز نیز در حال از میان رفتن است. جای آنها را رشته های نوین صنایع که رواجشان برای کلیه ملل متعلق امری حیاتی است، می گیرد. رشته هایی که مواد خامش دیگر در درون کشور نیست، بلکه از دورترین مناطق کره زمین فراهم می شود، رشته هایی که محصول کارخانه هایش نه تنها در کشور معین، بلکه در همه دنیا مصرف می رسد. بجای نیازمندی های سابق، که با محصولات صنعتی محلی ارضا می گردید، اینک حواجی نوین بروز می کنند که برای ارضا آنها محصول متعلق دور دست و اقالیم گوناگون لازم است. جای عزلت جویی ملی و محلی کهن و اکتفا به محصولات تولیدی خودی را رفت و آمد و ارتباط همه جانبه و وابستگی همه جانبه ملل با یک دیگر می گیرد. وضع تولید معنویات نیز همانند وضع در مورد تولید مادیات است. تفرات فعالیت معنوی ملل جداگانه به ملک مشترکی مبدل می گردد. شیوه یک جانبه و محدودیت ملی بیش از پیش محال و از ادبیات گوناگون ملی و محلی یک ادبیات جهانی ساخته می شود ...

بورژوازی، از طریق تکمیل سریع کلیه ابزارهای تولید و از طریق تسهیل بی حد و اندازه وسایل ارتباطی، همه وحشی ترین ملل را به سوی تمدن خود می کشاند. بهای ارزان کالاهای بورژوازی، همان توپخانه سنگینی است که با آن هرگونه دیوار چین را درهم می کوبد و لجوجانه ترین کینه ها نسبت به بیگانگان را وادار به تسلیم می سازد. وی ملت ها را ناگزیر می کند، که اگر نخواهند نابود شوند، شیوه تولید بورژوازی را بپذیرند و آنچه را که باصطلاح تمدن نام دارد، نزد خود رواج دهند. بدین معنی که آنها نیز بورژوا شوند. خلاصه آنکه جهانی هم شکل و همانند خویش می آفریند ... به همان شیوه که ده را تابع سیادت شهر ساخته، کشورهای وحشی و نیمه وحشی را نیز وابسته کشورهای متمدن و ملت های فلاح پیشه را وابسته ملل بورژوا و خاور را وابسته باختر نمود ...

این نقل قول طولانی، که بانک جهانی نیز مایل است به کمک مارکس، آن را وسیله توجیه سیاست گلوبالیسم خود سازد، به روشنی و پیامبرگونه نظرات مارکس و انگلس در ۱۵۰ سال پیش را درباره سنگینری حاکمیت سرمایه داری بیان داشته اند و چگونگی تحقق مقولاتی را که امروز زیانزد خاص و عام هستند، نشان می دهند: تجارت آزاد، مالکیت معنوی، انقلاب ارتباطات (کمونیسم)، نبرد تمدن ها! این البته به این معنی نیست، که از زمان بنیان سوسیالیسم علمی هیچ تغییری بوقوع نیپوسته است. چنین نیست، هم در کل و هم در جزئیات تغییرات ژرفی بوقوع پیوسته است. اما باید برای اطلاع تورسین های اولترا امپریالیسم و مداحان باصطلاح مارکسیست گلوبالیسم، که تحکیم مرقعیت کنسرن های فرا-ماوراء-ملی و ساختارهای چند جانبه ارتباط های کشورهای سرمایه داری را شرط بسیار جدید برای ایجاد سطح بالای رفاه در سراسر جهان قلمداد می کنند، و مایلند تمام حساب های صاف نشده قلمبی با ساختارهای اقتصادی-اجتماعی بقایای صورتبندی های ماقبل سرمایه داری را نیز با آن پاک کنند، یک بار دیگر شرایطی را خاطر نشان ساخت، که رشد سرمایه داری را از دوران آغازین توسعه استعماری آن تا دوران سرمستانه گلوبالیسم موجب شده است.

چپ هندوستان، اقتصادی ملی و "گلوبالیسم"

"اتحاد" بورژوازی ملی و پرولتاریا!

بناسبت ۱۵۰مین سالگرد انتشار "مانیفست حزب کمونیست" در فوریه ۱۹۴۸، توسط مارکس و انگلس و به عنوان برنامه جنبش جوان کمونیستی در اروپا، امسال مقالات و ارزیابی های متعددی در سراسر جهان منتشر و کنفرانس های علمی بسیاری برگزار شد. کمونیست ها، در جریان بازخوانی مانیفست، در شرایطی که یورش روزافزون سرمایه مالی امپریالیستی برای تحکیم حاکمیت خود جریان دارد، در اندیشه و در جستجوی یافتن راه حل های عام برای مشکل معاصر بودند. دفع یورش و نقض استقلال اقتصادی و بلنبال آن سیاسی خلق های جهان سوم و جنوب در شرایط امروز، دغدغه ایست که کمونیست ها را به خود مشغول داشته است.

در برابر، «چپ های پراگماتیست» این بازخوانی را با امید تطبیق اشکال «بسا ملی اقتصادی-سیاسی» برای تنظیم روابط خود با «دیکتاتوری گلوبالیسم» هدف خود قرار داده اند. سیاستی که در انطباق کامل است با نوحوانی محافل سرمایه داری از مانیفست کمونیستی. جالب است، که اکنون دیگر "بانک جهانی" نیز به نقل از مانیفست، در تلاش توجیه سلطه گلوبالیسم از طرف سرمایه داری دوران کنونی به بشریت است!

در کنفرانس علمی که در ماه مه امسال در پاریس برگزار شد (راه توده گزارش ها و ترجمه مقالات متنوعی را در این باره تا کنون منتشر ساخته است)، "دیپاندار باتاخاریا" Dipandar Bhattacharya، مارکسیست هندی، با توجه به گذشته استعماری و نبرد آزادی بخش خلق های شبه قاره هندوستان، و با برجسته ساختن اهمیت «اقتصاد ملی»، پس از پیروزی در نبرد استقلال طلبانه در ۵۰ سال پیش، اهمیت استقلال اقتصادی ملی را در برابر سیاست گلوبالیسم امپریالیستی در مقاله خود برجسته می سازد. او موضوع ضرورت حفظ «اقتصاد ملی» را در برابر تمایل توسعه طلبانه کنسرن های ماوراء ملی و متحدان سرمایه دار داخلی آن را - آنطور که آنرا مانیفست ۱۵۰ سال پیش برمی شمرد و امروز در «دیکتاتوری گلوبالیسم» تجلی می یابد، در مقاله خود توضیح می دهد و اهمیت موضوع انتقادی مانیفست را در این باره خاطر نشان می سازد.

در زیر ترجمه، تلخیص و تنظیم این مقاله را می خوانید:

۵۰ سال پیش که هندوستان تقسیم شده، استقلال سیاسی خود را بدست آورد، این تصور وجود داشت، که اکنون گویا سفر از مرحله استقلال سیاسی بسوی استقلال اقتصادی ادامه خواهد یافت. اکنون که طبقات حاکم در هندوستان خود را پایبند به گلوبالیسم اعلام کرده اند، خواست استقلال و عدم وابستگی اقتصادی را دیگر خواستی مزاحم می دانند و آنرا موضوع انقلابیگری خرد بورژوازان معرفتی می کنند ...، ظاهر این سفر، دیگر به نقطه پایان خود رسیده است.

اقتصاددانان لیبرال استدلال می کنند: در زمانی که در سراسر جهان، حتی دولت های ملی به پایان دوران حیات تاریخی خود می رسند و جهان مشغول آنست که اشکال مدیریت بسا ملی اقتصادی و سیاسی را بوجود آورد، دیگر ناله سردادن درباره از دست رفتن استقلال اقتصادی زیاده روی است. چپ پراگماتیست نیز در تأیید این ارزیابی سر خم می کند. این ها به ما گوشزد می کنند، که گویا گلوبالیسم امری اجتناب ناپذیر است، و هندوستان هم نمی تواند خود را از تمام جهان جدا ساخته و در پیله ای خود خواسته منفرد بماند. اگر می توانید، پیشنهاد های خودتان را ارائه دهید! بحث به این نکته محدود می شود، که تنها پیشنهاد هایی برای اجرای سیاست لیبرالی و گلوبالیستی ارائه شود، بدون آنکه پرسشی درباره اهداف این سیاست مطرح گردد.

با توجه به دلائلی که در ادامه ارائه خواهد شد، خواهیم دید که موضوع میهن دستانه ناسیونالیستی درباره اقتصاد ملی در دوران گلوبالیسم از اهمیت برانگیز بیشتری نسبت به گذشته برخوردار است. این موضوع به هیچ وجه یک خواست اتوپیائی مشترک بنیاد گرایان از راست و چپ برای یک کشوری ناکجا آباد نیست. دولت ملی همانقدر یک مشخصه امتحان پس داده در دوران کنونی سرمایه داری است، که جنبش ضد گلوبالیسم، چنین پدیده ای را امروز تشکیل می دهد. برعکس، برخلاف پرگونی های بورژوازی هندوستان درباره تأمین عدالت اجتماعی و بسا انزوا طلبی محلی ساده لوحانه، ناسیونالیسم ترقی خواهانه اقتصادی بدون تردید از وزن

توجیه می‌شود، که استقلال اقتصادی حتی کشورهای شمال را بشدت محدود ساخته است.

این البته واقعیت دارد، که پس از پایان جنگ سرد، باوجود آنکه کشورهای پیشرفته بر سر برخورد با کشورهای جهان سوم از توافق رشدیابنده‌ای برخوردار هستند (جنگ علیه عراق، قرارداد منع توسعه بمب اتمی و یا قرارداد پایان دادن به آزمایشات اتمی، و یا در مذاکرات در سازمان تجارت جهانی)، باوجود این به نظر نمی‌رسد، که رقابت‌های تجاری و اقتصادی بین آنها، باوجود بلوک‌های منطقه‌ای اروپای متحد، نفتا و حوزه آسیا و اقیانوس کبیر، کمتر شده باشد. آنچه به کنسرن‌های معروف ماورا ملتی مربوط می‌شود، آنها هنوز برپایه کشورهای تقسیم و شناخته می‌شوند. به نظر «هاری ماگدوف» Harry Magdoff «... اگر چه تعیین کننده است، که سرمایه داری را به عنوان سیستمی جهانی بشناسیم و مورد مطالعه قرار دهیم، اما در عین حال ضروری هم هست، تشخیص دهیم، که هر شرکت سرمایه داری با بازار جهانی از طریق کشوری در ارتباط قرار می‌گیرد، که نهایتاً متکی به آن است» [۱]. هدایت ملی کنسرن‌های ماورا ملی آن زمان بر ملا می‌شود، که سران کشورها در مسافرت‌های دیپلماتیک، انبوهی از مدیران این کنسرن‌ها را به همراه دارند. اغلب قراردادهای اقتصادی که در این دیدارها امضا می‌شوند، دیگر مربوط به همکاری‌های دولت‌ها نیست، بلکه معاملات بین مدیران شرکت ماورا ملی و متحدان آن در کشورهای میزبان (هتلوستان) است. این در حالی است که سران دولت‌ها تنها نقش رابطه را ایفا می‌کنند. ... شکل سیاسی سیستم سرمایه داری، که در سیمای دولت ملی ظاهر می‌شود، نمی‌تواند بدون وجود تضاد بالقوه و یا واقعی با دیگر کشورها، وجود داشته باشد.

برای مارکس «قدرت مدرن دولت [تنها] کمیته‌ای را تشکیل می‌دهد، که وظیفه آن پیشکاری برای معاملات کل طبقه است. وظیفه آن آشتی دادن منافع بخش‌های مختلف سرمایه داری در مرزهای ملی است. کمبود چنین کمیته‌ای در سطح جهانی چشمگیر است. این نکته را وزیر کار سابق دولت کلینتون، پرفسور هاورد، «ربرت ب ریش» در کتاب خود «The Work of Nations: A Blueprint of the Future» بر می‌شمرد و تصریح می‌کند، که در قرن آینده هیچ گونه تولید و یا شرکت ملی و حتی صنایع و یا اقتصاد ملی وجود داشته باشد. اما همزمان و بلافاصله اعمال دقیق و شدید اقتصاد ناسیونالیستی توسط کشور خود را توصیه می‌کند و آرزو می‌کند که اجرای آن به شکلی عملی گردد، که پاسخی باشد برای نیازها و منافع آمریکا، که باید کشورهای دیگر به آن گردن بگذارند. نتیجه عملی اعمال یک چنین سیاست اقتصادی شدیداً ناسیونالیستی را می‌توان در نکته‌ای که کلینتون اعلام داشت باز یافت: آمریکا تنها کشوری است که وجود آن برای سراسر جهان غیرقابل چشم پوشی است!

۳- تولیدکنندگان و نقش بالقوه دولت ملی

دفاع ما از اقتصادی ملی تنها بر پایه تر تلواوم اهمیت نقش اقتصاد ملی استوار نیست. و یا از این دیدگاه ناشی نمی‌شود، که خواست ۷- کشور بزرگ سرمایه داری و یا کشورهای OECD، برای پایه ریزی یک دولت اولترا امپریالیست برای [مثلاً بصورت امضای قرارداد MAI در مورد شرایط سرمایه گذاری‌های خارجی در کشورهای جهان سوم، که با نقض حاکمیت ملی آنها همراه است. مترجم] حل بی‌دردسر تضادهای ملی و یا منطقه‌ای غیر قابل تصورات. وجود تضادهای درونی بین امپریالیست‌ها و ناسازگاری‌های ساختاری بین فعالیت‌های توسعه‌یابنده ماورا ملی سرمایه و ساختارهای سیاسی مقتدر دولت‌های ملی که در طول تاریخ بوجود آمده‌اند، همگی از این امکان عینی حکایت می‌کنند، که برای دولت ملی در برابر یورش گلوبالیسم فضای عمل معینی وجود دارد. مثلاً، از طریق مذاکره و همچنین مقاومت و دفاع از منافع ملی خود. این البته منوط است بر ماهیت دولتی که حاکم است. دولتی که می‌تواند به همکار امپریالیسم و برنامه گلوبالیسم تبدیل شود و یا به عامل مقاومت در برابر آن. نقش دولت هندوستان را در ۵۰ سال استقلال آن باید اینگونه نیز بررسی کرد.

یک نسل کامل روشنفکران چپ و لیبرال تصور کردند، که پس از آنکه هندوستان تقسیم شده، در سال ۱۹۴۷ استقلال سیاسی خود را از غاصبان پس گرفت، دوران رشد استقلال اقتصاد ملی، در رابطه با کشورهای دیگر آغاز شده است. ترکیب سیاست خارجی عدم تعهد با سیاست اقتصادی پرداخت پارانیه مواد وارداتی، فر ارتباط با رشد اقتصاد مخلوط برپایه برنامه‌های تعیین شده، که در آن بخش عمومی نقش عمده را به عهده داشت و پایه‌های اصلی این سیاست را تشکیل می‌داد، زمینه اصلی تر فوق بود. تر ساده‌شده برنامه‌های اقتصادی پنج ساله و ملی کردن بانک‌ها در همان موقع نیز منتقدین خود را داشت، که بحث درباره آن در اینجا مطرح نیست. این اشاره اکنون کافی است که آمریکا برای خود اعمال یک سیاست ناسیونالیستی شدید اقتصادی را ضروری می‌داند و کشورهای پیشرفته در کل، عملاً در هر لحظه‌ای که

اگر مارکس و انگلس به خاطر شورش انقلابی خود در محاسباتشان دچار اشتباهی هم شده باشند، این اشتباه بطور قطع در عدم تمیز شدت تسایل به توسعه جهانی سرمایه داری نبوده است. زیرا انقلاب مورد نظر آنان، از رشد سرمایه داری و نه از فقدان رشد آن ناشی می‌شود. برعکس، اشتباه شاید در آن نهفته باشد، که آنها سرسختی بقایای ماقبل سرمایه داری را در برابر توسعه سرمایه داری، و توانایی بورژوازی را برای تن دادن به سازش‌ها با این بقایا و خیانت به اهداف خود را ناچیزتر تصور کردند.

برای نمونه مارکس و انگلس در نظر اتشان بارها از «بی‌وجدانی تجارت آزاد» صحبت می‌کنند، که جایگزین «آزادی‌های متعدد و محققانه» که دستاورد انقلابی بورژوازی بود، می‌شود و از این طریق «استثمار بی‌پرده، وقیح و صریح» جایگزین «استثمار» که در پوشش تصورات غیرواقعی سیاسی و مذهبی قرار داشت، می‌گردد. شاید آن دو کوچکترین تصویری از آن نداشته‌اند، که چگونه مدافعان تجارت آزاد، آنچنان که در مذاکرات «گات» در ده سال گذشته از خود نشان دادند، به مدافعان بدترین شکل دفاع از صادرات خود تبدیل شدند و تهدید کردند، که آن را در «درواز» کشنده برای برقراری «تجارت آزاد» بکار خواهند گرفت. آنها انتظار داشتند، که تولیدات معنوی هر ملتی، مالکیت همه بشری خواهد بود، این در حالی است که واقعیت چنان است، که حقوق مالکیت معنوی بطور تام و تمام به عنوان امری تجارتی اعلام شد و به حلقه‌ای خفه کننده دور گردن ملت‌های فقیر بدست ملت‌های دارای تکنولوژی پیشرفته، تبدیل شد. در حالی که در کلیه کشورهای جهان سوم نفرت نسبت به خارجی جایگزین نمازگزاری برده‌وار نسبت به غرب تبدیل شد، غرب هر روز قوانین ضد مهاجرت خارجیان را تشدید می‌کند و به آنها جلای نژادپرستانه می‌دهد. نمونه بارز و «شدیدا ناسیونالیستی» را می‌توان بیانیه رئیس جمهوری آمریکا از حزب دمکرات دانست، که در آن آمریکا را تنها ملتی می‌نامد، که وجود آن برای جهان غیرقابل چشم پوشی است.

۲- «ناسازگاری ساختاری» بین سرمایه جهانی و دولت ملی

نقطه آغازین اندیشه مطرح شده در مانیفست، قطعی شدن رشدیابنده جامعه مدرن بود، که ناشی از تضاد گریزناپذیر بین سرمایه و کار، بین بورژوازی و پرولتاریا است. این امر مراحل رشد پرولتاریا را تشکیل می‌دهد و هدف آن پایان رساندن «جنگ داخلی کم و بیش پنهانی درون جامعه، در آن لحظه‌ایست که انقلاب در می‌گیرد و پرولتاریا، با برانداختن بورژوازی، حاکمیت خویش را پی می‌افکند». به نظر مانیفست، مبارزه پرولتاریا با بورژوازی، در آغاز اگر از لحاظ معنی و مضمون ملایم نباشد، از لحاظ شکل و صورت ملی است. «البته پرولتاریا هر کشوری باید در ابتدا بر بورژوازی خودی پیروز شود». و در چند صفحه بعد تصریح می‌شود: «پرولتاریا با دستیابی به حاکمیت سیاسی، تبدیل به طبقه‌ای ملی می‌گردد و باید به حاکمیت خود، به عنوان ملت، قانونیت بخشد، در این مرحله پرولتاریا نیروی ملی است، البته نه به مفهوم مورد نظر بورژوازی».

ضرورت انباشت سرمایه، بورژوازی را به توسعه حیطه عمل خود بخارج از مرزهای ملی وامی‌دارد. مانیفست این نکته را چنین توضیح می‌دهد: «بورژوازی در حال مبارزه بلاقطاع است: در آغاز ضد اشراف، سپس علیه آن قسمت‌هایی از بورژوازی که منافع آنها با پیشرفت صنایع متضاد است و بطور دائم علیه بورژوازی همه کشورهای بیگانه می‌ستیزد. طی همه این مبارزات، بورژوازی ناگزیر است از پرولتاریا استفاده کند و وی را به یاری طلبد و بدین سان او را به عرصه جنبش سیاسی بکشاند. این خود بورژوازی است که به پرولتاریا آموزش (سیاسی و عمومی) را می‌دهد. به عبارت دیگر سلاح ضد خویش را در اختیار وی می‌گذارد».

ما این نکته را اشاره پراهمیتی می‌دانیم به آنچیزی که ما امروز آن را تضادهای درونی امپریالیسم می‌نامیم. تضادی که ضرورت تسریع نبرد برای تصاحب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا را نشان می‌دهد. اگر جهانی شدن سرمایه داری امری گریزناپذیر است، اگر سرمایه از روز اول تولدش مجبور است از یک گرایش انباشت و تمرکز گلوبال پیروی کند، آنوقت سرمایه بخاطر منطق درونی خود با دو محدودیت و تضاد ریشه‌ای نیز روبرو است: تضاد بین سرمایه و کار و تضاد بین سرمایه و دولت ملی.

می‌توان گفت، که سرمایه داری نه تنها در آغاز انباشت سرمایه، نقش تاریخی‌ای در تثبیت ملیت‌گرایی و دولت ملی ایفا کرده است، بلکه در تمام جوانب تحکیم و تثبیت آن نیز چنین نقشی داشته است. امروزه اما استدلال می‌شود، که مکانیسم‌های ساختاری دولت ملی در مرحله فروپاشی و تخریب جهانی است. دولت ملی، آنطور که به ما می‌گویند، نه تنها در هندوستان و دیگر کشورهای جهان سوم نقشی کم اهمیت می‌یابد، بلکه شاید بازهم بیشتر در کشورهای کلوب ثروتمندترین کشورها با چنین وضعی روبروست. صعود قدرت و ثروت کنسرن‌های ماورا ملی، چنین

متکی به اقتصاد موزی محلی در سطح کشور، فاقد هرنوع دورنمایی برای رشد اقتصاد ملی و کنترل اقتصاد کلان در سطح کشور است. و چنین سیاستی بطور کلی در انطباق است با مضمون سیاست گلوبالیسم. از آنجا که گلوبالیسم بر تمامی بخش‌های پراهمیت صنایع مستولی می‌شود و براندازی کلیه حقوق اجتماعی را تحمیل می‌کند، البته نهایتاً در سطح محلی، فضای محدودی نیز بوجود خواهد آمد، که سرنوشت آن را گلوبالیسم با آرامش وجدان به سازمان‌های غیردولتی اقتصادی مادن و محلی واگذار کند.

۴- اقتصاد ملی گرا: دگرویسی ملت

موضوع دفاع از اقتصاد ملی، البته تنها در ارتباط با مسئله کنسرن‌های ماوراملی از اهمیت برخوردار نیست، بلکه همچنین در ارتباط است با تمامی جوانب رشد اقتصادی داخلی و آن بخش‌هایی از اقتصاد و سرنوشت مردم، که زیر فشار گلوبالیسم قرار دارند. برخی از نظریه پردازان مدافع گلوبالیسم، از جمله در صحنه چپ، معتقداند، که گلوبالیسم دروان ماصصر، برخلاف مرحله کلاسیک کلونیالیسم، با نابودی صنایع همراه نیست، بلکه حتی می‌توان پیورش کنونی سرمایه را برای براندازی بقایای فئودالیسم بخدمت گرفت. برخی دیگر از این عده، حتی آنقدر پیش می‌روند، که مدعی اند، که گلوبالیسم دارای نتایج بکلی دیگری از کیفیت مرحله کلونیالیسم و نوکلونیالیسم است. حتی، برخی از آنها مدعی شده‌اند که «کلونیالیسم بخش عمده ماهیت امپریالیسم نبوده است ... و حتی فشار نوکلونیالیستی را نیز نباید بخشی از سیاست امپریالیسم» دانست [۳]. کشورهای بی‌شمار و برخی قاره‌ها، صدها سال زیر یوغ کلونیالیسم دست پا می‌زدند؛ قدرت‌های بزرگ اروپایی جنگ‌های بی‌شماری را برای بدست آوردن کلنی و یا تثبیت موقعیت خود عملی ساختند؛ بیش از نیمی از آن کشورهایی که اکنون بظاهر مستقل هستند، سالیان طولانی سرگرم جنگ‌های آزادی بخش علیه امپریالیسم بوده‌اند - حالا به ما می‌گویند، که کلونیالیسم تنها مرحله‌ای ویژه و ناشی از شرایط غیرمعمولی رشد سرمایه داری بوده است و در حقیقت با ماهیت سرمایه داری در هماهنگی نیست! گویا، اگر قدرت سرمایه کشورهای متروپل و یا سرمایه مالی جهانی امروز وجود نمی‌داشت، بدون انباشت ناشی از غارت صدها ساله کشورهای استعمارزده و تداوم روابطه اقتصادی و معاملات تجاری نابرابر نوکلونیالیستی - این فجایع بطور اتفاقی وقوع می‌یافتند و بخش جدا ناپذیر ماهیت سرمایه داری را تشکیل نمی‌دهند! اگرچه اینجا مکان بررسی یک چنین برداشت ضدتاریخی و بررسی افکار مدعیان کم حافظه نیست، اما ضروری است حداقل هدف اقتصادی نهفته در پشت این ادعا بر ملا شود.

درحالی که کلونیالیسم مانع رشد صنایع در کشورهای استعمارزده شده است، می‌خواهند ما را مجاب سازند، که گلوبالیسم توسعه سرمایه داری را در سراسر جهان عملی خواهد ساخت. در برابر این استدلال، واقعیت سیاسی دیگری قرار دارد: درحالی که بورژوازی کشورهای استعمارزده علیه کلونیالیسم وارد صحنه نبرد می‌شد و نقشی ملی ایفا می‌کرد، بورژوازی کشورهای جهان سوم، امروز تصمیم به همکاری با سرمایه جهانی گرفته است و بدین ترتیب به مامور مستقیم آن بدل شده است.

اگر مارکسیست‌ها در برابر کلونیالیسم مقاومت کردند، تنها به این علت نبود که کلونیالیسم مانع هر رشدی بود، بلکه به این دلیل بود، که کلونیالیسم رشدی بشدت آهسته و منحرف را به کشورهای استعمارزده تحمیل می‌کرد. رشدی، که پاسخگویی نیاز و خواست‌های خلق نبود، و منافع آنرا بکلی زیر پا می‌گذاشت. هسته مرکزی و ماهیت انقلاب آزادی بخشی که در چین به پیروزی رسید، تنها در موضع ضدفئودالی - ضدامپریالیستی آن نبود، بلکه مهم‌تر از آن، علیه رشد عقب مانده، منحرف و کند سرمایه داری بود. رشدی که بطور فعال و یا غیرفعال مورد نظر و خواست امپریالیسم است؛ صرفنظر از آنکه آنرا سیاست نوکلونیالیستی و یا گلوبالیسم بنامند.

درباره آنچه که مربوط به نوع صنعتی شدن مورد نظر گلوبالیسم است، نکات زیر شایان توجه‌اند.

اگر کشورهای استعمارزده، مجبور به توسعه رشته‌های تولید مواد خام بودند، کشورهای پیشرفته صنعتی امروزه می‌کوشند بخشی از صنایع کم ارزش خود را، با بار زیانبار برای محیط زیست، به کشورهای جهان سوم منتقل سازند. از سوی دیگر صنعتی شدن مسرود نظر کنسرن‌های ماوراء ملی، عمدتاً دارای ماهیت صادراتی است، و همچنین، امکان بی مانع انتقال سرمایه از این کشور به آن کشور - نه تنها فشار برای پائین بردن سطح دستمزد را برای آنها ممکن می‌سازد - بلکه کوچکترین زمینه رشد صنعتی در رشته‌های صنایع سنگین و مادر - آهن گدازی، نیروگاه‌های الکتریسته و ... - را در این کشورهای بوجود نمی‌آورد.

مایلند از صادرات خود حمایت بعمل می‌آورند، دولت هند کوشش می‌کند، قربانی کردن منافع ملی را به عنوان دستاورد سیاست خود به رخ بکشد. ...

اگر موضوع دفاع از اقتصاد ملی دگرترین تعیین کننده سیاست طبقات حاکم، احزاب و دولت‌ها در هند می‌بود، گلوبالیسم با چنین استقبالی از سوی آنها روبرو نمی‌شد. این امر باید درک شود، که دفاع از اقتصاد ملی در دوران کنونی توسط نیروی چپ از اینرو پراهمیت تر شده است، که دولت این کشور به عامل نفوذ گلوبالیسم در کشور تبدیل شده است.

در چنین شرایطی باید موضوع دفاع از اقتصاد ملی وجه بسیار پراهمیت سیاست نیروهای چپ را تشکیل دهد. در کشوری همانند هندوستان، با تاریخ دو قرن استعماری، که در بخش‌های متعددی از حیات اجتماعی خود با فشار امروزی امپریالیسم روبروست، از دست دادن پرچم ناسیونالیسم اقتصادی توسط نیروی چپ، آن را به نابودی می‌کشد. از تمام بخش‌های ناسیونالیسم، امروز بخش اقتصادی شاید عمده ترین آن باشد. البته نمی‌توان جایگزین کردن تولیدات هندی بجای تولیدات خارجی را به معنای دفاع از اقتصاد ملی مورد نظر چپ دانست. بی‌پایگی این تئوری تنها در این امر نهفته نیست، که یک تصور خیالپردازانه مششکوک را جایگزین دورنمای بالقوه ترقی خواهانه ناسیونالیسم اقتصادی می‌سازد، بلکه این بی‌پایگی در آن نهفته است، که دیواری دروغین بین جوانب داخلی و خارجی سیاست لیبرالیسم اقتصادی برچا می‌سازد. این تئوری این تصور را دامن می‌زند، که گویا می‌توان دست "سرمایه داری" و "تجارت" داخلی را بازگذاشت و در عین حال موانع ورود کنسرن‌های ماورا ملی به بازار داخلی شد. چنین برداشتی در تضاد شدید است با تاریخ و کاراکتر بورژوازی بزرگ هندوستان، زیرا او آزادی عمل خود را با این معک می‌سنجد، که از کدام آزادی در ارتباط با سرمایه خارجی برخوردار است... تفاوت چنین سیاستی وقتی چشمگیر است، که بین مذاکرات اقتصادی میان چین و کنسرن‌های ماورا ملی و هندوستان با همین کنسرن‌ها مقایسه بعمل آید.

اقتصاد ملی باید از موضعی اصولی در برخورد با سرمایه خارجی برخوردار باشد و تمام وزن دولت ملی را در مذاکرات با کشورهای ثروتمند بکار گیرد. جز با چنین برخورد قاطع و متمرکز، نمی‌توان صحتی از مقاومت در برابر فشار گلوبالیسم کرد. البته این تنها بدان معنی نیست که باید دولت را قانع کرد، که به بجای تسلیم شدن، به مذاکره پردازد. همچنین این مسئله با چگونگی انجام مذاکرات نیز پایان نمی‌یابد، زیرا تقریباً همه آنها می‌گویند که کشورهای جهان سوم باید با این کنسرن‌ها به مذاکره بنشینند، آنها می‌گویند که بطور روزافزون در این کشورها و توسط همین کنسرن‌ها تربیت شده‌اند - مثلاً توسط صنوف بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان جهانی تجارت - تعیین کننده، قدرت خلق و دفاع از منافع آن است. در اینجا باید از این موضع حرکت کرد، که دولتی که در داخل به سود نبرد زحمتکشان برای دستیابی به عدالت اجتماعی علیه سرمایه عمل می‌کند، بدون تردید نیز می‌تواند توده‌ای ترین آمادگی ملی و نیروی مقاومت مردمی را در برابر شرایط تحمیلی گلوبالیسم به حرکت درآورد.

بسیاری، که مقاومت خلق را در برابر گلوبالیسم طلب می‌کنند، این مقاومت را تنها در چارچوب شدت و ضعف مصرف تولیدات عنوان می‌سازند. بدین ترتیب آنها دقیقاً به این صورت به تله سرمایه داری نو لیبرال می‌افتند، که مایل نیست درباره شرایط تولید و نیروهای مولده که در تولید سهیمند، به بحث تن بدهد، و سعی دارد هرج و مرج ناشی از بازار در سرمایه داری را بدین وسیله مخفی نگه دارد، که توجه را تنها بسوی تولید و مصرف کنندگان منحرف سازد. یعنی قدرت تصمیم و آگاهی مصرف کنندگان! نه کنترل اجتماعی تولید کنندگان! البته قدرت هرگز نباید در کنترل تولید کنندگان باشد!

این قسم مقدس کلاسیک سرمایه داری این روزها با حرارت تکرار می‌شود، تا حتی المقتدر فضای مناسبی برای گلوبالیسم ایجاد گردد.

البته کسان دیگری هم وجود دارند، که تالی‌های دیگری را مطرح می‌سازند، که در آن مردم را تنها مصرف کننده نمی‌داند، بلکه آنها را تولید کنندگان هم معرفی می‌کند. اما آنها هم به پیروی از نظرات "پسامدن" درباره عدم تمرکز و به عرش رساندن محسنات هویت‌های کوچک محلی، قادر به ایجاد تحرک در توده‌ها در مقیاس ملی نیستند. گفته می‌شود، که در روستاهای هندوستان مردم بطور عمده نیازهای خود را در سطح روستا تولید می‌کنند، و آنچه در این روستا وجود ندارد، می‌تواند در روستای مجاور تولید شود [۴]. مدعی می‌شوند که اگر سیستم روستائی دوران قرون وسطی را در هندوستان دوباره زنده کنیم، آنوقت پاسخ پسامدن را در برابر گلوبالیسم یافته ایم!

مشکل یک چنین مرکزیت محلی، تنها در بی‌پایگی این تصور نهفته نیست، که گویا می‌توان قدرت مداوماً متمرکز شونده جهانی سرمایه را در سطح محلی خنثی نمود، بلکه نادرستی آن در این امر نهفته است، که سیاست عمومی

کارگر تمامی کشورهای خواسته است به طبقه حاکمه در میهن خود تبدیل گردند و قدرت سیاسی را در سطح ملی بدست آورند.

شاید برای آنهایی که تجربه تلخ استعمارزدگی را بر پوست و گوشت خود احساس نکرده اند، عمق تجربه ۲۰۰ ساله مسا (هندوستان) بی رنگ جلوه کند، اما ما کمونیست ها خوب می دانیم، که باید هر پشت کردن به حق حاکمیت ملی را بر ملا ساخت. ما بخوبی بر اهمیت اقتصاد ملی برای ایجاد و تقویت همبستگی ملی واقفیم، برای آنکه همبستگی امروز، راهنمای خلق در نبرد علیه تهاجم کنونی است.

از اینروست که باید با دیدی طبقاتی به موضوع دفاع از اقتصاد ملی نگریست. به هیچوجه نباید خواست و نیاز مردم را برای بهبود شرایط زندگی را، از استقلال اقتصادی کشور جدا ساخت. وظیفه اساسی، در ارتباط قرار دادن این دو با یکدیگر است. وظیفه آنست که نبرد روزانه مردم را برای بهبود شرایط زندگی خود، به نیروی محرکه و آرمانی برای تغییر ساختار اجتماعی تبدیل کنیم و روحیه ترقی خواهانه و انقلابی و ملی را تقویت کنیم. به زبان مانیفست، این خواست عبارتست از: زحمتکشان در برابر این وظیفه تاریخی قرار دارند، که با تصاحب قدرت سیاسی به مقام ملت ارتقاء یابند.

۱- Imperialism: From the Colonial Age to the Present, Monthly Review Press, New York ۱۹۷۸, S. ۱۸۳

۲- نظرات شفاهی "مدها پاتکار" Medha Patkar در سمینار «حقوق بشر و رشد هندوستان» در کلوب Constitution در دهلی نو ۱۲/۱۲/۶۹

۳- Globalisation of Capital: An Outline of Recent Changes in the Modus Operandi of Imperialism, a Study -Commissiones by Lal Parcham ans Lok Dasta, ۱۹۹۷, S. ۲۲۹

۲۶۱

۱۰ هزار عضو جدید حزب کمونیست ایتالیا!

دولت سابق ایتالیا به نخست وزیری "پرودی"، بدنبال قطع حمایت اکثریت اعضای فراکسیون حزب احیای کمونیست ایتالیا، سرنگون شد. این دولت دو سال پیش با رای اعضای فراکسیون حزب احیای کمونیست بر سرکار آمده بود. پرودی ادامه سیاست نئولیبرال و تداوم سیاست تشدید محدودیت های اجتماعی برای زحمتکشان را در برنامه کار خود قرار داده بود. به گفته "فاستو برتینوتی"، دبیرکل حزب کمونیست، کمیته سیاسی ملی حزب در نشست خود در روزهای ۳ و ۴ اکتبر با اکثریت مطلق خواستار تغییر این سیاست شده بود و پشتیبانی از دولت را مشروط به «بازگشت از این سیاست» و تغییر سیاست اقتصادی-اجتماعی توسط دولت اعلام داشته بود.

"ماسیمو د آلما"، رئیس حزب سوسیالیست دموکراتیک (که از حزب کمونیست سابق ایتالیا بیرون آمد) دولت جدیدی را یکمک جاشدگان از حزب کمونیست و گروه او دار، که گروهی با تمایلات راست هستند تشکیل داد. پس از سقوط دولت قبلی و خودداری حزب احیای کمونیستی از آن، برخی اختلافات در حزب بروز کرد. حاصل این اختلافات شکل گیری یک اقلیت پارلمانی از این حزب بشکل فراکسیون مستقل بود. این فراکسیون با دولت جدید وارد همکاری شد. پس از این انشعاب، برخی کشاکش ها در حزب و پارلمانی بوجود آمد، اما استحکام "حزب احیای کمونیست" حفظ شد. اکثریت سازمان های بخش و محله حزب تصمیمات اتخاذ شده را مورد تأیید قرار دادند و در جریان این بحث ها ۱۰ هزار عضو جدید به حزب پیوستند. این بحث ها به مطبوعات نیز راه یافت و به کمک حزب، به یک بحث ملی تبدیل شد.

مخالفت حزب کمونیست ایتالیا با سیاست نئولیبرال، که علیه منافع زحمتکشان است، مورد تأیید اعضای حزب است. بیکاری در ایتالیا با ۱۲٪، به ویژه در بخش جنوبی آن، زحمتکشان را بشدت تحت فشار قرار داده است. به گفته "برتینوتی" در مصاحبه فوق، دولت پرودنی برنامه ای برای مشکلات موجود کشور ندارد، بویژه درباره بیکاری جوانان. بودجه دولتی همچنان برپایه «ابتکارات سرمایه داران» برای تقلیل بیکاری پایه گذاری شده بود. این در حالی است که حزب در دوران کنونی خواستار سرمایه گذاری های دولتی برای برطرف ساختن بیکاری است.

این ادعا که گلوبالیسم با تغییرات بنیادی بخش کشاورزی کشور همراه است، با دقت بیشتر نادرستی خود را نشان می دهد. برعکس می توان علائم بازپس گرفتن رقم های ارضی گذشته و تقویت اقتدار ثروتمند را در این بخش ها، ملاحظه کرد.

اگر خواست دسترسی به مواد خام ارزان باعث هجوم غارتگرانه کلونیالیست ها به کشورهای استعمارزده شد، خواست امپریالیسم برای تحمیل گلوبالیسم با هدف دستیابی به دستمزد ارزان به خلق های جهان سوم عملی می گردد. خود را گرل نژیم باقی ماندن سرزمینی با اقتصادی دهقانی برای تولید نیروی کار ارزان، یکی از شروط عمده برخورداری سرمایه گلوبالیسم از چنین موهبتی است. از اینروست که مبارزه علیه فقر در روستاها، یکی از عناصر عمده مبارزه علیه گلوبالیسم و بخش تفکیک ناپذیر اقتصاد ملی است.

بدین ترتیب، باید [نیروهای چپ] با این تصور وداع گوید، که گویا موضع دفاع از اقتصاد ملی، ماهیت بورژوازی دوران کنونی را در کشورهای جهان سوم تشکیل می دهد و یا دفاع از آن به خود بورژوازی مربوط است. حتی بخشی از نیروی چپ (هندوستان) هنوز در جستجوی اتحاد با بورژوازی هستند، بویژه زمانی که مسئله دفاع از «ناسیونالیسم» و «اقتصاد ملی» مطرح می شود. این درحالی است که گفته مانیفست: «جنبش مستقل کارگری، جنبش اکثریت برای اکثریت» است، که قادر است بخش های بزرگی از اقتدار و طبقات دیگر، از جمله خرده بورژوازی و تولیدکنندگان کوچک را با خود متحد سازد. اتحادی که همراه است با تغییر موضع آنها و «پذیرش مواضع طبقه کارگر». در مورد بورژوازی نیز مانیفست چنین امکانی را در نظر دارد، که البته به هیچ وجه برداشتی غیرواقعی و غیرتاریخی نیست: «سراجام، هنگامیکه مبارزه طبقاتی به لحظه قطعی نزدیک می شود، جریان تجزیه ای که در درون طبقه حاکمه و تمام جامعه کهن انجام می پذیرد، چنان جنبه پرچش و خروشی بخود می گیرد که بخش کوچکی از طبقه حاکمه از آن رویگردان شده، به طبقه انقلابی، یعنی طبقه ای که آینده از آن اوست، می پیوندد. بهمین جهت است که مانند گذشته، که بخشی از نجباء بسوی بورژوازی می آمدند، اکنون نیز بخشی از بورژوازی و یا عده ای از صاحب نظران بورژوازی، که توانسته اند از لحاظ تئوری به درک جنبش اجتماعی نائل آیند، به پرولتاریا می گردند».

۵- اقتصاد ناسیونالیستی و جنبش چپ: ماهیت بحث را درک کنیم

این پرسش مطرح شده است، که اصولا چرا باید "چپ"، نیروی خود را وقف دفاع از اقتصاد ملی کند، زمانی که وظیفه اصلی او انقلاب دموکراتیک و برقراری سوسیالیسم است. گفته می شود، که اکنون که بورژوازی (هندوستان) دیگر قادر به انجام وظیفه ناسیونالیستی خود نیست، و به شریک سرمایه گلوبال تبدیل شده است، کدام دلیل وجود دارد، که زحمتکشان و پرولتاریا پرچم بورژوازی را بلوش بکشند. در بررسی فوق الذکر [نگاه شود به زیرنویس شماره ۳] به نیروهای چپ پنداده می شود و درباره نتایج درخشان گلوبالیسم چنین استدلال می شود: «موضع طبقه زحمتکشان چه باید باشد؟ باید از این وحشت داشته باشد که دولت های ملی استقلال خود را از دست بدهند؟ البته باید آنها وضع را از موضع طبقاتی خود مورد توجه قرار دهند. اگر ناسیونالیسم به این معناست که توجه بورژوازی خودی را نسبت به خطرات و تهدیدات بورژوازی غیرخودی جلب کند، درحالی که این ها تصمیم گرفته اند بایکدیگر شریک شوند، تا از منافع طبقاتی خود دفاع کنند، چنین ناسیونالیسمی چیزی جز علامت حماقت و سادگی طبقه کارگر نخواهد بود. ناسیونالیسم تا زمانی از اهمیت برخوردار است، که در خدمت منافع طبقاتی زحمتکشان باشد. و چنین محتوایی برای ناسیونالیسم، امروز، زیر فشار رشد اقتصادی و سیاسی در جهان، پایه و اساس خود را از دست می دهد. گلوبالیسم بلاتردید یک استراتژی بزرگ بورژوازی جهانی است، اما طبقه کارگر نمی تواند علیه آن در سطح ملی بجنگد. اگر می خواست چنین کند، این به محدودیت وضع بورژوازی خودی در سر میز معاملات با بورژوازی جهانی منجر می شد، بر سر میزی که امروز طبقه کارگر حتی به عنوان طرف مذاکره هم حضور ندارد».

طبقه کارگر که امروز «حتی بر سر میز مذاکره شرکت» داده نمی شود، چه باید بکند؟ برای شعارهای گلوبالیسم دست بزند و تماشاگر صحنه باقی بماند؟ صحنه ای که برانتب متهمانه تر از دوران کلونیالیسم و نوکلونیالیسم است، و درواقع خود بخش تفکیک ناپذیر سیاست امپریالیستی است! آیا فعلا نه رشد سرمایه داری را مورد حمایت قرار دهد و بدین ترتیب پایه و اساس یک کمونیسم جهانی را برای قسرون آینده بریزد؟ ایمن آگترناسیونالیست ها حتی پیاد سخنان مارکس می افتند، که طبقه کارگر سرزمین پلوی برای دفاع ندارد، اما فراموش می کنند، که مانیفست از طبقه

قتل داریوش فروهر و همسرش به نقل از مطبوعات داخل کشور!

پیکر "مجید شریف" - دکراندیش مذهبی - در پزشکی قانونی تهران یافت شد!

در آخرین ساعاتی که راه توده شماره ۷۸ برای چاپ آماده می شد، اخباری که در رابطه با قتل سیاسی-حکومتی داریوش فروهر و پروانه فروهر، در نشریات سوم آذرماه تهران انتشار یافته بدست ما رسید. این اخبار که از قول منابع رسمی انتشار یافته و با تأیید برخی رهبران حزب ملت ایران همراه می باشد، نشان می دهد:

۱- قاضی جنائی دادگستری تهران ("بهمنش"): «داریوش فروهر در اثر وارد آمدن ۱۲ ضربه کارد و همسرش نیز در اثر اصابت ۱۵ ضربه کارد به قتل رسیده اند. شش ضربه از ضربات وارد به داریوش فروهر، به قلب او اصابت کرده است. شواهد موجود نشان می دهد که داریوش فروهر را روی صندلی نشاندند و ضربات کارد را از روی او وارد کرده اند. احتمالاً عاملان جنایت سپس به سراغ همسر فروهر در طبقه دوم رفته اند و او را به قتل رسانده اند. جسد وی در وسط راهرو و سالن پذیرایی طبقه دوم و روی زمین افتاده بود. هنوز زمان وقوع قتل مشخص نیست، اما احتمالاً قاتل یا قاتلین ظهر روز یکشنبه وارد خانه زن و شوهر شده و هر دو را به قتل رسانده اند...» (نقل از روزنامه های ایران، همشهر، اطلاعات و...)

۲- مامور ویژه و کارآگاهان اداره آگاهی تهران: «جنایتکاران در یک گروه ۵، ۶ نفره به داریوش فروهر حمله ور شده اند. مهاجمان پس از قتل، بخش هایی از منزل آنان را بهم ریخته اند، اما به نظر می آید چیزی به سرقت نبرده اند. گفته می شود این دو ساعتی پیش از برگزاری یک میهمانی در منزل خود و پیش از آن که میهمانانشان سر برسند به قتل رسیده اند...» (نقل از صفحه حوادث روزنامه ایران)

راه توده: نقل این اخبار از نشریات داخل کشور از آنجا ضرورت یافت، که نخستین اخباری که از رادیوهای فارسی زبان و سپس کیهان چاپ لندن انتشار یافت، با اشتباهات مهم و کم دقتی هایی در باره محل پیدا شدن پیکر کشته شدگان در طبقات خانه، روز وقوع جنایت، ادعای آشنا بودن جنایتکاران با قربانیان و... همراه بود، که می توانست فرصت مناسبی را برای مغشوش کردن اذهان عمومی به سازمان دهندگان این جنایت حکومتی-سیاسی بدهد. انتشار نتیجه تحقیقات رسمی، که برخی رهبران حزب ملت ایران در داخل کشور نیز آنرا تأیید کردند، موید همان اطلاعاتی شد که در "فوق العاده" تاریخ دوم آذر "راه توده" انتشار یافت.

اعلام انحلال جمعیت دفاع از ارزش ها

در اوج این توطئه چینی ها، که همگی به قصد منفعل ساختن فعالان سیاسی، تحمیل سانسور و خود سانسوری به مطبوعات و جلوگیری از رشد آگاهی مردم و تعمیق جنبش عمومی صورت می گیرد، حجت الاسلام ریشه ری، وزیر اطلاعات و امنیت اسبق، یکی از بنیانگذاران دادگاه ویژه روحانیت و از سران توطئه علیه آیت الله منتظری، که در آستانه انتخابات مجلس پنجم یک گروه بندی سیاسی را با نام "جمعیت دفاع از ارزش ها" سرهم بندی کرده بود، انحلال این جمعیت را اعلام داشت.

پیکر "مجید شریف"، نویسنده و مترجم، که در تهران رسیده شده بود، چند روز پس از انتشار خبرناپدید شدن وی، در پزشکی قانونی تهران پیدا شد. همزمان بودن این جنایت با قتل داریوش فروهر و همسرش، مهر تأییدی است بر راه افتادن ماشین ترور ارتجاع مذهبی-بازار برای ایجاد رعب و وحشت عمومی، ترساندن مطبوعات و فعالان سیاسی و فراهم ساختن زمینه جهت قبول یک حکومت شبه کودتایی برای باصلاح برقراری نظم عمومی از سوی افکار عمومی. حکومتی که پس از استقرار، آنچه را که اکنون بصورت مافیائی انجام می دهد، آن زمان بصورتی گسترده تر، رسمی و دولتی انجام خواهد داد. جنایات جدید نشان می دهد، که روند موجود در کشور، علیرغم انواع کارشکنی ها علیه مطبوعات، جلوگیری از برپائی مجلس خبرگانی در حد کنترل "رهبر" و "رهبری"، فراهم ساختن مقدمات انتخابات شوراهای، تصویب لوایح ارتجاعی و مخالف حقوق انسانی و در اختیار نگهداشتن اهرم های مهم نظامی و غیرنظامی... همچنان با منافع سیاسی و اقتصادی جناح راست حکومت همخوانی ندارد و توطئه ها برای متوقف ساختن این روند روز به روز بیشتر تشدید می شود. این جنایات را نباید در جهت رسوا ساختن قوه قضائیه، ضرورت پاکسازی نیروی انتظامی و بیرون آوردن کانون های اقتصادی از چنگ توطئه کنندگان هدایت کرد. مجید شریف از روشنفکران مذهبی نسل جدید ایران بود، که حدود دو سال پیش، پس از اخذ دکترای جامعه شناسی، از فرانسه به ایران بازگشت. او پیشتر تحصیلات خود را در رشته فیزیک اتمی، در آمریکا به پایان رسانده بود. دو کتاب "یهودیه های اسرائیل" و "پیغمبر" (بررسی اندیشه های برخی نوآندیشان مذهبی) از جمله آثار وی بود که در ایران انتشار یافت. مادر وی در گفتگو با یکی از دوستان مجید شریف گفته است، که او شش روز پیش از محلی که برای ورزش به آنجا رفته بود ریزه شده و چهار روز بعد پزشک قانونی خبر دریافت پیکر او را اطلاع داده است. مجید شریف در روزنامه "جامعه" نیز مقاله می نوشت. همین دوست مجید شریف، در تماسی که با او در کشور سوئد گرفته شد، گفت: «یک هفته پیش از این حادثه با او تلفنی صحبت کردم و نسبت به جانش ابراز نگرانی کردم. حتی توصیه کردم حالا که یورش به روزنامه جامعه آورده اند بهتر نیست مدتی بیای بیرون. شریف گفت: از دور نمی شود آتش را حس کرد، باید از نزدیک آن را لمس کرد، یا موفق می شوم و یا می سوزم.» در نشریه "ایران فردا" نیز مقالاتی از مجید شریف منتشر شده است.

"رازینی" خبرگزاری دایر می کند!

همزمان با تشدید انواع توطئه ها علیه مطبوعات و فعالان سیاسی کشور، خبر تأسیس یک "خبرگزاری" خصوصی در مطبوعات کشور منتشر شد. رئیس کنونی خبرگزاری جمهوری اسلامی خبر تأسیس این خبرگزاری را اعلام داشته و از آن استقبال کرد، اما در مصاحبه بلند بالائی که در این زمینه کرد، نگفت که این خبرگزاری متعلق به کیست.

امتیاز خبرگزاری خصوصی را حجت الاسلام ابراهیم رازینی، رئیس کل دادگستری تهران و یکی از سه مجری قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ گرفته است. پیش از بسته شدن روزنامه توس، مطبوعات متن نامه رئیس کل بانک مرکزی را منتشر ساختند که بر اساس آن، حجت الاسلام رازینی با واریز کردن سپرده های مردم در حساب امنی دادگستری به حساب شخصی خویش مرتکب اختلاس در اموال عمومی شده است. گفته می شود، بخشی از سود حاصله از این اختلاس صرف تأمین هزینه انصار حزب الله شده است! رازینی را در انتخابات اخیر مجلس خبرگان، از بیم رسوائی باز هم بیشتر از صندوق های رای درنیاوردند. اقدام او برای تأسیس یک خبرگزاری خصوصی، این احتمال را قوی کرده است، که حجت الاسلام رازینی برای خواباندن سر و صداهای ناشی از اختلاس های او در دادگستری و شبکه شکنجه و بازداشتگاه های اختصاصی که در جمهوری اسلامی برپا داشته است، از راس دادگستری تهران بردارند. اقدام غیر منتظره او برای تأسیس یک خبرگزاری خصوصی، احتمالاً مقدمه رفتن او از سر دادگستری تهران و قرار گرفتنش در راس یک دستگاه خبری است، که ادامه توطئه چینی ها و حتی ارتباط های بین المللی او را فراهم می سازد!

Rahe Tudeh No 78

Dez. 98

Postfach 45

54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۸ فرانک فرانسه ۳ مارک آلمان ۱٫۵ دلار آمریکا

فاکس و تلفن تماسی ۴۹-۲۱۲۳-۳۲۰۴۵ (آلمان)

آدرس اینترنتی: <http://www.rahetude.de>

راه

فوق العاده

توده

۲ آفرماه ۱۳۷۷

قتل سیاسی-حکومتی داریوش فروهر و پروانه فروهر در تهران

با همه قدرت در برابر توطئه برپائی "حکومت قلدر" باید ایستاد!

یک کمیسیون ملی، با شرکت نماینده حزب ملت ایران و قوای مجریه و قضائیه، برای رسیدگی به این جنایت باید تشکیل شود.

همه این جنایات، مقدمه تمهیل یک "حکومت قلدر" به مردم ایران است. حزب توده ایران معتقد است، با تمام قدرت باید در برابر این نقشه جبهه "ارتجاع-بازو" ایستاد. "حکومت قلدر" همه این جنایات را در ابعاد دولتی و در چارچوب یک حکومت کودتائی، با وسعتی بیشتر و گسترده تر به اجرا خواهد گذاشت.

در یک عمل جنایتکارانه، "داریوش فروهر"، رهبر حزب ملت ایران، و "پروانه فروهر"، همسر وی و عضو رهبری حزب ملت ایران، در خانه مسکونی خویش در تهران به قتل رسیدند. این جنایت، بعد از ظهر روز یکشنبه اول آذر صورت گرفت. تحقیقات اولیه نشان می دهد، که جنایتکاران حکومتی به محض ورود به خانه داریوش فروهر، واقع در یکی از کوچه های منتهی به انتهای خیابان هدایت (سه راه تکیان) ابتدا "داریوش فروهر" را با چند ضربه چاقو به قتل می رسانند و بصورت همزمان، همسر او را در طبقه دوم ساختمان، با ضربات چاقو از پای درمی آورند.

پیکر خونین داریوش فروهر، روی صندلی که او در دوران اخیر و بدلیل ناراحتی ناشی از ستون فقرات و مهره های گردن می نشست، یافت می شود و پیکر "پروانه فروهر" در ابتدای یکی از اتاق های طبقه دوم و در حالیکه آثار چندین ضربه عمیق چاقو بر پشت داشته است. یکی از ضربات چاقو مستقیماً بر قلب داریوش فروهر وارد آمده است. این جنایت چندین در حالی روی داد، که در روزهای اخیر، با نام "قداثان اسلام" اعلامیه هائی درتهنید، به ترور اعضای یک هیات امریکائی به ایران، در روزنامه "قدس" وابسته به آستان قدس رضوی منتشر شده و در محافل سیاسی این وعده حبیب الله عسکراولادی، دبیرکل جمعیت مؤتلفه اسلامی بر سر زبانهاست: "ماشین ترور را ما راه خواهیم انداخت". حتی همین شواهد و مدارک آشکار، برای شناختن دست های هدایت کننده و سازمان دهنده جنایت اخیر در جمهوری اسلامی کافی است.

تا آنجا که شواهد اولیه نشان می دهد، بعد از ظهر روز یکشنبه قرار بوده جلسه و دیدار اعضای شورای مرکزی حزب ملت ایران و برخی متحدان این حزب در خانه فروهر برگزار شود. به همین جهت وقتی زنگ در خانه به صدا درمی آید، وی با این تصور که برخی دعوت شدگان به جلسه زودتر از دیگران آمده اند، در خانه را باز می کند. همسر فروهر، که در تمام جلسات بعنوان عضو ارشد رهبری حزب شرکت می کرده، قطعاً می بایستی از تازه واردین بجای داریوش فروهر که معمولاً روی صندلی می نشست استقبال می کرده است. با توجه به این واقعیات و یافت شدن پیکر غرقه به خون وی در یکی از اتاق های طبقه دوم ساختمان این گمان در تهران بسیار قوی است، که پروانه فروهر، به محض دیدن مهاجمین و ناآشنا بودن چهره آنها، خود را به طبقه دوم می رساند، تا با استفاده از تلفن آشنایان و نزدیکان را در جریان قرار داده و از آنها طلب یاری کند. مهاجمین، که از همان لحظه ورود به خانه کوچک و قدیمی فروهر مصمم به اجرای بی معطلی جنایت بوده اند، به محض رفتن پروانه فروهر به طبقه دوم، بدنبال او شتافته و در آستانه در یکی از اتاق های طبقه دوم، از پشت با ضربات چاقو او را از پای درآورده اند. پیکر "پروانه فروهر" در شرایطی یافت شد، که با صورت روی زمین قرار داشته و جای ضربات عمیق و متعدد چاقو بر پشتش بوده است.

تا آنجا که دوستان و کسانی که به خانه فروهر رفت و آمد داشته اند می گویند، سه داریوش فروهر و نه پروانه فروهر، در خانه را بدون قرار قبلی و به روی افراد غریبه باز نمی کرده اند و روز یکشنبه، از آنجا که قرار ملاقات با برخی از اعضای رهبری و متحدان حزب ملت ایران داشته اند، با این تصور که میهمانان زودتر آمده اند، در خانه را گشوده اند. قاتلین و سازماندهندگان این جنایت با آگاهی از این قرار ملاقات به خانه فروهر رفته اند، و این نیز جز از طریق "شنود" و کنترل تلفن خانه فروهر توسط مراکز اطلاعاتی و امنیتی ممکن نبوده است.

برخی از کسانی که به این جلسه دعوت داشته اند، در تهران گفته اند: حوالی ساعت ۳ بعد از ظهر ما به خانه رهبر حزب ملت ایران رسیدیم، اما برخلاف معمول هرچه زنگ زدیم در را باز نکردند. از آنجا که در هفته های اخیر فشارهای سیاسی به فعالان سیاسی تشدید شده است، ابتدا تصور کردیم احتمالاً آنها را بازداشت کرده و برده اند. از همسایه ها سوال کردیم، که آیا چنین صحنه ای را ندیده اند؟ آنها اظهار بی اطلاعی کردند. به همین دلیل از همسایه ها نردبان گرفته و از دیوار خانه به داخل آن رقتیم تا ببینیم ماجرا چیست، که با پیکر غرقه به خون داریوش فروهر در اتاق پذیرائی طبقه اول و سپس با پیکر پروانه فروهر در طبقه دوم روبرو شدیم. بلافاصله ماجرا را به مقامات حکومتی اطلاع دادیم و آقای دکتر "برومند"، عضو دیگر رهبری حزب ملت ایران، شخصاً نظارت بر انکشت نگاری و دیگر مراحل قانونی پزشکی قانونی را شخصاً برعهده گرفت، تا هیچ مدرک و نشانه ای از قاتلین از بین برده نشود.

قتل سیاسی-حکومتی داریوش فروهر و پروانه فروهر، شباهت های غیر قابل انکاری با قتل دکتر سامی، (رهبر "جنبش اسلامی مردم ایران-جاما") که در مطب وی صورت گرفت، قتل شاپور بختیار در پاریس و انواع جنایات دیگری دارد که در سلفای گذشته روی داده است. داریوش فروهر، در ابتدای پیروزی انقلاب ۵۷ وزیر کار و امور اجتماعی جمهوری اسلامی شد و کارنامه مثبتی در این دوران از خود برجای گذاشت و به همین دلیل در میان شوره های کارگری و میان فعالان سندیکاها و شوره های کارگری از نفوذ و اعتبار برخوردار بود. او همچنین در اوج خطر آغاز جنگ داخلی در کردستان، هماهنگ با فعالیت های آیت الله طالقان، برای جلوگیری از آغاز این جنگ، بارها به کردستان ایران سفر کرد و نقش ارزنده ای در تشکیل شورای شهر سنندج ایفاء کرد. علیرغم همه این کوشش ها، جنگ به کردستان ایران تمهیل شد و ابتکار عمل، نه برای "صلح"، بلکه برای "جنگ" بدست امثال "ملاحسنی"، امام جمعه سنندج افتاد، که مطابق آخرین اظهار نظرهایش، نه با "شورا" که اساساً با "جمهوری" و "انتخابات" مخالف است!

فروهر پس از کناره گیری از وزارت کار و بدنبال اعتراضاتی که نسبت به انحراف انقلاب از مسیر واقعی خود داشت، چند ماهی در زندان جمهوری اسلامی نیز بسر برد. فروهر، همچنان که از جوانی شیوه و منش او بود، هرگز تسلیم ملاحظات سیاسی نشد و آنچه را به صلاح ایران و مردم می دانست با صراحت و شجاعت بیان می کرد. او در سلفای پس از کودتای ۲۸ مرداد نیز (بویژه در دوران اختناق دهه ۴۰-۵۰) بارها بازداشت و زندانی شد و در یکی از این بازداشت ها، سال ها در زندان قصر ماند، که شرح حال این دوران از حیات وی را "به آذین" در کتاب "میهمان این آقایان" نوشته است. در جریان جنبش انقلابی ۵۶-۵۷ او از پیشگازان این جنبش بود و به همین دلیل بارها توسط ساواک شاهنشاهی بازداشت شد و با مورد هجوم قرار

گرفت. ماجرای پورش به مجلس بزرگداشت دکتر مصدق در احمدآباد کرج، در ماههای تشدید جنبش انقلابی سال ۵۷ و پورش چماق بدستان و زنجیر به کف های گارد جاویدان شاهنشاهی به وی در "کاروانسرای سنگی" تهران، از جمله این رویدادهاست. او از جمله نخستین رهبران باقی مانده از جنبش ملی ایران (دهه ۳۰) بود، که در سال ۵۷ و در آستانه پیروزی انقلاب، طی سفری به پاریس توافقی را با آیت الله خمینی امضاء کرد، که مطابق آن میلیون ایران، از رهبری آیت الله خمینی حمایت کردند. توافقی که بعداً "کریم سنجابی"، رهبر حزب ایران نیز مذاکره آنرا امضاء کرد. داریوش فروهر، که برای مذاکره با آیت الله خمینی در پاریس بر می برد، در همان هواپیمایی از پاریس به تهران بازگشت، که آیت الله خمینی بازگشت! داریوش فروهر، علیرغم همه این توافقات و تفاهم ها، آنجا که احساس کرد انقلاب از مسیر خود منحرف می شود، راه خویش را از گردانندگان جمهوری اسلامی جدا کرد و بتدریج به منتقد جدی مملکتهای جمهوری اسلامی تبدیل شد. این انتقادهای، در سال های اخیر، جنبه های بسیار افشاگرانه و پرخاشگرانه به خود گرفته بود.

جنايت جديد در شرايطی روی داد، که وزیر کشور جمهوری اسلامی، طی آخرین سخنانی که از وی در روزنامه های تهران انعکاس یافت، از همه احزاب سیاسی ایران خواسته بود، تا بر فعالیت خود بیفزایند و آنها (حتی مخالفین حکومت) را برای رایزنی پیرامون مشکلات فعالیتشان و مشکلات مملکتی به وزارت کشور فرا خوانده بود. هنوز معلوم نیست، این فراخوان وزیر کشور در دستور کار جلسه ای که قرار بوده در خانه فروهر تشکیل شود، بوده است یا خیر! همچنین گفته می شود، حزب ملت ایران، در تدارک برپایی مراسمی به مناسبت روز ۱۶ آذر بوده است. یک تن از قربانیان حادثه خونین ۱۶ آذر، در زمان شاه، از وابستگان و فعالان جبهه ملی ایران و ملی-مذهبی بوده اند و دو تن از اعضای سازمان جوانان حزب توده ایران!

"حکومت قلدر"

جنايت تاریخی دیگری که با قتل داریوش فروهر و پروانه فروهر در کارنامه جمهوری اسلامی ثبت شد، در چارچوب کلیه رویدادهای پس از انتخابات دوم خرداد و آن تو دهنی محکمی باید تعبیر شود، که ۲۰ میلیون مردم ایران به دهان ارتجاع مذهبی و بازاری های غارتگر و متحد این ارتجاع زدند. بازندگان و طرد شدگان آن انتخابات، که در انتخابات اخیر مجلس خبرگان بار دیگر این تودهنی را از ۲۲ میلیون (که قطعا رقم آن میلیون ها نفر بیشتر است) رای دهنده ایرانی خوردند، که در انتخابات شرکت نکردند، بر اعمال جنون آمیز و جنایتکارانه خود افزوده اند. آنها می دانند که گذشت زمان به سود آنها نیست و به همین دلیل در تلاش ایجاد چنان تشنجی در جامعه هستند که کار را به اعلام حالت فوق العاده در کشور، برقراری حکومت نظامی و سپردن سکان دولت بدست خودشان بکشند! آنها، با حمله به وزرای کابینه، بستن روزنامه ها، ایجاد انفجار در دادستانی انقلاب، ترور اسدالله لاجوردی، ترور ساختگی محسن رفیق دوست، بازداشت فعالان سیاسی و احضار و بازجویی از روشنفکران و هنرمندان کشور، اعلام مانور بسیج برای کنترل حجاب زنان، ایجاد ناآرامی اقتصادی و در نتیجه، تشدید بحران اقتصادی، پورش به تمامی اجتماعات و سخنرانی ها (درحد بهم زدن سخنرانی های امثال حضرت الاسلام محتشمی و عبدالله نوری)، معلق نگهداشتن تمام امور شهرداری تهران، به زیر شکنجه کشیدن شهرداران، اعلام خبر فرار چند زندانی در روزهای اخیر (که هنوز معلوم نیست جزئیات آن چیست و حقیقت آن چیست) و برقراری سخت ترین مقررات در زندان های سیاسی، و در آخرین جنایتی که با قتل داریوش فروهر و پروانه فروهر مرتکب شدند، می خواهند چرخ های زمان را به عقب بازگردانند.

آنها می خواهند مردم را ناچار به قبول یک "حکومت قلدر" کنند. حکومتی که دهان همه را بسته، قلم همه را شکسته و زبان همه را بریده و گروه های فشار را که اکنون دزدکی وارد خانه مبارزان و میهن دوستان شده و آنها را به قتل می رسانند و یا در انفورم سیاه به سخنرانی ها، اجتماعات و مطبوعات حمله می کنند، از خیابان ها جمع کرده، به بگیر و ببند، جنبه قانونی داده و اخبار آنرا پنهان نگهدارند، و در عوض، همه این اوباش، آدم کشان و جنایتکاران حرفه ای را در زندان ها رسماً به کار سابق خود بازگردانند! این "حکومت قلدر" می خواهد به حکومت "اوباش" جنبه قانونی و رسمی بدهد!

حزب توده ایران، معتقد است، علیرغم همه دشواری ها و خطرات موجود بر سر راه جنبش ارتجاع ستیزی و آزادیخواهی، باید با تمام نیرو، در برابر استراتژیک "حکومت قلدر"، که حوادثی نظیر قتل فجیع سیاسی-حکومتی اخیر بخشی از آنست، کارزار را برای زیر فشار گذاشتن "رهبر" جمهوری اسلامی، جهت قبول واگذاری اختیارات کامل نیروهای انقلابی (که حداقل، بخش حفاظت اطلاعات آن یکی از قانون های این جنایات است) را به دولت باید تشدید کرد. قوه قضائیه، که خود یکی از لانه ها و مراکز هدایت این استراتژیست است، باید خانه تکانی اساسی شود. سه کانون بزرگ اقتصادی-سیاسی توطئه ها، یعنی بنیاد مستضعفان، تولیت آستان قدس رضوی و کمیته امداد امام، باید از دست توطئه کنندگان خارج شده و زیر نظارت همه جانبه دولت و مردم قرار گیرد. گروه های جدید ترور و تخریب و انفجار که بصورت سازمان های مخفی جمعیت مؤتلفه اسلامی و با نام "فدائیان اسلام" تشکیل شده اند و احکام شرعی خود را از آیت الله واعظ طبسی می گیرند، باید شناسایی و تسلیم دادگاه شوند. در یک کلام، دم و دستگاه "رهبری" که پاک سر آن را آیت الله واعظ طبسی در خراسان، سر دیگری را آیت الله کنی در دانشگاه "امام صادق" و جامعه روحانیت مبارز برعهده دارند و ۸۰ درصد اختیارات قضائی، نظامی، حکومتی، پارلمانی، مالی، اقتصادی، سیاست خارجی و داخلی و... را در اختیار دارد، باید زیر نظارت مردم قرار گیرد. مجلس خبرگان را سرهمبندی کردند، جنبش مردم را و خواست آنها برای کنترل این اختیارات را که نمی توان سرهمبندی کرد! جنبش عمومی مردم ایران، امروز بزرگترین و وسیع ترین مجلس خبرگان برای تشخیص مصالح ایران و صلاحیت حکومت کنندگان است!

قتل سیاسی-حکومتی داریوش فروهر و پروانه فروهر، به قصد مرعوب ساختن فعالان سیاسی داخل کشور، قطع ارتباط های آنها با خارج از کشور و بریدن پیوند آنها با جنبش مردم ایران صورت گرفته است. این خواست شکست خوردگان انتخابات ریاست جمهوری و برگزار کنندگان انتخابات رسوای مجلس خبرگان جدید است. تسلیم این خواست نباید شد. هر گام به عقب، چند گام به جلوی جبهه ارتجاع-بازار را بدنبال خواهد داشت. آنچه که امروز این جبهه، بصورت دزدکی و با نقاب انجام می دهد، در صورت تسلط کامل بر قدرت حکومتی، بصورت رسمی و در زندان ها، در گسترده ترین حد خود انجام خواهد داد. همانگونه که در سال ۶۷ با قتل عام زندانیان سیاسی انجام داد. مقاومت امروز، عوارض و پیامدهایی به مراتب کمتر از فرای برقراری "حکومت قلدر" دارد. یگانه حکومتی که می تواند در برابر خواست برقراری آن "حکومت قلدر" ایستاده و از ظهور رضاخانی جدید در ایران جلوگیری کند، حکومت مقتدر قانون است. با تمام توان و علیرغم همه دشواری های موجود بر سر راه، باید "حکومت مقتدر قانونی" را در ایران برپا ساخت.

نه پرونده ترور دکتر فاطمی، وزیر خارجه دکتر مصدق، در تاریخ ایران بسته شد و نه پرونده سرکوب افشار طوسی، رئیس شهربانی دکتر مصدق، که هر دو آنها توسط اسلاف و متحدان "جمعیت مؤتلفه اسلامی" ترور شدند. پرونده ترور جنایتکارانه داریوش فروهر و پروانه فروهر نیز مانند ده ها و صدها پرونده جنایتکارانه دیگر، که در جمهوری اسلامی روی داده است، هرگز از صفحه تاریخ ایران پاک نخواهد شد و جزئیات آن برای همیشه در تاریخ آزادیخواهی مردم ایران ثبت خواهد ماند! اکنون که برخی رهبران حزب ملت ایران، خود نظارت بر امر تحقیقات پزشکی مربوط به این جنایت را برعهده گرفته اند، باید با قاطعیت از دستگاه قضائی و "رهبر" جمهوری اسلامی که دستگاه قضائی جمهوری اسلامی تحت نظارت مستقیم اوست خواست تا یک کمیسیون تحقیق با شرکت نمایندگان حزب ملت ایران، دولت و قوه قضائیه برای تحقیق پیرامون این جنایت تشکیل شود.

یاد و خاطره "فروهر" ها را بزرگ می داریم

درد مردم ایران، بر تمامی جان باختگان راه آزادی ایران!

از فاکس و تلفن شماره ۳۲۰۴۵-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان) برای تماس با «راه توده» استفاده کنید.